



انتشارات دانشگاه تهران

۲۲۹۵

اندیشهٔ نوسازی در ایران

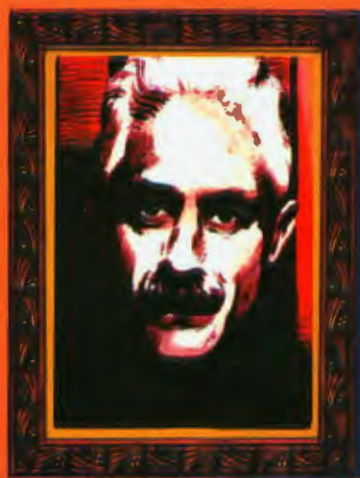


دکتر تقی آزاد ارمکی

THE IDEA OF MODERNIZATION IN IRAN



Tehran University
Press
2495
2001



۸۰۰ ریال

By: Dr. Taghi Azadarmaki

ISBN 964-03-4348-X



9789640343487

اندیشه‌نوسازی در ایران

اسکن شد

تقی آزادارمکی



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۲۴۹۵

شماره مسلسل ۴۳۴۸

آزاد ارمکی، تقی، ۱۳۳۶-
اندیشه نوسازی در ایران / تقی آزاد ارمکی — تهران : دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و
چاپ، ۱۳۸۰.
۱۶۶ ص — (انتشارات دانشگاه تهران؛ شماره ۲۴۹۵).
ISBN 964-03-4348-x: ۸۰۰۰ ریال
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. [۱۵۵] - ۱۶۲؛ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. ایران — اوضاع اجتماعی. ۲. تحولات اجتماعی. ۳. تجدد — ایران. الف. دانشگاه
تهران. مؤسسه انتشارات و چاپ. ب. عنوان.
HN ۶۷۰ / ۲ / ۱۸۱۲ ۳۰۶/۰۹۵۵
کتابخانه ملی ایران
۸۰-۱۹۶

شابک ۹۶۴-۰۳-۴۳۴۸-X ISBN 964-03-4348-x

عنوان : اندیشه نوسازی در ایران

تألیف : دکتر تقی آزاد ارمکی

ناشر : مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار : زمستان ۱۳۷۹ (چاپ اول)

چاپ و صحافی : مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است.

«کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است»

بها : ۸۰۰۰ ریال

فهرست

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار
۹	فصل اول: تجربه توسعه در ایران
۹	مقدمه
۹	چارچوبهای توسعه‌ای در جهان
۱۱	چارچوب‌های توسعه‌ای در ایران
۱۷	فصل دوم: جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی توسعه
۱۷	مقدمه
۱۹	تاریخچه مفهوم توسعه
۲۳	تعریف مفاهیم
۲۷	نظریه وابستگی:
۲۸	نظریه سیستم جهانی:
۲۸	نظریه نهادی:
۳۴	زمینه‌های بحران جامعه‌شناسی توسعه در ایران
۴۵	فصل سوم: تطور اندیشه نوسازی در ایران
۴۵	مقدمه
۴۷	مراحل اندیشه نوسازی در ایران
۴۹	مرحله اول: شروع نوسازی
۴۹	الف - دوره اول: آشنایی با اندیشه نوسازی
۵۰	۱- روابط تجاری

صفحه	عنوان
۵۰	۲- شکست ایران در جنگ با روسیه
۵۱	۳- سیاحان و سفرنامه نویسی
۵۵	۴- مسافرت پادشاهان قاجار و سیاستمداران به غرب
۵۶	۵- شرق شناسی و ایرانشناسی:
۶۵	۶- اعزام دانشجویان
۶۶	۷- روزنامه نگاری
۶۸	۸- ترجمه
۷۲	۱- روشهای نوسازی در این دوره
۸۰	۲- مبانی اندیشه نوسازی در این دوره
۸۰	(۱) نوع رابطه با غرب
۸۱	(۲) پذیرش مشروعیت غرب
۸۱	(۳) فهم نادرست از غرب
۸۲	(۴) ضرورت نوسازی
۸۳	مرحله دوم اندیشه نوسازی
۸۳	۱- دوره اول:
۸۴	۲- دوره دوم:
۸۹	۱- سید محمدعلی جمالزاده
۹۳	۲- صادق هدایت
۱۰۶	مرحله چهارم: مرحله ستیز با نوگرایی
۱۰۹	مسئله اصلی این مرحله
۱۱۳	دیدگاههای مطرح در این مرحله
۱۱۳	اندیشمندان اصلی این مرحله
۱۱۳	۱- خلیل ملکی
۱۱۶	۲- جلال آل احمد
۱۲۲	۳- شریعتی و مطهری
۱۲۵	مرحله پنجم: مرحله نقد و طرح جایگزین

صفحه	عنوان
۱۳۱	فصل چهارم: رویکردهای توسعه‌ای در ایران
۱۳۱	مقدمه
۱۳۲	ایران سازندگان اصلی بحث توسعه در ایران دهه ۱۳۷۰ می‌باشند
۱۳۲	سه رویکرد توسعه‌ای در ایران
۱۳۲	۱- مدافعان علمی توسعه
۱۳۲	علمی توسعه "در ایران ناامید"
۱۳۷	۲- مدعیان سلبی توسعه
۱۴۰	بعد را دوره جدیدی با عنوان "دوره خود استعماری" به شمار می‌آورد:
۱۴۰	۳- مدعیان توسعه ایجابی
۱۴۳	فصل پنجم: پارادایم توسعه‌نیافتگی در ایران
۱۴۳	مقدمه
۱۴۴	دیدگاه‌های متعدد
۱۴۴	۱- موانع برنامه‌ای یا طراحی توسعه
۱۴۶	۲- موانع اجتماعی توسعه
۱۴۶	(۱) مانع سازمانی
۱۴۷	(۲) تمرکزگرایی
۱۴۷	(۳) طبقات اجتماعی
۱۴۸	(۴) افزایش جمعیت
۱۴۸	۳- موانع سیاسی توسعه
۱۴۹	۴- موانع معرفتی توسعه
۱۵۰	نتیجه‌گیری
۱۵۵	منابع
۱۶۳	فهرست اعلام

پیشگفتار

به نظر می‌آید رشد علوم انسانی، ظهور پدیده‌ی نوسازی، گسترش نظام سیاسی اجتماعی نوین در جامعه، شکل‌گیری روابط جدید اجتماعی، شکل‌گیری اقشار اجتماعی جدید از قبیل کارگر، سرمایه‌دار و روشنفکر و تحولات داخلی از قبیل قانون‌گرایی، شهرنشینی و صنعتی شدن و انقلاب اسلامی و جنگ ایران و عراق در شکل دهی به ساخت نوسازی و توسعه در دوران معاصر ایران که از پایان سلسله قاجاریه شروع شده و تا زمان حاضر ادامه دارد، موثر بوده‌اند. ارائه تحلیل جامعه‌شناختی از وضعیت حوزه نوسازی و توسعه در ایران ضمن اینکه موجب آشنایی بیشتر خواننده با این حوزه را فراهم می‌سازد، زمینه‌ساز شکل‌گیری شرایط مناسب برای نقد و ارزیابی و تصحیح روشها و مباحث در این زمینه را فراهم می‌کند. برای بیان چگونگی رشد و توسعه اندیشه نوسازی در ایران ضرورت طرح و شکل‌گیری و پی‌گیری مراحل گوناگون اندیشه توسعه و اثرگذاری عوامل گوناگون بر آن و تطور محتوایی و صوری و تلقیهای متعدد از آن ضروری است.

مسئله محوری که در سرتاسر این کتاب موجب دلمشغولی مؤلف بوده است، پاسخ به چندین سؤال است: ۱- چگونه و تحت چه شرایطی جامعه‌شناسی توسعه در ایران شکل گرفته است؟ ۲- دیدگاههای نوسازی در ایران کدام است؟ ۳- اندیشه نوسازی در ایران طی چه مراحل شکل گرفته است؟ به عبارت دیگر کدام یک از رویکردهای نوسازی با مسائل و مشکلات جامعه ایران مرتبط بوده و روند توسعه و یا توسعه نیافتگی را بیشتر و علمی‌تر تبیین می‌نماید؟ در پاسخ به سئوالات فوق، چندین بحث اساسی مطرح خواهد شد: ۱- تاریخچه بحث نوسازی در ایران، ۲- مراحل رشد و افول مباحث و گفتگوهای مطرح شده در مورد نوسازی در ایران، ۳- دیدگاهها و نظریات مطرح در این زمینه ۴- بررسی "واقعیت توسعه"^(۱)

۱- تأکید بر مفهوم "واقعیت توسعه" به جای "توسعه"ی تنها حکایت از بررسی این نکته است که کتاب به تمایز بین واقعیتی عینی و ملموس تحت عنوان توسعه با آنچه در میان متفکران و مدعیان توسعه که بیشتر امری ذهنی و اعتباری است، تأکید دارد. در بعضی از جاها، مؤلف به نقد توسعه به عنوان واقعیت توسعه پرداخته و در جاهای دیگر به نقد گفتمان توسعه که درست و غلط در میان مدعیان و اصحاب توسعه جاری است، اشاره دارد.

در ایران.

فصل اوّل کتاب به بیان "جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی توسعه در ایران" و در فصل دوّم به بحث تاریخچه اندیشه‌نوسازی در ایران از زمان آشنایی با غرب اختصاص یافته است. در فصول بعد مسائل مرتبط با تطور اندیشه توسعه و پارادایم عمده‌نوسازی ایرانی مورد بحث قرار گرفته است.

جا دارد از کسانی که در تألیف این کتاب یاری دهنده بوده‌اند سپاس و تشکر به عمل آید. در آغاز بایستی از دانش‌جویان کلاسهای درس جامعه‌شناسی توسعه و اندیشه‌متفکران مسلمان در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران قدردانی گردد. خصوصاً از دکتر یوسف علی‌اباذری عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران که مباحث این کتاب را با دقت و وسواس چندین بار مورد مطالعه قرار داد و با بیان ضعفها و نارساییهای این متن بر غنای آن افزودند، تشکر نمایم.

فصل اوّل

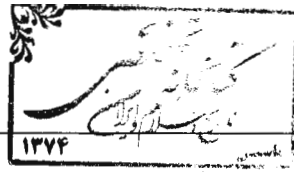
تجربه توسعه در ایران

مقدمه

در فصل اوّل کتاب قصد اصلی مؤلف بیان روش مناسب برای دستیابی به درکی دقیق تر از جریان نوسازی در ایران است. برای اجتناب از افتادن در دام کلی‌پافی، انتخاب راه و روش علمی ضرورت دارد. منظور من از روش علمی، بیان تجربه‌های توسعه‌ای در ایران است تا توصیف نظریه‌های توسعه‌ای در سطح جهان و سپس طبقه‌بندی کردن تجربه ایران در ذیل یکی از این نظریه‌های کلی. تأکید بر تجربیات توسعه‌ای در ایران معاصر به معنای کم اهمیت دادن به مباحث نظری نیست. بلکه شیوه صحیح برخورد با مباحث نظری است، شیوه‌ای که به گمان من مغفول بوده است که نظریه‌ای را برگزیده و با برجسته ساختن برخی از واقعیت‌های ایران معاصر سعی کنند که تجربه ایران را به زور در چارچوب آن قرار دهند و حاصل این کار نوعی "ایدئولوژی زدگی" مارکسیستی یا لیبرالی در امر توسعه در ایران بوده است. اتخاذ این روش تا کنون کمک چندانی در فهم مسایل و مشکلات توسعه‌ای ایران نکرده است. با توجه به آنچه گفته شد طرح چندین پرسش اهمیت پیدا می‌کند: ۱ - تجربه جهان غرب و توسعه یافته چیست؟ آیا این کشورها قبل از اینکه وارد عرصه توسعه گردند، از روشنفکران و دانشمندانشان خواسته‌اند تا به بررسی توسعه و مسائل آن بپردازند یا اینکه بر اساس آزمایش و خطا وارد عرصه توسعه شده‌اند. ۲ - چه رابطه‌ای بین حوزه نظری توسعه و حوزه عملی آن در ایران وجود دارد. طرح این پرسشها از آنرو اهمیت دارد که در تحقیق خود، بر "تجربه توسعه" انگشت نهاده‌ایم و آن را برجسته و شخصی ساخته‌ایم تا بر شرح تجربیدی و خودسری نظریه‌های توسعه.

چارچوبهای توسعه‌ای در جهان

چارچوبهای توسعه‌ای می‌توانند دو وضعیت داشته باشند: ۱ - تجویزی ۲ - توصیفی.



چارچوبهای توسعه‌ای در گذشته بیشتر تجویزی بوده‌اند. این چارچوبها عموماً از پارادایم‌های موجود در علوم اجتماعی متأثر بوده‌اند، پارادایم‌هایی که بایستی به نوعی تکامل تک خطی باشند یا متکی بر نوعی ایدئولوژی زدگی. به عنوان مثال نظریه‌های توسعه‌ای وابستگی کلاسیک و جدید اخذ شده از مارکسیسم بر اساس باید و نیاید‌هایی طراحی شده است و بیش از آنکه پژوهندگان را در بررسی‌های اجتماعی فرهنگی جوامع به واقعیت‌ها تذکر دهد بر اساس پیش فرضهایی به آرایش و پیرایش امور از پیش قضاوت شده منجر شده است. انگار که صیقل یافتن و پالایش این نظریه مد نظر است تا استفاده از آن برای تبیین رخداد‌های اجتماعی. از اینروست که مارکسیسم در جریان توسعه ایران بیش از اینکه راهی برای فهم جامعه بوده باشند، به صورت مانعی نظری و عملی برای مجریان و ارزیابان توسعه بوده است. این بحث در مورد نقش واپس‌گرایانه نظریات دیگر در توسعه در ایران نیز صادق است.

اجازه دهید نگاهی به نظریه‌های مارکسیستی بیان‌داریم: مارکسیسم در ایران بر اساس پیش‌فرض‌هایی ایدئولوژیک وارد گفتمان نو سازی شده و اصول آن عبارتند از: ۱- جوامع به جوامع سرمایه‌داری و شبه سرمایه‌داری تقسیم می‌شوند، ۲- انقلاب کارگری راه نجات و رهایی از سرمایه‌داری است، ۳- جهت انقلاب، سوسیالیستی است، ۴- حرکت جامعه تک خطی و تکاملی است ۵- عامل مهم در تحولات، اقتصاد است، ۶- تعیین کننده‌ترین افراد در عرصه نو سازی، روشنفکران سیاسی و سیاستمداران هستند تا دانشمندان و کارشناسان. نظریه‌های توسعه‌ای غیر مارکسیستی نیز که بیشتر در پارادایم نو سازی بوده‌اند دارای همین دست پیش فرضها بودند: ۱- تقسیم جهان به جهان پیشرفته و عقب مانده و مشروعیت بخشیدن به این تقسیم بندی با توسل به نظریه‌های وبری و پارسونزی، ۲- نیاز جهان به توسعه جهان سوم.

هر دو نظریه‌ای که از آن نام بردیم هم دارای جنبه‌های تجویزی بودند هم دارای جنبه‌های توصیفی، اما با اندک دقتی می‌توان ملاحظه کرد که جنبه تجویزی نظریه‌های مارکسیستی بر جنبه توصیفی آن می‌چربید. از این حیث این دو نظریه دارای تفاوت مهم دیگری نیز بودند. مارکسیسم عامل گذار را سیاستمداران و انقلابیون می‌دانست و صور گوناگون نظریه نو سازی، عامل گذار را دولتمردان و کارشناسان و برنامه‌ریزان متصور می‌کردند. بر طبق این تقسیم بندی می‌توان گفت که نظریه‌های مارکسیستی به تغییر از پائین علاقه‌مند بودند و نظریه‌های نو سازی به تغییر از بالا. اما در عمل چنین نشد، زیرا که در مکتب مارکسیسم شوروی نظریه‌ای موسوم به "راه رشد غیر سرمایه‌داری" بسط و گسترش یافت که معنای آن عبارت بود از کمک شوروی به

برخی از دول جهان سوم تا بتوانند بدون ایجاد انقلاب از پائین و از طریق انجام کودتا یا ترغیب رهبران به دشمنی با غرب به سوسیالیسم گذر کنند.

با این حساب "اردوگاه سوسیالیسم" نیز برای ایجاد تغییر به سیاستمداران و کارشناسان و برنامه‌ریزان جهان سوم روی آورد و با توجه به علائق چپی برخی از کارشناسان و برنامه‌ریزان در این کشورها این جریان تسریع نشد. در نتیجه در عمل تفاوت‌هایی که میان این دو نظریه وجود داشت از میان رفت و هر دو کمابیش استراتژی یکسانی در برخورد با امر توسعه در پیش گرفتند. البته باید در این میان حساب مارکسیستهای ضد شوروی که با الهام از الگوهای کوبا و چین راهکارهای دیگری را پیشنهاد کردند، کنار گذاشت.

در اواخر دهه ۴۰ و سرآغاز دهه ۵۰ این رویکرد که به تعبیری می‌توان آنها را رویکردهای انقلابی یا ارزشی یا تجویزی صرف محسوب کرد، شیوه مسلط نگرش مارکسیستی در ایران بودند. مرحله اول توسعه بیشتر تجویزی و مرحله دوم بیشتر توصیفی می‌باشد. دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با غلبه نظریه‌های مارکسیستی و نوسازی تجویزی توأم است. در حالیکه در دوره‌های جدید با شکست رویکردهای تجویزی، بیشتر توجه به واقعیتها و موقعیتها معطوف شده است. فهم موقعیتها، بیش از اینکه به چارچوب‌های نظری تجریدی نیاز داشته باشد، فرار از این چارچوبها را می‌طلبد. به عبارت دیگر ارائه راه‌حلهای فوری بر اساس نظریه‌های انتزاعی آنقدرها چاره کار نیست که تحلیل و توصیف واقعیتها.

با توجه به این ملاحظات است که می‌توان به تقریب گفت که در ایران نیز مثل سایر کشورهای جهان سوم و برخلاف کشورهای پیشرفته نخست بحثهای توسعه مطرح شد. حاصل این جریان در افتادن به بحثهای پر طول و تفصیل مدرسه‌ای و ایدئولوژیک درباره چگونگی توسعه یافتن شد تا توجه به تجارب حاصل از کاربست این نظریه‌ها. در نتیجه می‌توان گفت که تجارب توسعه‌ای در عمل بهایی نیافتند و در نتیجه تلاشی برای از میان برداشتن به عمل نیامد. بحث جایگزین بحث دیگری شد بدون اینکه به اصلاح آنچه در واقعیت اتفاق می‌افتاد همتی بدرقه راه شود.

چارچوب‌های توسعه‌ای در ایران

با این همه در بررسی کلی و اجمالی توسعه در ایران با دو تلقی اصلی روبرو هستیم: ۱ - تلقی حرفه‌ای و کارشناسانه ۲ - تلقی ایدئولوژیک. از حیث زمانی تلقی ایدئولوژیک در بدو امر مطرح شد، ولی پس از جنگ جهانی دوم با فروکش کردن مسائل حاد سیاسی رویکرد

حرفه‌ای سلطه بیشتری یافت. تا اینکه در اواخر دهه ۴۰ و اوائل دهه ۵۰ مجدداً تلقی ایدئولوژیک محبوبیت بیشتری یافت. این دو تلقی ضمن اینکه به لحاظ تاریخی شروع‌های متفاوت دارند، ولی در کنار یکدیگر در ایران معاصر، وجود داشته‌اند و تعیین‌کننده بوده‌اند. در تلقی حرفه‌ای بیشتر مسائل پیرامون برنامه‌ریزی و ارزیابی برنامه‌ای بوده است. کارهای متخصصان توسعه در ایران از زمان پهلوی اول تاکنون بر نحوه اجرای توسعه و تخصصی بودن برنامه بوده است. این افراد در دفاع از سیاستهای دولت به نادیده گرفتن موقعیتهای اجتماعی و فرهنگی جامعه پرداخته‌اند. آنچه تحت عنوان تحقیقات توسعه‌ای مطرح شده است بیشتر اقدامی در جهت ارزیابی نتایج برنامه‌ها بوده است تا مطالعه فرآیند توسعه. به عنوان مثال مجموعه کارهای انجام شده تحت عنوان جامعه‌شناسی روستایی، طرح‌های جامع شهری، الگوهای مصرف فرهنگی، بررسیهای اجتماعی و اقتصادی و وفاق اجتماعی، ... اصلی‌ترین کارهای انجام شده در این زمینه است.

در مقابل تلقی "حرفه‌ای" یا "فن‌گرایانه" از توسعه که مبین نگرشهای کارشناسانی است که در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی ایران و سازمانهای تابعه گرد آمده‌اند. رویکرد ایدئولوژیک انقلابیون و سیاستمدارانی قرار داشت که کل این روند را مورد شک و تردید قرار دادند، البته همان طور که متذکر شدیم برخی از این گروه‌های سیاسی در بخش برنامه‌ریزی در حوزه توسعه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور کار می‌کردند که تاکنون تحقیقات جدی انجام نگرفته است. اما بهر تقدیر عامل عمده‌ای در ساماندهی حوزه روشنفکری توسعه در ایران بوده‌اند. افراد این گروه بیش از اینکه به واقعیتهای اجتماعی توجه کنند، به پیش‌فرض‌های نظری و ایدئولوژیک توجه نموده‌اند.

پیش‌فرض بنیادی رویکرد ایدئولوژیک نفی برنامه‌ریزی کارشناسانه و اتکاء بر مجموعه‌ای از تلقیهای سیاسی و ایدئولوژیک بود. به عنوان نمونه، بیشتر صاحبان نفوذ سیاسی و فرهنگی در این رویکرد به رفاه توده‌ای و برابری اقتصادی و سلب مالکیت خصوصی توجه نموده و آنها را از اصلی‌ترین اصول ایدئولوژیک مورد نظر تلقی کرده‌اند (عظیمی، ۱۳۷۸، صفحه ۱۵۰). روشنفکران مذهبی از قبیل آل احمد و شریعتی نیز ناقد دیدگاه "برنامه‌ریزی" اند: آل احمد به نقد روشنفکران خدمت‌گزار دولتها پرداخته و شریعتی منتقد اصلی تکنوکراتها در ایران دوران معاصر بوده است. این رویکرد تنها در میان چند روشنفکر باقی نمانده است، بلکه در میان طرفداران تبدیل به ایدئولوژی جدید برای تحوّل شده است. به عنوان نمونه تعبیری که آل احمد و شریعتی از غرب و عناصر آن از قبیل ماشین و صنعت دارند تا دوران حاضر در میان طرفداران

آنها موجود بوده و نوسازی اقتصادی و صنعتی را مورد نقد قرار داده است. مارکسیستها در ایران نیز مانند مذهبیبون از قبیل افرادی چون آل احمد و شریعتی در القاء نگاه ارزشی تأکید بسیار دارند. در این رویکرد، به سهم مردم و ندارها (فقرا) در جامعه اعتبار بسیار داده و زمینه غفلت از سهم عناصر دیگر مهم در توسعه شده است. به عنوان نمونه امری چون سرمایه و سرمایه دار حکم تابو یافته و مورد نکوش جمعی قرار گرفته است. حاصل این نوع رویکرد ایدئولوژیک فرار سرمایه و سرمایه دار از کشور و فقر شده است. بذل و بخشش های بسیار دولتها برای جلب رضایت مردم در قالب حمایت های مالی (کوپن، وام های روستایی و شهری، توزیع امکانات و توسعه آموزش همگانی) همه متأثر از غلبه رویکرد ایدئولوژیک مارکسیستی در ایران است. رویکرد روشنفکری "سیاست زده" عبارت بود از فحاشی به غرب و سرمایه داری. این تلقی آنقدر غلبه داشته، که طرفداران غرب نیز به ناسزاگویی غرب پرداختند.

در کشور ایران ایدئولوژی زندگی عرصه توسعه بیشتر از طریق دانشگاهها و محافل روشنفکری، یعنی منتقدان دولت صورت گرفته است، گروههایی که از حیطة عمل غایب بوده اند بیشتر در صدد الگو برداری کورکورانه از کارهای کشورهای خارجی بوده اند. این ایدئولوژی زندگی را از جهتی دیگر دامن زده اند. در این ساحت است که دو ویژگی عمده برای توسعه ایدئولوژی زده در ایران دیده می شود: ۱ - نقد روشنفکران از توسعه بدون توجه به مبانی عملی برنامه ها ۲ - عمل کورکورانه توسعه ای به دست دولت.

برای دستیابی به واقعیت توسعه می بایست عمل توسعه ای و نقادی روشنفکران را توأم در نظر داشت. نقادی برنامه های توسعه ای ضمن اینکه بنیان عملی دارد زمینه دستیابی به مباحث نظری نیز هست.

در اینکه راه دستیابی به مدل توسعه ای و توسعه در ایران چیست، قدری نیاز به تأمل داریم. در اولین مرحله می بایستی مبانی تاریخی بررسی گفتمان توسعه و نوسازی در ایران مطرح شود و سپس به روند تعاملی مابین دو عرصه ایدئولوژیک و حرفه ای بپردازیم. زیرا شواهد حکایت از غیر توسعه ای بودن هردو تلقی فوق است. صاحبان ایدئولوژی با باور به کلیت ایدئولوژی کمتر به واقعیت های بیرونی چشم دارند و در مقابل بقای ارزشهای ایدئولوژیکشان را اصل می شمارند. اصحاب دیدگاه حرفه ای توسعه غم عملی شدن طرحهایشان را بیشتر خورند تا غم مردم و ارزشها و واقعیتها را. از اینروست که توسعه بیش از اینکه معطوف به نیاز باشد، به حربه ای سیاسی در دست روشنفکران و حربه ای در دست کارگزاران بدل شده است.

مرحله دوم، بیان رابطه بین موقعیت نظری (علمی) و عملی (برنامه‌ای) توسعه‌ای است. زیرا اگر حوزه علم و عمل بتوانند با یکدیگر پیوند بخورند، می‌توان به شکل‌گیری زمینه‌های عمل توسعه‌ای اشاره نمود.

سومین مرحله، تأکید بر توسعه براساس تعامل مابین حوزه اقتصاد، فرهنگ، سیاست و دین و اخلاق و اجتماع می‌باشد که این رویکرد بدون درک روشنی از تاریخ بی‌معنی است.

مرحله دیگر پیگیری تحولات تاریخی توسعه در ایران با توجه به پیش‌زمینه‌های فکری و معرفتی آن است. محوری‌ترین صورت مسئله، غفلت از تاریخ و تحولات اجتماعی و فرهنگی جامعه در گذر زمان به عنوان عمده‌ترین منبع و ظرف توسعه بومی است. حرکت از عمل به نظر و از نظر به عمل با تأکید بر موقعیتهای تاریخی راه اصلی دستیابی به توسعه بومی است. نظریه به تنهایی نمی‌تواند منشأ عمل گردد. زیرا نظریه‌ها روایتگر شرایطی هستند که از آن اخذ شده‌اند. عمل تنها نیز امکان ندارد. شاید طراحی سازمان برنامه و بودجه به عنوان سازمان پیشگام توسعه‌ای ایران حکایت از تقدم "برنامه‌های توسعه‌ای" بجای نظریه‌های توسعه‌ای باشد. دانشگاهها و مدافعان واقعی توسعه و نوسازی می‌توانند با نقادی برنامه‌های توسعه‌ای به دستاوردی مهم نائل شوند. زیرا اجرا و نقادی برنامه‌های توسعه‌ای ما را با سنتهای عملی توسعه‌ای آشنا می‌سازد و توسعه را هموار می‌سازد. آنچه حرکت از عمل به نظر را از طریق ارزیابی برنامه‌های توسعه و واقعیت توسعه عملی می‌سازد، پیوند بین موقعیتهای تاریخی اجتماعی و فرهنگی و نگاه فنی و حرفه‌ای از توسعه با دیدگاه ارزشی از توسعه است. با این ملاحظات است که طراحی توسعه امکان‌پذیر است.

پنجمین مرحله، اتکاء به دیدگاه توصیفی است تا تجویزی. ما می‌بایستی پس از "توصیف" موقعیت ایران، به طراحی مدل‌های جدید توسعه‌ای برسیم.

واقعیت عینی توسعه در ایران

به نظر می‌آید در ارزیابی وضعیت توسعه در ایران تا کنون دو اتفاق صورت گرفته است:

(۱) بحث دقیق و بنیادی و نظری معطوف به توسعه وجود نداشته است زیرا، مدعیان نوسازی بیشتر سیاستمدار بوده‌اند تا دانشمندان.

(۲) اتفاق جدی توسعه‌ای در ایران شکل نگرفته است. زیرا عمل نوسازی ایران بیشتر سطحی، فرمایشی، نمایشی، دلخواهی، فردی، موقتی، ایدئولوژیک، سیاسی و... بوده است. با توجه به تجربه نوسازی و توسعه در ایران، واقعیت عینی به نام توسعه بیشتر بحران‌ساز

بوده است تا تحوّل ساز. هدف مباحث توسعه‌ای معطوف به گذشته بوده است تا معطوف به آینده.

با مراجعه به ادبیات مربوط به نوسازی و توسعه در ایران می‌توان نکات زیر را استنتاج نمود:
 ۱ - نوسازی در ایران بیشتر دولت‌محور بوده است تا مردم‌محور و بر نهادهای مدنی نیز تکیه نداشته است. این رویکرد از بدو ورود ایران به دوران جدید تا کنون وجود داشته است و هنوز نیز تغییری در آن داده نشده است.

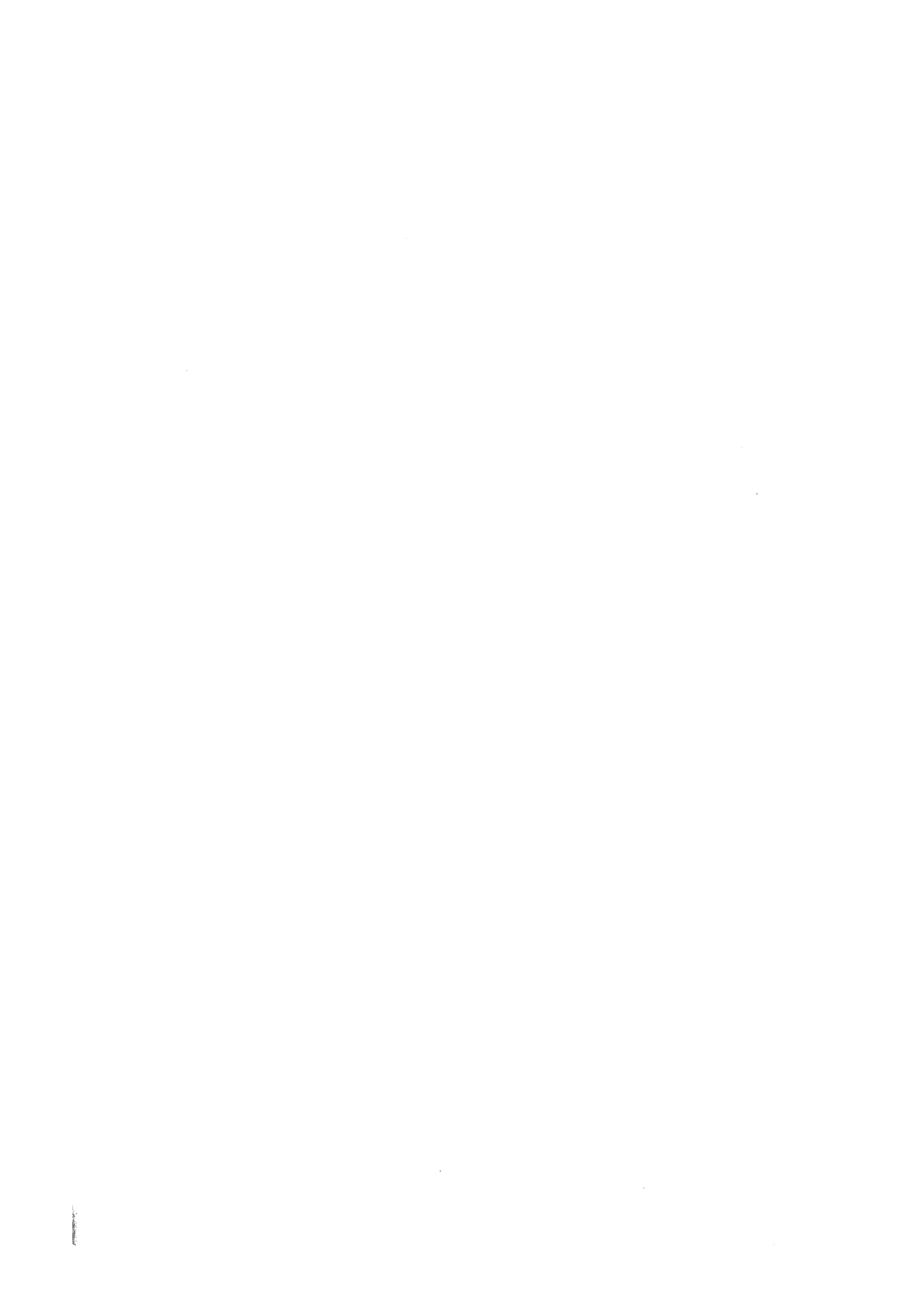
۲ - نوسازی در بدو امر از طرف نخبگان حکومتی مطرح شد و آنان شعار تحوّل در ساختار سیاسی را مطرح کردند، زیرا مسئله اصلی دوران را استبداد سیاسی دانستند. آنها به جای توجّه به نقش مؤلفه‌های اصلی اثرگذار در نوسازی در ایران به بیان ادعاهای سیاسی مطرح در غرب پرداختند.

۳ - در ادامه نوسازی سیاسی، نوسازی حقوقی مورد توجّه قرار گرفت. زیرا مسئله اصلی دوران فقدان قانون تلقی گردید. راه حل در دستیابی به قانون در تحوّل در ساختار اداری و قانونی دانسته شد.

۴ - پس از بهره‌گیری از شعارهای قانونگرایی در قالب حکومت رضاخان و شکل‌گیری استبداد صغیر، عده‌ای مشکل را در عدم درک صحیح توده از مسائل و مشکلات به علت بی‌سوادی دانستند. از اینرو تحوّل در ساختار آموزشی و فرهنگی کشور را در قالب شکل‌دهی به نهادهای جدید آموزشی از قبیل مدارس و دانشگاه دانستند. این نوع رویکرد به نوسازی ایران نیز راه به جایی نبرد. زیرا نهادهای آموزشی جدید بیشتر جهت توسعه اندیشه غربگرایی عمل نمودند.

۵ - پس از شکست در نوسازی آموزشی و فرهنگی توجّه به نوسازی اقتصادی محوریت یافت. سرمایه‌گذاری به صورتهای جدید و وسیع و تقویت نهادهای اقتصادی از قبیل شبکه بانکی و واردات و صادرات جدید از مهم‌ترین وقایع دوران گردید. این نوع نوسازی نیز با شکل‌گیری بحران نفتی ره به جایی نبرد و عامل عمده در شکل‌گیری انتظارات و توقعات شد.

۶ - پس از شکست در نوسازی اقتصادی، اندیشه توسعه چندجانبه مطرح شد. این رویکرد نیز با شکل‌گیری جنگ عراق علیه ایران و مسائل حاشیه‌ای آن و کاهش قیمت نفت امکان تحقق نیافت. در مقابل اندیشه نوسازی سیاسی در سالهای اخیر تحت عناوینی چون مشارکت توده‌ای و نخبگان جدّیت یافت.



فصل دوم

جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی توسعه

مقدمه

در این فصل ضمن ارائه سیمای اجمالی از اندیشه‌نوسازی از بدو شکل‌گیری تا دوران معاصر را با توجه به تحولات محتوایی و سازمانی آن در ایران مد نظر قرار داده‌ایم و عمده‌ترین مباحث و سؤالات مطرح در این عرصه را بررسی کرده‌ایم. ارائه تاریخچه اندیشه‌سازی به طور کلی و جایگاه آن در جامعه ایران و رویکردی که متفکران و اندیشمندان ایرانی در این زمینه ارائه داده‌اند، از اهمیت خاصی برخوردار بوده است.

جامعه‌شناسی در عین حالی که زائیده مدرنیته است، یکی از ریشه‌ها و عناصر آن نیز به شمار می‌رود. با توجه به قرابت ورود مدرنیته و جامعه‌شناسی در ایران، می‌توان ملازمه معنایی و زمانی بین ایندو در ایران را نیز مشاهده نمود. با طرح و شکل‌گیری مدرنیسم در ایران، جامعه‌شناسی نیز توانست در مراکز رسمی از قبیل دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی نفوذ کند و در ارزیابی برنامه‌های توسعه مورد استفاده قرار گیرد. با شکل‌گیری نسل دوم جامعه‌شناسان، جامعه‌شناسی وارد دوره جدیدی شد که می‌توان آنرا دوره توسعه جامعه‌شناسی در عرض یاد نمود (آزادارمکی، ۱۳۷۸). در این دوره جامعه‌شناسان نسل دوم به اشاعه جامعه‌شناسی و بیان کلیات حوزه‌های متعدد جامعه‌شناسی در ایران پرداختند. از عمده‌ترین این حوزه‌ها، جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی فلسفی و جامعه‌شناسی نظری و جامعه‌شناسی صنعتی و جامعه‌شناسی روستایی و جامعه‌شناسی توسعه و جامعه‌شناسی شهری و جامعه‌شناسی ایران و... می‌باشد. هریک از این حوزه‌های جامعه‌شناسی در ایران به دلیل وجود بعضی از مشکلات اجتماعی از قبیل شهرنشینی و رشد جمعیت و طلاق و انحرافات و تعارض سنت و دین و سکولاریسم و... شکل گرفتند. لازمه پی بردن به جایگاه تفکر و اندیشه توسعه در ایران اتخاذ رهیافتی تاریخی به بحث توسعه است. در این رهیافت می‌باید به موارد ذیل توجه کافی مبذول گردد: (۱) ارزیابی روند توسعه در ایران، (۲) تشخیص نقاط قوت و ضعف برنامه

توسعه، (۳) ارزیابی نظریه‌های به کار گرفته شده در ایران، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم^(۱)، (۴) جمع‌بندی نقدهای وارد شده به این نظریه‌ها از سوی متفکران ایرانی (۵) تلاش در جهت دستیابی به نظریه مناسب توسعه در ایران.

به نظر می‌آید در مرحله اول نظریه‌ای که در جریان توسعه ایران چه به لحاظ عملی و چه به لحاظ نظری به آن توجه شده، نظریه نوسازی بوده است. این رویکرد را روشنفکران در حوزه‌های سیاسی و مدیریتی مطرح کرده‌اند و مورد نقد و ارزیابی قرار داده‌اند. بعداً نظریه وابستگی بود که برای تبیین توسعه‌یافتگی و نیافتگی جامعه ایران مورد استناد قرار گرفت. دیدگاه منتقدان مذهبی توسعه در ایران (از قبیل شریعتی، آل‌احمد، امام خمینی) را می‌توان به طور مشخص در چارچوب نظریه وابستگی کلاسیک و جدید قرار داد.

از طرف دیگر، مباحث توسعه در ایران (جامعه‌شناسی و اقتصاد و سیاست توسعه) قبل از اینکه به طور واقعی استقرار یابد، دچار بحران ناخواسته شد. در این بحران دو نوع عامل تأثیرگذار بوده‌اند. عوامل نوع اول معطوف به شرایط داخلی بود، شرایطی از قبیل دولت‌مداری توسعه، وابستگی بلاشرط به الگوی برنامه‌ریزی غیر بومی، و سیاسی شدن توسعه در ایران، و فقدان درک واقعی و درست از مشکلات و مسائل ایران. عوامل نوع دوم معطوف به شرایط خارجی بود، شرایطی از قبیل بحران‌زدگی مفهوم توسعه در سطح جهانی.

بحث توسعه و جامعه‌شناسی توسعه به دلیل اینکه کمتر توانست خود را با شرایط ایران انطباق دهد به سرعت دچار ترکیبی از بحران‌های فوق‌گردید. زیرا این حوزه از جامعه‌شناسی با وجود اینکه می‌توانست بطور همه‌جانبه درگیر ارزیابی مسائل توسعه گردد، مورد بی‌مهری مدیران و برنامه‌ریزان و سیاستگذاران در سطح کلان قرار گرفت. در نتیجه توسعه بدون علم توسعه، به طبیعت ثانوی برنامه‌ریزان و مدیران دولتی مبدل گردید. در این دوره، دولت و سازمانهای دولتی به عنوان عامل توسعه تلقی گردیدند و از تقویت بخش خصوصی و بازار و سازمانهای مدنی بطور آشکار و پنهان جلوگیری بعمل آمد. با مراجعه به اولین برنامه توسعه

۱- نظریه‌های مطرح در توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به اشکال گوناگون نقد و بررسی شده‌اند، اما در میان صاحب‌نظران و متخصصان توسعه در ایران، تمایل چندانی برای به کارگیری نظریه‌ای خاص در بررسی جریان توسعه و طراحی نظریه مربوط به توسعه در ایران وجود ندارد. اگر چه می‌توان با تسامح بسیار گفت که نخستین نظریه به کار برده شده یا مورد قبول متخصصان امر توسعه، نظریه نوسازی بوده است، ولی تاکنون در ایران، ارزیابی دقیقی از این نظریه صورت نگرفته است.

اقتصادی اجتماعی ایران که در سال ۱۹۴۷ به سفارش سازمان برنامه و بودجه به دست شرکت‌های خارجی تهیه و تنظیم شده است می‌توان معنای مقوله توسعه بدون علم توسعه را بهتر دریافت (مک‌لئود، ۱۳۷۷).

تاریخچه مفهوم توسعه

در دوران جدید، توسعه به معنای شیوه‌ها و برنامه‌های تسلط انسان بر طبیعت و دخالت او در طبیعت قلمداد می‌گردید. پس از آن ابداع و نوآوری در قالب تکنولوژی مطرح شد و سپس غلبه انسان بر طبیعت به قول برخی جایش را بر غلبه تکنولوژی بر انسان داد (پست‌من، ۱۳۷۷). از این رو مفهوم توسعه که داری معنای فنی بود به امری انسانی و آزادیخواهانه تبدیل شد. زیرا اولین متفکران، توسعه را به معنای تلاش برای برپایی جهان انسانی در مقابل جهان طبیعت می‌دانستند و اساس آن را کار و تلاش علمی و یدی می‌پنداشتند تا زمانیکه مفاهیمی همچون همبستگی اجتماعی برای رهایی از نابسامانی‌های ناشی از غلبه بر طبیعت ایجاد شد^(۱). در این عرصه است که صنعت توسعه نیافته به جامعه و مردمی اطلاق گردید که به جای کار و تلاش به مصرف در حد رفع نیاز بسنده می‌کردند.^(۲) این نوع رویکرد و تلقی نسبت به انسان و زندگی‌اش تا زمانیکه الگوی نوین توسعه با تأکید بر مصرف‌گرایی مورد توجه قرار گرفت، محوریت داشت. پایان جنگ جهانی دوم مصادف با آغاز الگوی جدید توسعه تحت عنوان نظریه مدرن توسعه است. زیرا علاقه به بررسی و حل مشکلات در چارچوب توسعه بطور مشخص موقعی مطرح گردید که بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی که از دیرباز تحت استعمار کشورهای اروپایی از قبیل بریتانیا، فرانسه، آلمان، پرتغال و ... بوده‌اند به استقلال سیاسی دست یافتند و در جهت تأسیس نظام اجتماعی مستقل با نهادهای حقوقی، اقتصادی و سیاسی جدید برآمدند. در این زمان روشنفکران و سیاستمداران در کشورهای اروپایی و آمریکا و کشورهای به استقلال رسیده به بحث و گفتگو در مورد نحوه دستیابی به وضعیت بهتر و بهبود شرایط اقتصادی و رشد کشورهای تازه به استقلال رسیده پرداختند. در بدو امر مجموعه این تلاشها به عنوان "توسعه"

۱- مکتب فیزیوکراتها این نوع‌گرایی را اشاعه می‌دادند. برای اطلاعات بیشتر به کتب مربوط به تاریخ عقاید اقتصادی مراجعه شود.

۲- متفکرانی چون ابن‌خلدون از این نوع "جامعه بدوی" که به رفع نیازهای طبیعی در مقابل "جامعه حضری" است، یاد کرده‌اند.

تلفی گردید و پیروی از سیاستهای کشورهای توسعه‌یافته، اولین قدم برای دستیابی به استقلال تفسیر شد. اولین بار در سال ۱۹۴۹ ترومن ریاست جمهوری آمریکا در نطق خود به مفهوم و عصر توسعه اشاره نمود:

ما باید برنامه‌جسورانه‌ای را در پیش بگیریم تا مزایای پیشرفته‌های علمی و صنعتی خود را در خدمت بهبود و رشد مناطق کم توسعه یافته قرار دهیم.

امپریالیسم کهن که بر اساس استثمار خارجی مبتنی بود، در طرحهای ما جایی ندارد. ما برنامه‌ای را برای توسعه در ذهن داریم که براساس رفتاری عادلانه و دموکراتیک استوار است (زاکس، ۱۳۷۷، صفحه ۱۴).

هدف پنهان و غیرآشکار مدعیان توسعه در جهان غرب برای توسعه جهان سوم، بیشتر سیاسی بود تا علمی یا کمک به آنان. به عنوان شاهد، هدف پنهان ترومن در کمک به کشورهای جهان سوم و ورود به دنیای جدید بیشتر مقابله با اندیشه کمونیستی و نظام سیاسی در شوروی سابق تحت عنوان کمونیسم بود. ترومن در این بیانیه برای اولین بار از مفهوم "کم توسعه یافته" یاد نمود و زمینه گفتگو در مورد تفاوت بین کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته و راههای دستیابی به خوشبختی و ثروت مورد توجه قرار داد. وجه اشتراک تمام کسانی که در این عرصه به گفتگو پرداختند، طرح اندیشه توسعه با خوشبینی بسیار به آینده جهان و اعتقاد به "پیشرفت" بود:

ترومن اندیشه توسعه را بدین دلیل مطرح ساخت که تصویر خوشایندی از نظم جهانی ارائه دهد که در آن طبعاً آمریکا در صدر قرار داشت. قدرت و نفوذ فزاینده اتحاد شوروی (اولین کشوری که در خارج از اردوگاه سرمایه‌داری به مرحله صنعتی رسیده بود) ترومن را وادار ساخت تا به سوی طرحی روی آورد که برای ادامه مبارزه‌اش با کمونیسم بتواند وفاداری کشورهای استعمارستیز را به سوی خود جلب کند. توسعه برای بیش از چهار سال ایزاری برای رقابت بین نظامهای سیاسی بوده است. (زاکس، ۱۳۷۷، صفحه ۸).

در مراحل آغازین شکل‌گیری اندیشه توسعه بیشتر مباحث در حوزه اقتصاد سیاسی مطرح بود تا در حوزه‌های جدیدتری همچون جامعه‌شناسی توسعه یا اقتصاد توسعه. اگر به تاریخ نظری بیافکنیم می‌توانیم ردپای این بحثها را در بحثهای نظریه‌پردازان کلاسیک پی‌گیریم. فی‌المثل از نظر آدام اسمیت اهداف اقتصاد سیاسی که بخشی از دانش سیاستمدار یا قانونگذار

برای دستیابی به وضعیت بهتر است و می‌توان آن را به عنوان "توسعه" تلقی کرد، عبارت‌اند از:

- ۱ - تأمین درآمد کافی جهت معیشت مردم یا به بیان شایسته‌تر، قادر ساختن آنها به ایجاد چنین درآمد یا معاشی برای خود. ۲ - تأمین درآمد کافی برای دولت یا کشور، جهت ارائه خدمات عمومی (اسمیت، کتاب پنجم، مقدمه، ۲۷۷۶). (مایر، ۱۳۷۵، صفحه ۱۶). از این رو، می‌توان مدعی شد آدام اسمیت در بیان اهداف اقتصاد سیاسی تأکید بر توسعه اقتصادی را مد نظر قرار داده است تا توسعه اجتماعی یا توسعه فرهنگی و انسانی را.

در پاسخ به این سؤال "چرا توسعه اقتصادی باید مورد علاقه و توجه باشد؟" اسمیت به "وضعیت روبه پیشرفت" اشاره کرده است.

در وضعیت رو به پیشرفت یعنی در حالی که جامعه به سمت نعم بیشتر پیش می‌رود، (نه در حالی که جامعه، ثروت و غنای کامل را به دست آورده)، وضعیت کارگر تهیدست یا اکثریت یک ملت در شادمانه‌ترین و خرسندکننده‌ترین حالت قرار دارد. در شرایط سکون، وضعیت آنها سخت و در حالت سقوط [اقتصادی] مصیبت بار است. در وضعیت رو به پیشرفت، در حقیقت به تمام خواسته‌های مختلف جامعه به امیدوارکننده‌ترین و صمیمانه‌ترین نحو پاسخ داده می‌شود. سکون، رخوت‌زا و حزن‌آور است. (اسمیت، کتاب اول، فصل ۸، ۱۷۷۶). (مایر، ۱۳۷۵، صفحه ۱۶).

در این دوران به لحاظ سیطره تفکر اقتصاددانان بر عرصه علوم اجتماعی، مفهوم توسعه مترادف با رشد اقتصادی تلقی گردید. ولی با گذشت زمان توسعه و رشد اقتصادی از یکدیگر بازشناخته و متمایز شدند. به همین دلیل است که نظریه‌های توسعه در آغاز در حوزه اقتصاد مطرح شدند و رشد کردند و سپس با تعریف مجدد وارد رشته‌های جامعه‌شناسی و سیاست و فرهنگ و روابط بین‌الملل شدند و به شیوه‌هایی جدید مطرح گردیدند. مسئله اساسی که مورد نظر نظریه‌پردازان توسعه بوده است، از قدیم تاکنون چندان تغییری ننموده است. همه آنها با وجود اختلاف در تعابیر و تلقیها، معتقد بودند که "توسعه" آن وضعیت مطلوبی است که نظام اجتماعی و اقتصادی جدید در غرب باید به آن دست یابد. به عبارت دیگر، توسعه ملی و توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی و دیگر انواع توسعه با تأکید بر بهبود وضعیت فردی و جمعی مورد توجه قرار دارد. مسائل مورد اختلاف صاحب‌نظران توسعه، ارائه راهها و شیوه‌های متفاوت با توجه به تخصص و گرایش هر یک از آنها می‌باشد. به عنوان مثال معتقدان به توسعه سیاسی بر نقش دولت، قدرت، و گروه‌های ذی‌نفوذ تأکید می‌نمایند در حالی که مدعیان توسعه اجتماعی بر تقسیم کار در فرآیند تمایزپذیری و تفکیک‌پذیری تأکید می‌کنند.

فی‌المثل لئیل به نقل از لود رایبیز، نظریه توسعه اقتصادی به پرسشهایی مشخص پاسخ می‌دهد:

نظریه توسعه اقتصادی، نوعاً به دو نوع پرسش می‌پردازد: نخست، اینکه شرایط یا علل اساسی توسعه اقتصادی چیست و دوم اینکه با معین بودن هر نوع پیکربندی خاص این عوامل یا شرایط اساسی، توسعه چه مسیری را دنبال خواهد کرد. چنانچه به این ترتیب به موضوع بنگریم، می‌توانیم پرسش را این گونه مطرح کنیم چرا توسعه صورت می‌گیرد و چگونه اتفاق می‌افتد؟ (Robbins, 1986, P.1)

سپس وی سعی می‌کند نشان دهد که کلاسیکها معمولاً به "سؤالات چرایی"^(۱) می‌پرداخته‌اند. در تعامل، نظریه نوین نئوکلاسیکی رشد و شاخه‌های آن مانند نظریه اقتصاد دوگانه - که به طور اخص در ارتباط با کشورهای در حال توسعه بسط داده شده است، به "سؤالات چگونگی"^(۲) می‌پردازند. پاسخ اساسی ارائه شده - به سؤال "چرا" از سوی کلاسیکها این بود که توسعه اقتصادی به صرفه‌جویی، بهره‌وری و کارآفرینی وابسته است. (لئیل، ۱۳۷۵، صفحه ۴۲).

همانطور که رایبیز اظهار داشته است:

اقتصاد سیاسی کلاسیک برحسب گفته‌های آدام اسمیت در کتاب خود، نه تنها به شرح اینکه سیستم، واقعاً چگونه کار می‌کند یا می‌تواند کار کند، بلکه همچنین، بر طبق فرضیات اسمیت، به شرح اینکه چگونه باید ساخته شود و یا اجازه کارکرد داشته باشد، می‌پردازد این رویه، عموماً توسط اکثریت اقتصاددانان کلاسیک دنبال شده است. لذا توصیف وضع موجود و تجویز دستورالعمل، عنوانهای مشترک به خود گرفته‌اند (Robbins, 1979, P.3) (لئیل، ۱۳۷۵، صفحات ۴۹-۴۸).

قصد ما بررسی شکل‌گیری تاریخی نظریه توسعه در غرب نیست، و اشارات کوتاه ما در نشان دادن تاریخی بودن این امر کفایت می‌کند. تحوّل نظریه توسعه را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱ - در این مرحله، توسعه در حوزه اقتصاد مطرح است و توسعه امری مثبت تلقی می‌گردد و بخشی از دانش اقتصاد و سیاست شمرده می‌شود.

- ۲- در این مرحله، اشکال و انواع توسعه (از قبیل توسعه سیاسی و اجتماعی و انسانی و فرهنگی) مورد توجه قرار می‌گیرد. گوناگونی توسعه، زمینه نوعی تزاخم آراء و نظریات را فراهم می‌سازد و دامنه عملی و نظری امر توسعه را گسترش می‌دهد.
- ۳- در این مرحله، دوران طرح توسعه درون‌زا مورد تأکید قرار می‌گیرد تا توسعه برون‌زا و به توسعه همه‌جانبه تأکید می‌شود تا توسعه مقطعی و محدود. زیرا مشکلات ناشی از توسعه برون‌زا و مقطعی کاملاً عیان شده بودند.

تعریف مفاهیم

مفهوم رشد و توسعه همیشه با مفهوم نوسازی همراه بوده است لذا لازم است تعاریف و برداشت‌های مطرح از اصطلاح نوسازی روشن گردد تا مفاهیم توسعه و رشد را از نوسازی تمیز دهیم.

از نوسازی تعاریف متعددی ارائه شده است. از این رو نوسازی برای افراد گوناگون معانی متفاوتی دارد. فی‌المثل از میان نظریه‌پردازان کلاسیک می‌توان به نظریه آدام اسمیت اشاره کرد. اسمیت مفهوم نوسازی را آنقدر وسیع گرفته که همه انواع تحولات را شامل می‌شود. به عبارت دیگر، نوسازی به عنوان فرایند گذر جامعه از ساختار سنتی به جدید را شامل می‌شود.

حوزه نظری نوسازی در بردارنده چندین عنصر اساسی است که هنوز با اهمیت هستند:

(۱) مدل تولید،^(۱) (۲) نظریه تکامل اجتماعی،^(۲) (۳) موانع برای توسعه.

به نظر می‌آید مدل تولید و نظریه تکامل اجتماعی بیان‌کننده روند توسعه‌یافتگی در جهان توسعه یافته (غرب) است و دیدگاه سوّم "موانع توسعه یافتگی" قابل انطباق به جهان توسعه نیافته است. توسعه نیافتگی جهان توسعه نیافته بگونه‌ای است که با ورود عناصری گزینش شده از کشورهای توسعه یافته رفع نمی‌گردد. راه اصلی در مدل قرار گرفتن غرب برای توسعه این کشورها است. زیرا توسعه نیافتگی راز و رمزی درونی دارد تا بیرونی. برای توسعه یافتن راهی جز نابود سازی ساختاری و دستیابی به نوعی ساختارهای وام گرفته شده از بیرون نیست.

در مجموع تئوریهای متعددی که در زمینه نوسازی مطرح شده‌اند، در یکی از سه حالت فوق قابل طرح و بیان هستند که وجه مشترک اصلی آنها انتقال از جامعه سنتی به مدرن است. عده‌ای این جریان را با دید تکاملی بیان می‌کنند. عده‌ای آن را در قالب افزایش کمی و کیفی تولید مطرح

می‌کنند و عده‌ای نیز صرفاً به موانع موجود و ممکن در زمینه توسعه توجه دارند. رحیم‌زاده اسکویی، اقتصاددان، معتقد است نظریه‌های نوسازی توسعه دارای چندین فصل مشترک هستند:

فصل مشترک تئوریهای مدرانیزاسیون جهت توضیح پدیده توسعه یافتگی و توسعه Circulus-Vitiosus است.

این تئوریا رکود اقتصادی-اجتماعی جوامع توسعه یافته را به صورت یک دور بسته توضیح می‌دهند و یا به زبان دیگر، این اقتصاددانان توسعه نیافتگی را به عنوان مجموع عللی مطرح می‌کنند که جنبه‌های منفی آنها بیش از جنبه‌های مثبت‌شان بر روند توسعه اقتصادی و صنعتی جوامع توسعه نیافته اثر می‌گذارند. این وضعیت باعث می‌شود تا جوامع توسعه نیافته در شرایطی قرار گیرند که قادر نباشند، تنها با تکیه بر نیروی درونی موجود به توسعه یافتگی برسند. (رحیم‌زاده، ۱۳۷۶، صفحه ۴۲).

نوسازی ریشه در دیدگاه اقتصادی رشد دارد. در اثر بکار بردن دیدگاه اقتصادی رشد در جوامع جهان سوم این نکته حاصل شد که تئوریهای موجود نیز در جهت توضیح موقعیت و رشد سرمایه‌داری در غرب به کار گرفته می‌شود تا کشور توسعه نیافته. از اینرو، رشد^(۱) بیشتر در جهت تحلیل مشکلات کشورهای صنعتی است تا کشورهای غیرصنعتی. از طرف دیگر، نیاز به تبیین مسائل خاص کشورهای جهان سوم از قبیل رشد جمعیت، آموزش، به کارگیری تکنولوژی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، فعال سازی سرمایه‌گذاری داخلی و شکل‌گیری نهادهای جدید و... زمینه‌ساز شکل‌گیری حوزه توسعه گردید.

معجزه اقتصادی کشورهای جنگ‌زده اروپای غربی و ژاپن، به دنبال کمک‌های اقتصادی آمریکا، این فکر را بیش از پیش نزد اقتصاددانان تقویت نمود که پیشرفت اقتصادی صرفاً با اراده و برنامه‌ریزی صحیح دولتی امکان‌پذیر است. از سوی دیگر، سالهای پس از جنگ دوم جهانی مصادف با استقلال یافتن بسیاری از مستعمرات سابق و بنابراین طرح مسائل اجتماعی-سیاسی و اقتصادی آنها در سطح بین‌المللی است. بدین ترتیب زمینه فکری لازم فراهم آمد تا رشته تخصصی جدیدی در علم اقتصادی و بعداً در جامعه‌شناسی، به وجود آید، که موضوع مطالعه آن علل عقب‌ماندگی اقتصادی-اجتماعی جوامع غیرصنعتی (مستعمرات سابق و غیرآن) و ارائه راه حل‌ها

۱- کرگل رشد اقتصادی را اینگونه تعریف نموده است: "از زمان سوداگران، هدف اصلی مطالعات اولیه اقتصاد، رشد، یعنی تولید رو به افزایش ثروت ملی، بود." (کرگل، ۲۵۳۶، صفحه ۱۵-۱۴).

و استراتژی‌های مناسب پیشرفت و توسعه است. این رشته جدید در مطالعات اقتصادی بعدها به اقتصاد توسعه یا اقتصاد جوامع توسعه نیافته، موسوم شد. مکتبهای فکری مختلف و بعضاً متعارض با هم در این عرصه جدید به وجود آمد. (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷، صفحه ۶۰).

توسعه با وجود اینکه حوزه‌ای مستقل است، دانشی بین رشته‌ای است. زیرا علوم اقتصادی، ادبیات، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و انسان‌شناسی در شکل‌گیری آن نقش داشته‌اند. بین رشد و توسعه اقتصادی تمایز وجود دارد. چارلز کیندل برگر رشد اقتصادی را فقط به معنای کارایی بیشتر و یا تولید محصول بیشتر دانسته است در حالی که توسعه را به منزله تحول در چگونگی تولید، تجدید نظر در تخصیص منابع و نیروی کار به شمار آورده است. (برگر، صفحه ۷). شومپتر توسعه را عبارت از تغییرات مداوم و خودبخودی در کشورهای در حال توسعه متصور شده است کشورهایی که بعد از استقلال سیاسی، تعادل پیشین را از دست داده‌اند، در حالیکه رشد از نظر او عبارت است از تغییرات آرام و تدریجی شرایط اقتصادی در بلند مدت که خود، نتیجه افزایش تدریجی نرخ پس‌انداز و جمعیت است: (قره‌باغیان، صفحه ۶)

رشد اقتصادی روند تدریجی گسترش تولید است، یعنی تولید میزان بیشتری از یک کالا با استفاده از شیوه‌های قبلی تولید. برعکس، توسعه اقتصادی فرایندی برجسته‌تر و گسست‌آفرین است. از دید شومپتر، توسعه اقتصادی عبارت است از به کارگیری ترکیبهای جدیدی از ابزارهای تولید به گونه‌ای که شرایط تولید کالاهای موجود دگرگون شود و یا کالاهای جدیدی ارائه گردد، یا منابع جدید عرضه یا بازارهای تازه‌ای گشوده شود، یا آنکه صنعتی از نو سازماندهی گردد (به عنوان مثال، یک "موقعیت انحصاری" ایجاد گردد یا خاتمه یابد) به طور کلی؛ در شیوه‌های تولید، نوع محصولات، بازارها یا سازمان صنایع، نوآوری صورت گیرد. (هانا، ۱۳۷۶، صفحه ۳۸).

مک‌لoup رشد اقتصادی را عبارت می‌داند از کاربرد منابع تولیدی به نحوی که موجب رشد بالقوه و مداوم درآمد سرانه در جامعه شود، در حالیکه توسعه اقتصادی را نتیجه وضعیتی می‌داند که بین کاربرد عوامل اقتصادی و تکنولوژی هماهنگی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر جامعه می‌تواند با استفاده از مناسب‌ترین تکنولوژی، حداکثر استفاده را از عوامل و منابع تولیدی به عمل آورد. (کتاب توسعه، جلد چهارم، صفحه ۵).

با توضیحات فوق، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که توسعه متوجه ابعاد کیفی اساسی است و فراتر از رشد می‌باشد:

با رشد از یکدیگر متفاوت می‌باشند. آنچه "میر" به عنوان در تأکید بر تفاوت این دو مفهوم

آورده است که توسعه اقتصادی چیزی بیش از رشد اقتصادی است: توسعه به معنای رشد به اضافه تغییر است. لذا در فراگرد توسعه ابعاد کیفی اساسی وجود دارد که فراتر از رشد یا گسترش یک اقتصاد از طریق فراگرد ساده توسعه است. به ویژه این اختلاف کیفی در عملکرد بهبود یافته عوامل تولید و تکنیک‌های پیشرفته تولید، در مهار رو به رشد طبیعت از جانب ما، ظاهر می‌شود. همچنین این تفاوت کیفی احتمالاً در توسعه نهادها و تغییر نگرش‌ها و ارزش‌ها نیز تجلی می‌یابد. (میر، ۱۳۷۸، صفحه ۳۵).

با وجود اینکه تا حدودی تفاوت بین نوسازی، رشد و توسعه اقتصادی روشن شد، ولی به لحاظ اینکه مفهوم توسعه در این کتاب و در گفتمان توسعه محوری‌ترین مفهوم است و در بردارنده معانی گوناگونی است. لازم است به مسئله تعدد تعاریف که ریشه در وجود نظرگاه‌های تئوریک گوناگون دارد، پرداخته شود. هر یک نظریه‌ها و نظریه پردازان با ارائه تعبیری خاص از توسعه، هدف خاصی را دنبال می‌کنند. برای روشن شدن مفهوم توسعه و میزان اهمیت آن در زمینه امور اقتصادی - اجتماعی، بیان اجمالی دیدگاه‌ها توسعه ضرورت دارد. توسعه به معنی پیشرفت و پیچیدگی فزاینده و سازمانی عناصر زندگی که هدف آن بهبود شرایط زندگی است. توسعه در دیدگاه نوسازی به مرحله انتقالی از جامعه سنتی به صنعتی اطلاق گردیده است. جامعه‌ای که این مرحله را به خوبی سیر می‌کند، توسعه یافته خوانده می‌شود؛ و جامعه‌ای که در حال سپری کردن این مرحله باشد در حال توسعه تلقی می‌گردد. اساس طرح انتقال جامعه از مرحله‌ای ساده به پیچیده، گذر از یکسانی به تنوع و تمایز پذیری است. بدین معنی که جامعه اولیه در بردارنده روابط یکسان و همانند افراد با کمترین تخصص و تقسیم کار است در حالی که جامعه جدید متکی بر تمایزپذیری و تفکیک‌پذیری است. تمایز پذیری براساس مکانیزم‌هایی همچون تعلیم و تربیت، تقسیم کار اجتماعی، تعریف مجدد از رابطه دین با سیاست^(۱)،

۱- دین و سیاست به اشکال گوناگون در علوم اجتماعی و دینی مطرح شده‌اند. برای دستیابی به فهم دقیق‌تر این دو مفهوم لازم است کمی به تاریخچه این بحث اشاره گردد. تاکنون وقتی از رابطه بین دین و سیاست بحث می‌شود، به تزامن بین دین و سیاست اشاره می‌شود. گرایش عمومی در غرب بر این است که دخالت دین در نحل توسعه است و راه نجات جامعه و نوسازی حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی جداسازی حوزه دین و سیاست است. عده‌ای نیز در مقابل راه نجات از دنیاگرایی را در وحدت دین و سیاست دانسته‌اند. به لحاظ تاریخی آنچه بیشتر موجب مشکل‌زایی بوده است دخالت سیاست و سیاستمداران در دین و دینداری بوده است تا دخالت دین و دینداران در سیاست.

تخصص‌گرایی، تجارت و کنترل زاد و ولد تحقق یافته و خود عامل تغییرات جدیدی چون افزایش درآمد سرانه، افزایش تجارت، افزایش سطح آموزش عمومی و تخصصی، بهبود درمان و بهداشت، کنترل مولید و غیره بوده است. در دیدگاه نوگرایی یا نوسازی، مجموع این تغییرات را توسعه تلقی کرده‌اند.

دیدگاه مارکسیستی به تغییر در ساختار اقتصادی جامعه، روابط، و شیوه تولید توجه کرده است. در این دیدگاه جامعه‌ای در روند توسعه قرار دارد که در حال تحوّل ساختاری از مرحله فئودالی یا پیش فئودالی به سرمایه‌داری قرار داشته باشد. در این روند، روابط و شیوه تولید تغییر می‌یابد و جامعه دچار تحوّل و دگرگونی می‌گردد و در اثر پیدایش نظام سرمایه‌داری توسعه به امری شاخص از جنبه نظری و عملی بدل می‌گردد.

با اینکه تفاوت‌هایی بین این دو دیدگاه (نوسازی و مارکس) وجود دارد، وجوه اشتراک چندی نیز به چشم می‌خورد: ۱- هر دو دیدگاه دارای جهت خطی هستند، بدین معنی که متکی به گذر جامعه از مرحله‌ای ساده به مرحله‌ای پیچیده می‌باشند. ۲- وجود مرحله جدید نشانه توسعه است. ۳- براساس هر دو نظریه الگوبرداری از جهان سرمایه‌داری، طریق وصول به توسعه تلقی شده است، و ۴- هر دو دیدگاه، توجه چندانی به کشورهای جهان سوم نکرده‌اند.

با توجه به این نارساییها در تعریف مفهوم توسعه، دیدگاه‌های دیگری چون دیدگاه «وابستگی» و دیدگاه «نظام جهانی» بوجود آمده‌اند. دیدگاه وابستگی و سیستم جهانی بیشتر متأثر از مارکسیسم‌اند و دیدگاه نهادی متأثر از نظریه نوسازی است. اکنون به شرح موجز هر یک از این دیدگاهها می‌پردازیم.

نظریه وابستگی:

این دیدگاه با وجود تنوع برداشت، نحوه ارتباط کشورهای سرمایه‌داری و جهان سوم را مورد توجه قرار داده است. در این دیدگاه، دلایل اصلی عقب ماندگی و توسعه نیافتگی جهان سوم به ساختار نظام سرمایه‌داری ارتباط داده شده است. بدین معنی که توسعه نظام سرمایه‌داری موجب توسعه نیافتگی کشورهای می‌شود که در مرحله پیش سرمایه‌داری قرار دارند. تحوّل سرمایه‌دارانه تحوّل موزون نیست که از طریق اشاعه، دیگر کشورها را نیز وارد مدار توسعه کند بلکه کاملاً بر عکس. توسعه نیافتگی برخی کشورها لاجرم به توسعه نیافتگی برخی دیگر از کشورها منجر می‌شود.

نظریه سیستم جهانی:

نظریه سیستم جهانی را اول بار ایمانوئل والرشتاین، مطرح کرد. اساس این نظریه، نحوه شکل‌گیری سیستم اقتصاد جهانی است. او معتقد است که سیستم اقتصاد جهانی در قرن پانزدهم بر اثر بحران در نظام فئودالی از سه طریق گسترش جغرافیایی، تقسیم کار جهانی و روابط بین دولتها، بوجود آمده است. حالت جدید سیستم اقتصاد جهانی، نوعی توسعه جهانی را در پی داشته است. سیستم اقتصاد جهانی متشکل از سه بخش مرکزی، اقماری و نیمه اقماری است. بخش مرکزی کالاهای صنعتی تولید می‌کند و آنها را به جهان اقماری صادر می‌کند و در مقابل مواد اولیه وارد می‌نماید. مشخصه بخش مرکزی نظام اداری، و تکنولوژی قوی است. کشورهای آمریکا و ژاپن در این حوزه قرار دارند. در مقابل بخش مرکزی، بخش اقماری است که متکی بر صادرات مواد اولیه و واردات تکنولوژی، مواد و کالاهای صنعتی است و نظام اداری و نظامی ضعیفی دارد. اکثر کشورهای جهان سوم در این دسته جای می‌گیرند. بخش نیمه اقماری شامل کشورهایی است که در حد وسط قرار دارند و بطور نسبی از تکنولوژی قوی برخوردارند. کشورهایی چون برزیل، تایوان، کره، سنگاپور و هنگ‌کنگ در این دسته جای می‌گیرند. در این دیدگاه، توسعه به نوع رابطه تجاری اطلاق می‌گردد که در جهت استحکام نظام اقتصاد جهانی است.

نظریه نهادی:

دیدگاه نهادی، برداشت جدید و تکامل یافته‌ای از نظریه نو سازی است که به موثر بودن نقش سازمانها و نهادهای اجتماعی در امر توسعه اقتصادی - اجتماعی توجه دارد. در این دیدگاه، توسعه به تغییرات نهادی و سازمانی اطلاق می‌گردد که در جوامع گوناگون رخ می‌دهد و زمینه‌ساز افزایش درآمد سرانه می‌گردد.

با نگاهی گذرا بر نظریه‌های پیش گفته، روشن می‌گردد که توسعه در بردارنده مفهومی اقتصادی در سطح جهانی و حاصل مشارکت در اقتصاد بین‌المللی است. در این برداشت از توسعه، درباره بهبود وضعیت مردم و بهبود شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی افسار کم درآمد کمتر بحثی به میان آمده است. از این رو، به دلیل وجود این نقایص، از توسعه تفسیر و تعبیر دیگری نیز عرضه شده است، در دیدگاه جدید توسعه، چون بهبود شرایط زندگی اکثریت مردم یا طبقه پایین جامعه متضمن شرافت انسانی، امنیت، عدالت و برابری است، لذا توسعه یک امر محلی و مردمی تلقی می‌گردد که هدف‌گیری آن بیش از آنکه مسائل صرفاً اقتصادی

باشد مسائل انسانی - اقتصادی است.

با وجود چندگانگی در تعریف توسعه، تاکید بر مسائل اقتصادی وجه مشترک همه دیدگاه‌هاست و مسایلی چون درآمد سرانه، میزان نیروی شاغل در واحدهای صنعتی و مصرف انرژی و مانند آن بیش از بهبود وضعیت اقتصادی - اجتماعی طبقه پایین جامعه مورد توجه است. در این صورت کشور یا جامعه‌ای در حال توسعه خوانده می‌شود که دارای ویژگیهای فوق باشد. در این دیدگاه، جامعه‌ای که بافت کشاورزی دارد جامعه‌ای عقب مانده تلقی می‌گردد، زیرا با معیار «میزان بالای اشتغال مردان در واحدهای صنعتی» مطابقت ندارد. در تعریف مسلط توسعه، به امر استقلال سیاسی و فرهنگی توجه اندکی مبذول شده و بیشتر بر روند جهانی شدن یعنی مشارکت در سیستم اقتصاد جهانی و صنعتی شدن تاکید شده است.

اینگونه تعریف و برداشت از توسعه که مغایر با برداشت انسانی از توسعه و حفظ هویت سیاسی و فرهنگی جوامع است، بیشتر متأثر از نظریه‌های اثباتی و کلاسیک در علوم اجتماعی است. این نظریه‌ها در جوامع غرب رشد کرده و در جهت منافع آن جوامع، گسترش یافته‌اند. بدین معنی که الگو قرار دادن روند توسعه در جهان سرمایه‌داری مورد تاکید بوده است و اندازه‌گیری میزان توسعه یافتگی نیز با همین ملاک معین می‌گردد. اگر قصد بر بیان واقعی روند توسعه در جهان سوّم باشد، بایستی علاوه بر معیارهای ارائه شده، عوامل دیگری را نیز بدان افزود. این ملاکها و معیارها می‌توانند بر ساختار اجتماعی فرهنگی جهان سوّم و استقلال سیاسی و فرهنگی مبتنی باشند.

با وجود اشتراکات بسیار مابین نظریه‌های توسعه، افتراقات چندی نیز مابین آنها وجود دارد که موجب تعیین هویت مستقل هر یک از نظریات مطرح می‌باشد. بیان این نکته مفید می‌باشد که تمیز بین نظریه‌های متعدد توسعه‌ای در پارادایم نوسازی به شرایط و تجربه توسعه‌یافتگی کشورهای صنعتی بر می‌گردد نه ذات نظریه‌ها.

پیدایش و رشد جامعه‌شناسی توسعه

"جامعه‌شناسی توسعه" حوزه‌ای از جامعه‌شناسی است که با توسعه و فراگیری بیشتر این علم پس از جنگ دوّم جهانی دوّم مورد توجه بسیاری از متفکران جهان در بررسی مسائل جهان سوّم قرار گرفته است. از اینروست که می‌توان مدعی شد با طرح مفهوم "جهان سوّم" در مقابل جهان اوّل و جهان دوّم مفاهیمی چون توسعه‌یافتگی و توسعه نیافتگی مطرح گردید.

اصطلاح "جهان سوّم" که چند سالی پس از جنگ جهانی دوّم پدید آمد و در دهه بعدی در

غرب همه گیر شد و اکنون جهانگیر شده است، براین پایه نهاده شده است که مردمان و کشورهای روی زمین از وجه سیاسی و اقتصادی به سه گروه بخش بندی می شوند: بخش غربی یا کشورهای اروپایی غربی و امریکای شمالی که ویژگی اقتصادی آنها نظام پیشرفته‌ی اقتصاد صنعتی و شهرنشینی بر پایه‌ی آزادی سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری از سرمایه (سرمایه‌داری) است و ویژگی سیاسی آنها نظام دموکراسی و آزادی فردی است. این بخش بندی در عین حال کشورهای راکه ادامه نژادی و سیاسی و اقتصادی غرب جغرافیایی در آسیا و افریقا و اقیانوسیه هستند، یعنی استرالیا و آفریقای جنوبی، و نیز از جنبه‌های گوناگون ژاپون و اسرائیل را نیز می‌تواند شامل شود، زیرا که این کشورهای اخیر نیز از نظر سیاسی و اقتصادی با کشورهایی که در غرب جغرافیایی قرار دارند، در برابر "جهان دوم" و "سوم"، در یک بلوک بندی قرار می‌گیرند. ... (آشوری، ۱۳۷۶، صفحه ۷۷-۷۸).

جامعه شناسی توسعه در اثر توسعه علم جامعه‌شناسی به مسائل و مشکلات کلان و ساختاری در چارچوب توسعه نیافتگی جهان سوم مطرح گردیده و تاکنون نیز ادامه یافته است. جامعه شناسی توسعه در جهان در مراحل گوناگون شکل گرفته است. اولین مرحله در اثر گسترش جامعه شناسی در عرض (تمایل جامعه شناسان به گسترش حوزه‌های متعدد جامعه شناسی) رخ داد، این بحث پس از استقرار جامعه شناسی در غرب با بحث صنعتی شدن و شهری شدن ابعاد گسترده تری یافت. مفاهیمی چون "شهر مدرن"، "صنعت"، "رفاه" و "فقر"، "نابرابری" و "بهبود زندگی" در جامعه شناسی حاصل شد تا برای توصیف و مقایسه جامعه با جوامع گذشته مفاهیم مناسبی در دست باشد. در این مرحله از "جامعه شناسی توسعه" هنوز نمی‌شد مباحث "جامعه شناسی تغییرات اجتماعی" و "تکامل اجتماعی" را از یکدیگر تمیز داد. در مرحله دوم با پیدایش مفاهیمی چون جهان صنعتی، جهان توسعه یافته، جهان در حال توسعه، جوامع توسعه نیافته، جوامع غیر صنعتی، جوامع کشاورزی و جوامع نظامی، حوزه جامعه شناسی توسعه سیمای جدیدی یافت. در این مرحله محور اصلی بحث دیگر توصیف و مقایسه دو مرحله از یک جامعه واحد (مرحله قبلی با فعلی و یا مرحله فعلی با مرحله آینده) مد نظر نبود، بلکه دو نوع جامعه در زمان واحد مورد مقایسه قرار گرفت. یا به عبارت بهتر وجوه اشتراک و اختلاف جامعه توسعه نیافته و توسعه یافته مد نظر قرار گرفت. در مرحله سوم شکل گیری جامعه شناسی توسعه که مصادف با شرایط جدید است. دیگر تبیین مقایسه‌ای دلایل توسعه نیافتگی جوامع توسعه نیافته چندان محل اعتنا نیست. زیرا اصل بر بیان دلایل

مربوط به توسعه نیافتگی جوامع است. در این مرحله تنها کشورهای توسعه نیافته (و به طور خاص جهان سوم) موضوع مورد مطالعه نیست، بلکه بخشی از جهان صنعتی نیز که دچار توسعه نیافتگی بوده است جزو برنامه مطالعاتی است.

اعتبار "گفتمان توسعه"

"گفتمان توسعه"، همان‌طور که اشاره شد، در طول بیش از یک قرن در بین دانشمندان و برنامه‌ریزان به عنوان امری مطلوب و راه‌گشا برای اغلب مشکلات جهانی تلقی می‌گردید. زیرا سرمایه‌داری برای گذر از بحرانهایی که دچار آن می‌شد، در پی دستیابی به مدلی در چارچوب توسعه بود تا بتواند نظام بین‌الملل را به منظور فروش کالاهای بیشتر و بهره‌گیری مناسب‌تر از امکانات هماهنگ سازد. به عنوان نمونه هدف طرح "مارشال" کمک به کشورهای آسیب‌دیده در جنگ جهانی دوم بود. زیرا که بقای سرمایه‌داری به احیای اقتصادی این کشور وابسته بود، و این طرح می‌بایست از این طریق امکان حفظ و گسترش بازار را فراهم نماید. از طرف دیگر، توسعه برای سیاستمداران، شعاری سیاسی نیز محسوب می‌شد تا بتوانند با طرح این شعار به شیوه‌ای سهلتر، مسائل سیاسی و اجتماعی سر راه خود را مرتفع سازند. روشنفکران نیز توسعه یافتن را طریق حصول به بهبود در زندگی فردی و جمعی تصور می‌کردند. این رویکرد در طول سالهایی چند در جامعه بین‌الملل تفوق داشت.

با توجه به تحولات عمده در ساختار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جهان، مسئله پایان یافتن مباحث توسعه مطرح گردید. به عبارت دیگر، این سؤال مطرح گردید که "آیا گفتمانی تحت عنوان توسعه دارای اعتبار علمی و نظری هست یا خیر؟". این سؤال در پی این نوع پاسخ نیست که احتمالاً روندهای جدیدی در گفتمان توسعه با حفظ کلیت آن ایجاد شده است، (Preston, 1985) بلکه اصل اساسی در طرح این سؤال تأکید بر پایان یافتن گفتمان توسعه است. علت عمده در طرح این سؤال به اوضاع جدید بین‌المللی برمی‌گردد. زیرا:

اکنون که رویارویی شرق و غرب به پایان رسیده است، برنامه ترومن برای توسعه جهان بناچار جذابیت ایدئولوژیک و انگیزه سیاسی خود را از دست می‌دهد. اکنون با چندقطبی شدن جهان باید اصطلاح "جهان سوم" را به زیالهدان تاریخ سپرد، اصطلاحی که فرانسویان در اوایل دهه ۱۹۵۰ آن را برای نام‌گذاری سرزمینهای مورد منازعه بین دو ابر قدرت ابداع نمودند. (زاکس، ۱۳۷۷، صفحه ۸).

والرشتاین نیز معتقد است در دهه ۱۹۸۰ به واسطه فروپاشی کمونیسم شوروی و دیگر حوادث قبل و بعد از آن، دنیا با شرایط جدیدی روبرو شده است. این شرایط صرفاً معطوف به افول کمونیسم نیست، زیرا:

... سال ۱۹۸۹ تنها خبر از مرگ لنینیسم نمی‌دهد، بلکه گویای از میان رفتن هر دو قطب تعارض بزرگ ایدئولوژیک قرن بیستم است، یعنی مرگ اندیشه جوامع آرمانی که لیبرالیسم و یلسونی و لنینیسم نوید دهنده آن بودند. (والرشتاین، ۱۳۷۷، صفحه ۸).

استدلال اصلی در پایان‌پذیری مباحث توسعه به چندین امر برمی‌گردد: ۱ - با اضمحلال نظام اتحاد شوروی، دوگانگی کلاسیک شرق و غرب که پیش فرض اساسی در گرایش به توسعه بود، از بین رفته است و به جای آن یک قطبی شدن یا چندقطبی شدن قرار گرفته است. ۲ - شکست نظریه رشد و توسعه "جهان سوّم":

اما دهه ۱۹۵۰ گذشت؛ دهه بعدنیز، که از طرف سازمان ملل متحد "دهه رشد" نام‌گذاری شده بود، سپری شد و کم‌کم چشمها به این حقیقت باز گردید که از میان بردن رشدنیافتگی، به آن سادگیها هم که می‌اندیشیدیم - و شاید می‌خواستیم که چنین بیندیشم - نیست. البته در فاصله میان ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ سطح زندگی کشورهای رشدنیافته بهبود پیدا کرده و با وجود اتلافهای فراوان و شکستهای بسیار، کارهایی نیز صورت گرفته است. صنعتی شدن این کشورها بسرعت پیش رفته و بیسوادی بطور محسوس کمتر شده؛ منتها همه این پیشرفتها کند بوده است؛ سطح زندگی، بطور متوسط، فقط سالی ۲/۳ درصد افزایش یافته و این بدان معنی است که اگر متوسط سطح درآمد سرانه کشورهای رشدنیافته با همین سرعت بالا رود، بعد از ۱۳۰ سال (یعنی در قرن بیست و دوم) به رقم متوسط سطح درآمد سرانه اتازونی در سال ۱۹۷۰، خواهد رسید. از این گذشته، فاصله میان دنیای رشد یافته و جهان سوّم، سال به سال افزونتر شده است (بجز در سالهای استثنائی ۱۹۵۲، ۱۹۵۸، ۱۹۶۷ که در آن هنگام، رکود نسبتاً شدیدی کشورهای صنعتی را فراگرفته بود).... (بروک، ۱۳۶۸، صفحه ۱۴).

۳ - کشورهای پیشرفته صنعتی به جای کمک به پیشرفت کشورهای توسعه نیافته به عوامل بازدارنده^(۱) توسعه آنها مبدل شده‌اند.

۴ - به جای بازتوزیع ثروت، اساس مبادلات و روابط بین کشورها و ملل را بازتوزیع مخاطرات تشکیل داده است:

متخصصین توسعه از وعده دیرینه خود برای ایجاد بهشتی صنعتی شانه خالی کرده و در عوض می‌کوشند تا جلوی سیل مهاجرین خارجی را گرفته، جنگهای منطقه‌ای را محدود ساخته، تجارت غیر قانونی را متوقف نموده، و فجایع زیست محیطی را مهار کنند. (زاکس، ۱۳۶۸، صفحه ۸).

با توجه به شرایط فوق که زمینه شکل‌گیری رویکردهای جدید در عرصه تحوّل و تغییر در سطح بین‌المللی است، این سوال مطرح می‌گردد که "آیا جامعه‌شناسی توسعه در شرایط جدید معرفتی و دانشی، دارای اعتبار کافی هست یا اینکه در اثر توسعه دانش انسانی و تحولات و تغییرات معرفتی و روشی و شرایط جدید اجتماعی موضوعی مرده محسوب می‌گردد؟" توجه به این مسئله وقتی جدی‌تر می‌شود که مباحث مطرح در ادبیات توسعه را با تأکید بر رویکردهای جدیدتر مورد مذاقه قرار دهیم. زیرا عده‌ای در حوزه توسعه در اثر تغییر شرایط فکری و اجتماعی جدید پرداختن به توسعه را بی‌معنی دانسته‌اند و مدعی یافتن جانشینی برای گفتمان توسعه شده‌اند. مدعیان پایان‌پذیری توسعه در جهان ضمن تأکید بر تجربیات تلخ اخذ شده از برنامه‌های توسعه در جهان، به طرح مباحث فکری جدید اقدام کرده‌اند. در این رویکرد دیگر دغدغه اصلی بشر امروز به آوردن نیازهای اساسی نیست. بلکه بشر امروز در دنیای مجازی زندگی می‌کند تا واقعی و مسائل او از سنخ نیازهای انسان مدرن مطرح شده در گفتمان توسعه نیست. او کمتر به تولید بیشتر و سرمایه‌گذاری بیشتر و مصرف کمتر می‌اندیشد، بلکه او بیشتر به مصرف بیشتر می‌اندیشد.

افزون بر تغییر شرایط، اشکالات روشی و معرفتی و ایدئولوژیکی که سر راه توسعه در جهان سؤم سبز شده است موجب شده است تا در دنیای معاصر به گفتمان توسعه هر چه بیشتر بهای کمتری قائل شوند.

فرانک که خود از مدعیان اصلی نظریه چپ‌گرای توسعه بود، در شرایط جدید از اوّلین مدعیان بی‌اعتباری گفتمان توسعه است. او در این زمینه به بی‌اعتباری کلیت حوزه جامعه‌شناسی توسعه توجه کرده و مدعی است که مباحث توسعه دچار بحران و توسعه نیافتگی است:

در یک بررسی انتقادی درمی‌یابیم که این جامعه‌شناسی جدید توسعه، از نظر تجربی در

مواجهه با واقعیت فاقد ارزش و نیز از لحاظ نظری، بنابر معیارهای کلاسیک علوم اجتماعی، نارسا است. همچنین سیاست‌هایی که این جامعه شناسی تجویز می‌کند، در پیشبرد مقاصد فرضی آن، افزایش می‌یابد. این جامعه شناسی با توسعه جامعه بوجود آورنده آن، افزایش می‌یابد. این جامعه شناسی، مانند جامعه توسعه نیافته که محل کاربرد آن است، به نحو روزافزونی توسعه نیافته می‌شود. (فرانک، ۱۳۵۹، صفحه ۱۲).

نارسایی و بحران^(۱) در مباحث توسعه و به طور خاص جامعه شناسی توسعه پدیده‌ای کاملاً قابل رؤیت است. زیرا حوزه جامعه شناسی توسعه در طول حیاتش به لحاظ منطقی و تجربی توانایی ارزیابی درستی از روند تحولات بدست نداده است. جامعه شناسی توسعه به عنوان یکی از عناصر اصلی جامعه شناسی و علوم اجتماعی به لحاظ روش شناختی در ضعف و نارسایی بسر می‌برد. کاتوزیان در این زمینه اشاره نموده است: یکی از بزرگترین موانع پیشرفت علوم اجتماعی همین وضع نابسامانی روش شناختی است که در آن مدل‌های مجرد را چنان با امور دنیای واقعی یکی می‌انگارند که گویی [این مدلها] توصیف تجربی پدیده‌های عالم واقعه‌اند. (کاتوزیان، ۱۳۷۷، صفحه ۱۲).

زمینه‌های بحران جامعه شناسی توسعه در ایران

جامعه شناسی توسعه در ایران نیز علاوه بر بحرانهای خاص به این بحرانهای عمومی دچار است. در ادامه به بعضی از عوامل موثر در شرایط ایجاد بحران و عدم موفقیت جامعه‌شناسی توسعه اشاره می‌گردد:

۱ - بی ارتباطی واقعیت توسعه در ایران با علم جامعه شناسی و جامعه شناسی توسعه. به لحاظ اینکه توسعه در ایران بر اساس دیدگاه نظری خاصی طرّاحی نشده است نتوانسته است با شرایط و نیازهای ایران ارتباط پیدا کند. به عبارت دیگر، توسعه در ایران بیش از اینکه بر اساس نیازهای واقعی طرح شود، بر اساس اهداف سیاسی از طرف مدیران دولتی مطرح گردیده و

۱- منظور از اصطلاح بحران اشاره به موقعیت نادری است که در آن نظامی تاریخی تا حدی تکامل یافته در اثر تأثیرهای انباشتی از تناقض‌های داخلی به راه حل معین و مرتبط با مشکلات نرسیده و این تناقض‌ها موجب عدم برقراری تعدیل در الگوهای نهادی جاری نظام گردیده و موقعیت ویژه‌ای را فراهم ساخته که بدان بحران اطلاق می‌گردد. نقل از ایمانوئل والرشتاین در کتاب سیاست و فرهنگ در نظام متحوّل جهانی (ژئوپلیتیک و ژئوکالچر) صفحه ۱۵۳.

جامعه‌شناسی توسعه با انتخاب الگوی توسعه از غرب به جای توجه به توسعه درون‌زا زمینه‌های وابستگی جامعه را فراهم نموده است. (آزادارمکی، ۱۳۷۹).

۲- جامعه‌شناسی توسعه در ایران تا کنون نتوانسته است به مسائل اصلی و عمده‌ای چون تحولات جمعیتی، تحولات شهری، آسیب‌های و نارسائیها ناشی از صنعتی شدن، انقلاب اجتماعی و... پردازد. به جای پرداختن به مسائل اصلی و عمومی این جامعه‌شناس گرایش دارد تا به بحث درباره‌ی تعارض توسعه و دین و یا موانع توسعه در ایران پردازد. به لحاظ اینکه جامعه‌شناسی توسعه نتوانسته است به طرح مسائل اصلی و خاص در ایران پردازد، به طرح مسائل عاریتی مشغول شده است.

۳- عدم ارتباط بین جامعه‌شناسی توسعه با حوزه‌ها و رشته‌های دیگر علوم اجتماعی. پیچیدگی بحث توسعه و ابعاد مختلف آن ایجاب می‌کند که بین حوزه‌ها و رشته‌های متعدد علوم اجتماعی و انسانی در ایران همکاری متقابلی وجود داشته باشد. زیرا توسعه مقوله‌ای بین رشته‌ای با ابعاد گوناگون است. از اینرو اکثر حوزه‌های جامعه‌شناسی از قبیل جامعه‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی اقتصادی، جامعه‌شناسی کار و شغل و جامعه‌شناسی روستایی و جامعه‌شناسی شهری در مقایسه با دیگر حوزه‌های جامعه‌شناسی بطور مستقیم و غیر مستقیم درگیر مسائل توسعه در سطح شهر و روستا هستند. از طرف دیگر رشته‌های اصلی در علوم اجتماعی از قبیل جمعیت‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی نیز لاجرم به امر توسعه مرتبط‌اند. به همین سبب در مطالعات مربوط به توسعه تحت عناوینی از قبیل اقتصاد توسعه، جمعیت‌شناسی توسعه، توسعه سیاسی، توسعه روانی، انسانی، و فرهنگی روبرو هستیم.

اما در ایران ارتباط سستی میان این رشته‌ها و مقوله توسعه وجود دارد. مسئله در این نیست که از هر یک مناظر فوق، مطالعه‌ای در زمینه توسعه انجام نمی‌شود، بلکه مسئله در سستی ایجاد ارتباط میان یافته‌هاست. شاید از عمده‌ترین دلایل این امر فقدان سازمان یا مؤسسه‌ای است که وظیفه آن پیوند دادن امر توسعه از حیث روش‌شناختی و نظری با این شاخه‌های علوم اجتماعی باشد.

با مراجعه به اسناد و مدارک موجود در عرصه توسعه در ایران می‌توان به این اصل رسید که مدعیان توسعه هر یک به مباحثی از حوزه توسعه پرداخته‌اند ولی کمتر میل و یا رغبتی در پیوند دادن و ایجاد و ارتباط میان آنها از خود نشان داده‌اند. فقدان ارتباط میان افراد، سازمانها و مباحث مطرح شده در زمینه حوزه‌های مربوط به توسعه موجب شده است تا زبان مشترکی بین

این افراد در تحلیل و تفسیر از روند توسعه نیافتگی ایران بوجد نیاید. هر یک از این حوزه‌ها در پی برجسته نمودن یک و یا دو موضوع خاص در عرصه توسعه برآمده‌اند. به عنوان مثال، اقتصاددانان بر کمی و یا فقدان سرمایه‌گذاری و سیاست مداران از فقدان دموکراسی، روانشناسان اجتماعی بر کمی انگیزه، جمعیت‌شناسان از توزیع نامناسب جمعیتی و یا از افزایش بی‌رویه جمعیت سخن رانده‌اند. در صورتی که ارائه الگوی ترکیبی می‌تواند حداقل راهگشای مسائل باشد.

۴ - جامعه‌شناسی توسعه در مقایسه با گرایشهای دیگر توسعه از قبیل توسعه سیاسی و اقتصاد توسعه و جمعیت توسعه و ... کمتر توانسته است در طراحی و ارزیابی توسعه مشارکت کند. با بررسی اجمالی از برنامه‌های توسعه‌ای در ایران می‌توان این ضعف را مشاهده نمود. برنامه‌های توسعه‌ای ایران بیشتر اقتصادی و جمعیتی است تا اجتماعی و فرهنگی. بدین دلیل است که پس از پایان هر برنامه توسعه‌ای در ایران فاصله بین توسعه اقتصادی و توسعه اجتماعی و فرهنگی بیشتر می‌شود. این فاصله زمینه‌های تعارض‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را فراهم می‌کند.

به لحاظ اینکه برنامه‌ریزان توسعه‌ای در ایران که بیشتر مدیران و سیاستمداران بوده‌اند تا دانشمندان و بیشتر به حوزه اقتصاد پرداخته‌اند تا سیاست و فرهنگ و اجتماع، در نتیجه زمینه نوع عدم تعادل درون سیستمی را فراهم نموده‌اند. در صورتیکه جامعه در فرایند رشد و توسعه اقتصادی قرار گیرد استعداد تحولات اجتماعی در سطح کلان افزون شده و ناآرامی‌های اجتماعی و سیاسی فراهم می‌گردد. شاید بی‌فایده نباشد به مسئله محوری که هاتینگتون در رابطه بین سامان سیاسی و تغییرات اجتماعی مطرح کرده است، اشاره شود:

طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، شمار خشونت‌ها و نابسامانی‌های سیاسی در بسیاری از کشورهای جهان افزایش یافته است. برابر با آمارهای موجود، سال ۱۹۵۸، بیست و هشت شورش چریکی دراز مدت، چهار شورش نظامی و دو جنگ معمولی را به خود دیده است. هفت سال پس از این یعنی در سال ۱۹۶۵، ۴۲ شورش دراز مدت به راه افتاد، ده خیزش نظامی رخ داد و پنج نبرد معمولی درگرفت. در این دهه‌ها، ناستواری سیاسی نیز به گونه چشمگیری افزایش یافته است. خشونت و رویدادهای ناستوارکننده دیگر در مقایسه با سال‌های میان ۱۹۴۸ و ۱۹۵۴ پنج برابر شده است. در سال‌های اخیر، شصت و چهار کشور از هشتاد و چهار کشور جهان نسبت به دوره قبل ناستوارتر بوده‌اند. در این دوره، سراسر آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین شاهد زوال در سامان سیاسی و تضعیف اقتدار، کارآیی و مشروعیت حکومت بوده است. فقدان اخلاق مدنی و روح

عمومی و نهادهای سیاسی قادر به معنا و جهت بخشیدن به مصلحت همگانی، شاخص سراسر این سالها بوده است. در این سالها، نه رشد سیاسی بلکه تباهی سیاسی بر صحنه حاکم بوده است. (هانتینگتون، ۱۳۷۵، صفحه ۱۲).

هانتینگتون با توجه به بیان شرایط آشوب‌زده و در حال تراحم جهان، خصوصاً جهان سوم، است که به طرح سوال زیر پرداخته است:

چه چیز عامل اینهمه خشونت و بی‌ثباتی بوده است؟ نظر اصلی ما در این کتاب (منظور کتاب هانتینگتون است) این است که نابسامانی‌های سیاسی یاد شده بیش از همه از دگرگونی سریع اجتماعی مایه می‌گیرند و دیگر آن که وارد شدن سریع گروه‌های اجتماعی تازه در عرصه سیاست با تحوّل کند نهادهای سیاسی همراه بوده است. مهمترین مسئله این کشورها و اپسماندن تحوّل نهادهای سیاسی از دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی است (هانتینگتون، ۱۳۷۵، صفحه ۱۱).

آنچه هانتینگتون به طور کلی اشاره نموده است در مورد ایران در دهه‌های اخیر به وضوح صدق می‌کند. آشوبها، نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی، بحرانهای شهری قبل و بعد از انقلاب، تراحم‌های سیاسی در حوزه قدرت، درگیری میان نخبگان فکری و توده و دیگر حوادث سیاسی اجتماعی در ایران از نتایج توسعه اقتصادی است تا توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی و توسعه اجتماعی. در سطوحی که تعامل و تعادل مابین حوزه‌های متعدد توسعه وجود داشته است، از بحرانهای کمتری خبر است. در زمانی که جریان رشد و توسعه اقتصادی آمرانه در ایران بیشتر بوده است، تغییرات اجتماعی سریع و سطحی را در پی داشته که به بی‌سامانی سیاسی و ساختاری انجامیده و ما با پدیده‌هایی چون کودتا و آشوب و شورش روبرو بوده‌ایم. در این امر که جامعه‌شناسی به طور همه‌جانبه نتوانسته است در مسائل مختلف کشور مؤثر باشد شبهه‌ای موجود نیست. اما در این مورد که چرا جامعه‌شناسی در امر توسعه نیز دخالت مؤثری نداشته است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الف. بلا تکلیفی وضعیت جامعه‌شناسی در ایران، (آزادارمکی، ۱۳۷۸) ب. فقدان ارتباط مؤثر بین جامعه‌شناسان و سیاستمداران و برنامه‌ریزان اجتماعی. ج. عدم اعتنای کافی جامعه‌شناسان به آمار و ارقام و اطلاعات لازم در امر توسعه و بسنده کردن به بحثهای نظری دست دوم.

۵ - توسعه به طور کلی و جامعه‌شناسی توسعه به طور خاص ایدئولوژی‌زده شدند. با قطب‌بندی جهان بویژه پس از جنگ جهانی تا فروپاشی اتحاد شوروی، هر یک از طرفین به ارائه

ایدئولوژی برای تعیین جایگاه سیاسی و اقتصادی‌شان در جهان اقدام کردند و از این طریق به طرفدارانی دست یافتند. این رویکرد به عرصه توسعه نیز سرایت کرد و توسعه بیش از اینکه توضیح علمی در مورد روند توسعه نیافتگی باشد و راه‌های درست توسعه‌یافتگی را بیان نماید ابزاری در توجیه وضعیت سرمایه‌داری یا سوسیالیسم در قالب‌های متعدد آنها شد.^(۱) مؤلفه‌های اصلی‌تر ایدئولوژی‌زدگی توسعه عبارت بودند از اعتقاد به پیشرفت، تسلط بر طبیعت، نقد گذشته، برتری جهان صنعتی، ضرورت ورود به دنیای جدید و تکامل زندگی در مقایسه با گذشته است که گفتگو در مورد این موارد قبول و یا رد آنها زمینه‌های شکل‌گیری جریان راست و چپ بوده است که در نهایت به "تزاحم ایدئولوژیها" منجر شد. این جریان به کشورهای جهان سوم نیز منتقل گردید. اگر از منظری دیگر یعنی منظر تافلر به پیوندی که بین عرصه ایدئولوژی و عرصه برنامه‌ریزی توسعه ایجاد شد، نگاه کنیم پی به چگونگی آن می‌بریم:

اما آنچه در گرماگرم این جنگ تبلیغاتی کمتر بدان توجه شد، این بود که با وجود ارائه ایدئولوژی متفاوت توسط هر کدام از طرفین، مع‌هذا هر دو اساساً یک "ابر-ایدئولوژی" واحدی را برای فروش عرضه می‌کردند. نتیجه‌گیریهای آنان، یعنی برنامه‌های اقتصادی و اندیشه‌های جزئی سیاسی‌شان، از بنیاد با یکدیگر تفاوت داشت اما بسیاری از پیش‌فرض‌هایشان یکسان بود. نظیر مبلغین کاتولیک و پروتستان که به تفسیرهای مختلف انجیل متوسل می‌شدند اما هر دو درباره مسیح موعظه می‌کردند، مارکسیستها و ضد مارکسیستها، موافقین سرمایه‌داری و مخالفین سرمایه‌داری، امریکاییها و شورویها، افریقا و آسیا و امریکای لاتین، یعنی منطقه غیرصنعتی جهان را زیرپا گذاشتند و بدون آنکه خود بدانند مشتی مفروضات اساسی مشابه عرضه کردند. هر دو درباره برتری نظام صنعتی بر تمدنهای دیگر موعظه می‌کردند، هر دو پیام‌آوران پرشور واقعیت صنعتی بودند. (تافلر، ۱۳۶۳، صفحه ۸-۳۷).

۱- ایدئولوژی‌زدگی توسعه بر اساس پیش‌فرض‌ها و اصولی مطرح شده است که به بعضی از آنها از زبان تافلر می‌توان اشاره کرد. او اشاره نموده است که: "این واقعیت صنعتی از مجموعه‌ای عقاید و فرضیات تشکیل شده بود که به فرزندان جهان صنعتی می‌آموخت تا دنیای اطرافشان را درک کنند. این جهان بینی از یک مشت مفروضاتی تشکیل شده بود که بوسیله تمدن موج دوم و دانشمندان، رهبران اقتصادی‌اش، دولتمردانش، فلاسفه‌اش و تبلیغ‌گانش بکار گرفته می‌شد." (تافلر، ۱۳۶۳، صفحه ۷-۱۳۶).

تافلر ضمن اینکه به جهت‌گیری ایدئولوژیک و سیاسی توسعه در غرب و جهان سوم اشاره نموده است، صرفاً از منظری سیاسی به مسائل جهان چشم اندوخته است. او بیش از دیگران در سیاسی نمودن شرایط و موقعیت فکری و روشنفکری عرصه توسعه عمل نموده است. تافلر بین دو امر تفاوت قائل نشده است: وضعیت توسعه در غرب و جهان سوم (و) سوگیری‌های متعدد (راست‌گرایی و چپ‌گرایی) در گفتمان توسعه‌ای.

۶- جامعه‌شناسی توسعه تاکنون بیش از اینکه در پی شناخت مؤلفه‌های اجتماعی مؤثر در روند توسعه جامعه ایران باشد در جهت بیان خود حوزه جامعه‌شناسی توسعه بوده است. با مراجعه به کتب و مقالات تألیفی و ترجمه‌ای در این زمینه می‌توان اظهار نمود که جامعه‌شناسی توسعه در ایران حوزه‌ای نوپا و نظری است تا تجربی. از اینرو جامعه‌شناسی توسعه کمتر در پی شناسایی شاخص‌های اجتماعی توسعه در ایران است. در صورتی که فهم دقیقی از شاخص‌های اجتماعی وجود داشته باشد، می‌توان اولویت‌های برنامه‌های توسعه را بخوبی مشخص و معلوم ساخت. در واقع از طریق شاخص‌های اجتماعی مناسب و درست معطوف به ایران، می‌توان عناصر توسعه اجتماعی بومی را مشخص کرد و آماده مطالعه ساخت. مسئله‌ای که بر خلاف کشورهای توسعه یافته متخصصان توسعه تلاش زیادی برای دستیابی به آن انجام نداده‌اند.

به عنوان مثال فقر از لحاظ آماری عبارت است از کمبود درآمد، اما در واقع فقر چیزی بسیار بیشتر از کمبود درآمد است، وقتی معیار اجتماعی دقیقی از فقر وجود نداشته باشد، بررسی فقر بیشتر بصورت ذهنی صورت می‌گیرد. هنگامی که یک خط درآمد ثابت، به عنوان معیار فقر به کار گرفته می‌شود، نشان دادن پیشرفت در حصول دستاوردهای اجتماعی فوق العاده آسانتر است، و حال آنکه اگر معیارهای فقر بر اساس نسبتها قرار داشت، احتمالاً مشکل با فهم جامعه و موجود نبودن پیشرفت مواجه می‌شدیم، در واقع نبود تعاریف و شاخص‌های دقیق از فقر موجب آن گردیده است که تعابیر متفاوتی از فقر در ذهن برنامه‌ریزان نقش ببندد.

همانطور که گوشزد شد، در سطح جهان نیز توسعه ایدئولوژی زده بوده است. اما این ایدئولوژی زدگی در ایران به مراتب پررنگ‌تر بوده و ابعاد علمی آن را پس رانده است. بیشتر دانشمندان توسعه در ایران با پیش‌فرض‌های اخذ شده از دانش و معرفت غربی و با دگماتیسم روشی و نظری به امر توسعه در ایران پرداخته‌اند. این نوع نگرش به جامعه و فرهنگ ایرانی زمینه‌ساز دورشدن از توانایی‌ها و استعداد‌های موجود شده است و از آنجا که در پیوند بخش‌های نظری با مقتضیات خاص بومی ناموفق بوده است موجب "دلزدگی" دانش‌پژوهان شده



است. مهمتر از آن دولتمردان و سیاستمداران را بدان سو رانده که گمان برند که امر توسعه بازی آکادمیکی بیش نیست.

۷- یکی از مشکلاتی که در میان صاحب نظران توسعه تاکنون مورد بررسی بوده و به نظر می‌رسد که تاکنون در مورد آن توافق کاملی به وجود نیامده است "تعریف" توسعه است. زیرا این مفهوم قبل از آن که به شفافیت رسد بر اثر کثرت استعمال بی‌رویه بی‌معنی شده است. عده‌ای توسعه را به رشد اقتصادی و رشد درآمد سرانه در مناطق اقتصادی کم توسعه یافته تقلیل داده‌اند. عده‌ای از موافقین اقتصادی توسعه این تعبیر را پذیرفتند و در مقابل عده‌ای از مخالفین توسعه به جای رشد اقتصادی به بیان تعاریف و مصادیق بسیار متفاوت توسعه پرداختند. حاصل این تقابلها نوعی "تورم مفهومی" بود. این نوع عملکرد نزد مدعیان و مدافعان توسعه موجب شد که در امر دستیابی به وحدت نظر در مورد توسعه قدمی به جلو گذاشته نشود. از طرف دیگر، بسیاری از افراد بدون اینکه از توسعه و مسائل "اجتماعی" آن آگاهی کافی و وافی داشته باشند، به تعریف و تعیین حد و مرز توسعه از قبیل سرمایه‌گذاری و نیروی انسانی و تکنولوژی و امثال آن پرداختند. به عنوان نمونه تعریف حسین عظیمی در مورد توسعه با تأکید بر مفهوم "تحول نظام اجتماعی از مرحله سنتی به مدرن" گامی در ایجاد ابهام بیشتر می‌باشد. زیرا این تعبیر از توسعه را در مورد تغییرات اجتماعی و انقلاب اجتماعی نیز می‌توان بکار برد. او در تعریف توسعه آورده است:

توسعه عبارت است از "حرکت جامعه از یک مرحله تاریخی و توفیق آن به ورود همه جانبه به مرحله‌ای دیگر از تاریخ". به عبارت دیگر توسعه به مفهوم علمی آن عبارت است از مرگ تدریجی نظام کهن و تولد و رشد تدریجی نظامی تازه از زندگی. پس در مفهوم توسعه چند محور اساسی یعنی مرگ، تولد و حرکت به مفهوم عمومی و اجتماعی نهفته است. (عظیمی، ۱۳۷۱، صفحه ۲۷).

عظیمی در تعریف توسعه بدون اینکه به ظرائف تغییرات ساختاری نظامهای اجتماعی و فرهنگی و ساختار سیاسی و اقتصادی توجه نماید، با زبانی ادبی از مرگ و تولد و رشد سخن به میان آورده است. این تعریف به ظاهر جامع و مانع در مقابل تعریف اقتصاددانان توسعه که بر بهبود و رشد اقتصادی تأکید نموده‌اند قرار دارد. بعضی از دیگر روشنفکران ایرانی برای توسعه، تحقق دموکراسی، دولت مدرن، قانون، صنعتی شدن، رشد شهرنشینی را مطرح نموده‌اند. نکته آن نیست که ما با تعدد تعاریف روبرویم بلکه منظور آن است که ما بجز تعدد تعاریف با چیز

دیگری روبرو نیستیم.

۸ - شکست پارادایم نوسازی در کشورهای جهان سوم و به طور خاص در ایران به منزله بحران در امر توسعه و مسائل آن است. این شکست را می‌توان از جنبه‌های متفاوتی واریسی کرد. افراطی‌ترین موضع از آن کسی است که از نظری فلسفی به این امر پرداخته است یعنی میشل فوکو فیلسوف و نظریه‌پرداز معاصر:

آری، نوسازی به عنوان پروژه سیاسی و به عنوان اساس دگرگون‌سازی جامعه در ایران به گذشته تعلق دارد.

منظورم فقط این نیست که خطاها و ناکامیها باعث شده است که نوسازی، به شکلی که شاه در این اواخر می‌خواست به آن بدهد، محکوم به شکست باشد. حقیقت این است که امروزه همه طبقات اجتماع همه اقدامات بزرگ رژیم را از ۱۳۴۱ تاکنون رد می‌کنند. از اصلاحات ارضی نه تنها زمینداران بزرگ بلکه دهقانانی هم که صاحب تکه زمینی شده‌اند اما پشتشان زیر بار قرض خم شده است و ناگزیر به شهرها می‌کوچند ناراضی‌اند. صنعتگران و صاحبان صنایع کوچک ناراضی‌اند زیرا پیدایش بازار داخلی عمدتاً به سود محصولات خارجی بوده است. کاسبهای بازار که شکل امروزی شهرسازی خفه‌شان می‌کند ناراضی‌اند. طبقه ثروتمند ناراضی است زیرا گمان می‌کرد که نوعی صنعت ملی به وجود خواهد آمد. اما حالا باید، به تقلید از کاست حاکم، سرمایه‌اش را در بانکهای کالیفرنیا بگذارد یا صرف خرید مستغلات در پاریس کند. (فوکو، ۱۳۷۷، صفحه ۲۰).

فوکو اساس انقلاب اسلامی ایران را در نفی نوسازی و برنامه‌های آن می‌داند:

... و اکنون همین نوسازی است که از بنیاد نفی می‌شود. آن هم تنها نه به خاطر انحرافهایش بلکه به سبب اصل بنیادیش. (فوکو، ۱۳۷۷، صفحه ۲۱).

حاصل آنکه نه فقط جامعه‌شناسی توسعه بطور کلی دارای اشکالات منطقی، روشی و تجربی است، بلکه می‌توان گفت که تجربه جریان توسعه در ایران نیز حکایت از نوعی بلا تکلیفی می‌کند. با این همه نبایست فقط ابعاد منفی این جریان را بازشمرد و با تأملی چند می‌توان ابعاد مثبت آن را نیز گوشزد نمود، ابعادی که دارای نتایج و فوایدی برای توسعه و دانش و جامعه ایرانی گردد نیز باشد. در ادامه به بعضی از این نتایج اشاره می‌شود: (۱) صرف طرح بعضی از مباحث و مفاهیم و دیدگاهها، (۲) گسترش حوزه بررسی و تحلیل در مورد مسائل و مشکلات اجتماعی (۳) تجربیات مربوط به برنامه‌های توسعه (۴) تربیت کارشناسان و مدیران توسعه‌ای (۵) طرح مشکلات و سؤالات برای حوزه‌های دیگر جامعه‌شناسی از قبیل جامعه

شناسی تغییرات و جامعه شناسی تاریخی و علوم دیگر از قبیل اقتصاد، سیاست، دین، و دیگر حوزه‌های علوم انسانی. (۶) ایجاد زمینه‌های عمده در شکل‌گیری حوزه جدید فکری و اجرایی، به گونه‌ای که بررسی بعضی از این یافته‌های مربوط قابل اعتنا می‌باشد از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(الف) عده ای از جامعه شناسان و متفکران توسعه بیش از آنکه به بحث در زمینه های توسعه پردازند در پی بیان "موانع توسعه" بوده اند. و تبیین عملی "موانع توسعه" نیز خود دارای ارجحی است به گونه‌ای که اگر به شیوه‌ای به آن پرداخته شود می‌تواند هم از جهت پیشبرد علم توسعه و هم از جهت برداشتن موانع توسعه از سر راه به ما یاری رساند.

(ب) قبل از انقلاب اسلامی عناصر بارز در پارادایم موانع توسعه، عرصه توسعه اقتصادی بود تا عرصه‌های اجتماعی یا سیاسی یا فرهنگی یا انسانی. بعد از انقلاب عناصر چرخش عمده‌ای در ملاحظه عرصه فرهنگی به جای عرصه اقتصادی صورت گرفته است. یکی از نتایج این چرخش توجه بیشتر به مباحث توسعه فرهنگی از حیث نظری و توجه وافر به تربیت و آموزش نیروی انسانی از حیث عملی بوده است. با مراجعه به مباحث توسعه در دو دهه اخیر، توجه جدی به دو امر مورد نظر قرار گرفته است: ۱ - توسعه فرهنگی به عنوان حوزه نقادی توسعه اقتصادی و راه حل رفع بحرانهای موجود ۲ - آموزش رسمی و غیر رسمی از طریق مدارس و دانشگاهها. در حال حاضر حدود بیست میلیون نفر از کل جمعیت کشور، جمعیت دانش‌آموزی و یک میلیون و دویست هزار نفر جمعیت دانشجویی کشور می‌باشند:

بر اثر رشد سریع تعداد دانش‌آموز و تقاضای روزافزون عمومی برای تحصیل از یک سو، و رکود اقتصادی حاصل از جنگ تحمیلی و ... از سوی دیگر، همچنین موظف شدن دولت به تأمین تمامی نیازهای آموزش و پرورش به عنوان تنها منبع تأمین‌کننده (بالغیر قانون مدارس خصوصی و شهریه و ...) سهم آموزش و پرورش از بودجه‌های دولتی به نحو چشمگیری افزایش یافته است. در سال ۱۳۶۹، حدود ۲۵ درصد بودجه عمومی دولت به بخش آموزش اختصاص یافت؛ اما علی‌رغم این افزایش در سهم آموزش از بودجه‌های دولتی، سرانه دانش‌آموزی به قیمت ثابت در ده سال مذکور بشدت پایین آمده و به یک سوّم ده سال قبل از آن رسیده است که نشان دهنده تنگنای شدید مالی وزارت آموزش و پرورش در زمینه زیر پوشش قرار دادن افراد متقاضی تحصیل است. این تنگنای مالی، آثار نامطلوبی بر آموزش و پرورش کشور بر جای گذاشته است...

(عزیززاده، ۱۳۷۳، صفحه ۸۹).

(ج) شکل‌گیری حوزه نقد و بررسی. در این حوزه مباحث بیشتر از منظر سیاسی و

ایدئولوژی مورد نقادی قرار گرفته و ارزیابی دقیق علمی بر اساس روشها و نظریه‌های توسعه‌ای نبوده است.

(د) در حوزه فکری و روشنفکری ایران توسعه و مباحث آن از اقبال بسیار زیادی برخوردار است. بسیاری از روشنفکران (اعم از ادیبان و شعرا و روزنامه نگاران) هریک به گونه ای از پرداختن به مباحث توسعه از قبیل سرمایه اندوزی، کار و ... غافل نبوده اند. از میان مجموع روشنفکران معتقد به توسعه دو جریان کلی راستگرا و چپگرا وجود داشته است. عموماً راستگراها که بیشتر مدافع وضعیت موجود بوده‌اند و در جهت سیاستهای دولتهای وقت عمل می‌نموده‌اند، بیشتر به توسعه اقتصادی توجّه داشته‌اند تا توسعه سیاسی. آنها راه توسعه‌یافتگی ایران را در حوزه اقتصاد دیده‌اند. در حالیکه منتقدان توسعه اقتصادی چپگرا باور به توسعه سیاسی داشته‌اند. این گروه بیشتر در حوزه سیاسی بر دموکراسی و انتخابات و مشارکت مردم تأکید داشته‌اند در حالیکه راستگراها بر توسعه بازار و صنعت و صادرات و واردات با نظارت دولت تأکید کرده‌اند. این دو رویکرد که تا حدود بسیاری به تزاخم دست یافته است، فضای خالی حضور دولتهای اقتدارگرا و وابسته را فراهم ساخته و از طرف دیگر عاملی در شکل‌گیری به این باور در میان سیاستمداران در مورد بی‌حاصلی توسعه شده است. شاید نقدهای روشنفکران مستقل نسبت به چپ و راست نیز به لحاظ معرفتی، کمک‌کننده به ادعای سیاستمداران در بی‌حاصلی توسعه در ایران بوده است.

فصل سوّم

تطور اندیشه‌نوسازی در ایران

مقدمه

آنچه در این فصل دنبال می‌شود بررسی روند اندیشه‌نوسازی در ایران از بدو آشنایی با غرب می‌باشد. در اینکه اساساً چه روز یا حادثه یا فردی آغازگر اندیشه‌نوسازی در ایران بوده است وفاق وجود ندارد. فرستادن دانشجویان به غرب در دوره قاجار، مسافرت ناصرالدین شاه به فرنگ، رفت و آمد نمایندگان دولتها به غرب، آمدن نمایندگان کشورهای غربی به ایران و اشاعه تمدن غربی در ایران، ترجمه اولین کتاب از فرنگی به فارسی، تأسیس اولین واحد آموزشی و نظامی به سبک غربی و امثال آن هریک به گونه‌ای نشان‌دهنده ورود اندیشه مدرنیته به ایران و آغاز نوسازی ایرانی می‌باشد. ولی اینکه به طور خاص کدامیک از مؤلفه‌های فوق شروع‌کننده این امر بوده‌اند مورد سؤال است. عموماً در این نکته وفاق وجود دارد که آشنایی با غرب به معنای آشنایی با مدرنیته و تلاش در نوسازی ایران می‌باشد. برای وضوح نحوه شکل‌گیری اندیشه‌نوسازی در ایران و تعیین نقش مؤلفه‌های متعدد در آغاز بیان مراحل شکل‌گیری اندیشه‌نوسازی در ایران و سپس توصیف رویکردهای متفاوت در زمینه نوسازی می‌پردازیم.

شکل‌گیری اندیشه‌نوسازی و توسعه در ایران:

با وجود اینکه مباحث توسعه از نیمه دوّم قرن نوزدهم در جهان به دست اقتصاددانان کلاسیک در چارچوب نظریات رشد مطرح گردید، ولی نظریات جدید توسعه‌ای در علوم اجتماعی (اقتصاد و سیاست و جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی) پس از جنگ جهانی دوّم و بطور خاص از دهه ۱۹۵۰ به بعد مطرح و توسعه یافته است. اقتصاددانان کلاسیک، نئوکلاسیک‌ها و مدافعان نظریه نوسازی در صور گوناگون با طرح عناصر و پارامترهای جدیدی چون تعلیم و تربیت و تقسیم کار اجتماعی، سازماندهی، مدیریت، دولت-ملت، احزاب سیاسی و مشارکت

اجتماعی و سیاسی و.. به توضیح نوسازی در سطوح ملی و بین‌المللی پرداختند. تاریخ جامعه‌شناسی نشانگر علاقه و توجه جامعه‌شناسان کلاسیک در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم به تکامل اجتماعی و جامعه‌شناسان نیمه‌دوم قرن بیستم به توسعه و تغییر می‌باشد. تقسیم و تفکیک جامعه از نظر درجه پیچیدگی در دیدگاه اسپنسر و بیان دو نوع جامعه (مکانیکی و اورگانیکی) از نظر دورکیم و تفسیر مارکس از مراحل تاریخی جوامع و تمایزی که تونیس از دو نوع جامعه تحت عنوان اجتماع و جامعه مطرح کرده است، حکایت از توجه و علاقه جامعه‌شناسان کلاسیک به مفهوم تکامل و تغییر است. آنچه در نزد این افراد مورد وفاق است قبول مفهوم پیشرفت از مرحله گذشته به آینده‌ای بهتر است. این گروه از متفکران اجتماعی آنچه را در گذشته وجود داشته را ناروا و نادرست و آنچه را در جامعه جدید پیش خواهد آمد مطلوب و مناسب می‌دانند. البته بعضی از متفکران از قبیل ژان ژاک روسو، گئورگ زیمل و ونیچه جامعه‌مدرن را مورد نقد قرار داده‌اند. نقد این افراد از جامعه‌مدرن به منزله قبول جامعه‌ستنی نیست بلکه توجه این افراد بیشتر به آینده‌ای بهتر از جامعه‌مدرن می‌باشد. از اینروست که عده‌ای این افراد را از آغازگران تفکر فرامدرن نامیده‌اند.

متفکران کلاسیک از جامعه جدید با مفاهیمی همچون جامعه صنعتی، جامعه تکنیکی، و یا جامعه پیشرفته یاد کرده‌اند. تأکیدی که این افراد بر روی مفهوم جامعه جدید داشته‌اند تأثیر عمده‌ای بر گفتمانهای جدید در مورد آینده جامعه و انسان گذاشته است. شناسایی شرایط، ابعاد و عناصر جامعه جدید و امکان‌پذیری آن در کل جهان برای متفکران قرن بیستم مسئله اصلی بوده است.

تا قبل از جنگ جهانی دوم، شناسایی امکان‌پذیری تغییر و توسعه از طرف این متفکران اجتماعی معطوف به جوامع صنعتی بوده است. پس از جنگ جهانی دوم ضرورت بازسازی کشورهای تخریب شده اروپا مسبب ایجاد بحث و گفتگو درباره نحوه توسعه اینگونه کشورها گردید. تز بازسازی کشورهای اروپایی به کشورهای آسیایی نیز سرایت نمود. در این مفهوم توسعه با تغییر سیاست اجتماعی و اقتصادی در کشورهای افریقایی، آسیایی، آمریکای لاتین، حوزه دریای کارائیب و جنوب اقیانوس آرام مترادف شده است.

عصر مدرنیسم در غرب از قرن پانزدهم (به تعبیر والرستاین) (Wallerstein, 1974, 20) شروع شده است. او این عصر را دارای سه ویژگی می‌داند، ایجاد دولت مدرن، توسعه جغرافیایی و گسترش بازار. قبل از او نیز متفکرانی چون مارکس و دورکیم و وبر و زیمل وجه متمایز مدرنیسم را با صنعتی شدن و سرمایه‌داری قرین می‌دانستند، یعنی آن جامعه‌ای که به سود و گسترش بازار

در سطح جهانی و تقسیم کار و عقلانیت ابزاری استوار است. مارکس بطور مشخص سرمایه‌داری را با توسعه شهرنشینی و شکل‌گیری بورژوازی و وابستگی اقتصاد روستایی به اقتصاد شهری تعریف نموده است. (آبراهامز، ۱۳۶۳، صفحه ۲۵).

با گسترش اقتصاد بازار که بر بسط سرمایه‌داری جهانی به وجود آمده است، چندین مسئله مورد توجه و علاقه برنامه‌ریزان و سرمایه‌داران در کشورهای صنعتی و رهبران و مدیران کشورهای غیر صنعتی قرار گرفت: (۱) فهم مشخصات کشورهای صنعتی و غیر صنعتی (۲) تنظیم رابطه بین این کشورها (۳) بررسی و فهم مکانیسم‌های گسترش بازار سرمایه‌داری در کشورهای غیر صنعتی (۴) ارزیابی توانایی‌های فنی، انسانی، و سرمایه‌ای در کشورهای غیر صنعتی (۵) مکانیزم‌های انسانی و تکنولوژیکی انتقال مواد اولیه به جهان سرمایه‌داری و انتقال سرمایه و تولیدات فنی به جهان سوّم.

سرمایه‌داری برای سلطه بر بازار ناحیه‌ای در اقصا نقاط کشورها مسئله توسعه نیافتگی این کشورها را مطرح کرد. برای توسعه مطلوب از منظر سرمایه‌داری قرن نوزدهمی، دیدگاه‌های متعددی مطرح گردید که محور اصلی آن وابستگی این کشورها به قطب‌های سرمایه‌داری قرن نوزدهم از طریق صادرات مواد اولیه به جهان سرمایه‌داری و واردات تولیدات فنی به کشورهای جهان سوّم بود. کالاهای صنعتی و مصرفی از کشورهای صنعتی به کشورهای غیر صنعتی وارد می‌گردید و در مقابل مواد اولیه از قبیل پارچه، نیشکر، قهوه، نفت، و... به کشورهای صنعتی آن دوران روان می‌شد. پس از یک طرف، اصلی‌ترین مسئله مطرح در بحث نوسازی، نیاز سرمایه‌داری جدید در گسترش حوزه‌های تولید و مصرف کالاها است. از اینرو سرمایه‌داری برای بقا و توسعه حوزه عملیاتی‌اش راهکارهای بسیاری را طراحی نموده است که در این کتاب کمتر بدان توجه خواهد شد. زیرا مسئله اصلی کتاب بیان زمینه‌های عمده اثرگذار داخلی در فرآیند نوسازی ایران است.

مراحل اندیشه نوسازی در ایران

اندیشه توسعه در ایران طی مراحل متعددی مطرح شده و رشد کرده است. در اینکه اندیشه نوسازی در ایران طی چندین مرحله قابل طرح و بررسی است، نظرات متفاوتی وجود دارد. سحابی از سه مرحله اندیشه نوسازی یاد نموده است: ۱ - مرحله آشنایی و خودباختگی که از سوی میرزا فتحعلی آخوندزاده و ملکم‌خان شروع شده و بعدها بوسیله کسانی مثل میرزا آقاخان کرمانی و دیگران دنبال شده و تا سال ۱۳۳۲ ادامه داشته است ۲ - مرحله نقد که از ۱۳۳۲

شروع شده و در حد نقدهای کلی بوده است. ۳ - مرحله جدید و معاصر که توأم با نقد و بررسی غرب بیشتر از طرف روشنفکران دینی نوگرا دنبال می‌شود (سحابی، ۱۳۷۶، صفحه ۱۳۷-۱۴۰).

زیباکلام به دو مقطع اشاره نموده است: مقطع اول به شرائط قبل از شهریور ۱۳۲۰ مربوط می‌باشد. در این مرحله برداشت "ایرانیان از غرب بسیار مثبت بود. غرب برای آنان مدینه فاضله‌ای بود که می‌بایستی مورد سرمشق قرار گیرد. در حالی که در مقطع بعدی (بعد از شهریور ۱۳۲۰) تلقی از غرب در نزد ایرانیان به حد مدینه جاهله تنزل یافته و سمبل همه زشتیها و پلیدیها گردید. (زیباکلام، ۱۳۷۶، صفحه ۱۲۲).

با وجود اینکه هر یک از طبقه‌بندی‌های اشاره شده در فوق دارای اعتبار است، اما برای بیان تاریخچه شکل‌گیری و بیان تحولات آن در ایران بایستی کمی فراتر از رویکرد دوگانه به غرب (مثبت یا منفی) توجه نمود و به تحولات اجتماعی و فکری، دوران‌های فکری متفکران و جریانهای اجتماعی توجه کرد. از اینرو، مؤلف مدعی است اندیشه‌نوسازی در ایران در مراحل گوناگون از آشنایی تا دستیابی به حوزه‌معنایی و فکری جدید سیر کرده است.

نوسازی در ایران طی مراحل گوناگون شکل گرفته است. در مجموع می‌توان به چند مرحله اشاره نمود. مرحله اول مصادف با دو دوره "آشنایی" و "یکسان‌انگاری" قابل تقسیم است. در اثر آشنایی ایران با غرب از طرق گوناگون آغاز می‌شود. در دوره دوم یکسان‌انگاری غرب با نوسازی است که بیش از آشنایی است. در این دوره عمل در عرصه‌های متعدد اجتماعی و فکری بر اساس تقلید آنچه در غرب است دنبال می‌شود. در حوزه سیاسی، سعی در ایجاد قانون و مجلس بدون ملاحظات اجتماعی و فرهنگی جامعه است. در حوزه فرهنگ و علم، ترجمه و تأسیس مدرسه جدید مورد نظر قرار گرفته است. در حوزه اقتصاد و اجتماع نیز این رویکرد دنبال شده است.

در مرحله دوم نیز دوره‌های متعدد وجود دارد. در این مرحله که به منزله گسترش نوسازی به طور عملی و سپس نظری می‌باشد با نوسازی حکومتی و اتوبانی و اداری روبرو هستیم. تلاشهای تکنوکراتها و برنامه‌ریزان در دوره پهلوی در توسعه راهها و جادهها و تأسیس مؤسسات آموزشی و اداری و نظامی نمونه‌های اصلی این نوسازی است.

در مرحله سوم ما با تلاشهایی برای تعریف موقعیت به لحاظ نظری روبرو هستیم. بسیاری از روشنفکران ایرانی، با تجربه جریان روشنفکری دوره‌های پیشین تلاش نموده تا نوسازی ایرانی را بازشماری نمایند. در حوزه ادبیات، هنر، نقد و روزنامه‌نگاری و دانشگاه این رویکرد شکل

گرفته و به حوزه سیاسی و حکومتی نیز سرایت نموده است. در مرحله بعد با جریان ستیز با نوسازی روبرو هستیم. روشنفکران راست و چپ در ایران نقادگونه به نوسازی توجه نموده و بیشتر به نتایج نامطلوب آن در حوزه‌های متعدد اشاره دارند. تلاشها در حد نقد سیاسی و ایدئولوژیک تا علمی باقی مانده است. از این نقدها نفی مدرنیته تا استقرار جریان جدید فکری شکل گرفته است. در مرحله پایانی با نقد و نظر علمی و کارشناسی و ایدئولوژیک روشنفکران و سیاستمداران ایرانی نسبت به مدرنیته روبرو هستیم. نقدها جهت‌ها متعدد دارد.

مرحله اول: شروع نوسازی

در این مرحله ما با دو دوره مرتبط با هم رو در رو هستیم. دوره اول به موقعیتی گفته می‌شود که فراهم سازنده زمینه‌های آشنایی با غرب می‌باشند. و دوره دوم به نحوه استنباط از غرب که آنرا "یکسانی نوسازی و غربی شدن" نامیده‌ایم، معطوف است.

الف - دوره اول: آشنایی با اندیشه نوسازی

بررسی فهم اینکه اساساً چرا و چگونه ایرانیان از دوره قاجار به بعد متوجه نوسازی شدند، راههای متعددی وجود دارد. یکی از روشن‌ترین و مرتبط‌ترین این راهها که توضیح بیشتری لازم دارد نوع رابطه ایرانیان با غرب^(۱) است. این رابطه خاص می‌توان زمینه‌های برداشت ما از نوسازی را توضیح دهد، زیرا جمشید بهنام در این زمینه آورده است:

اما برخورد ایران با تمدن غرب، بعد از برخورد ایران با اسلام، مهمترین پدیده فرهنگی تاریخ ایران است. اکثر مورخان سرآغاز این برخورد را دوره صفوی می‌دانند و رفت و آمد سیاحان و یا چند جنگ نافرجام در خلیج فارس را نشانه این برخورد می‌شمارند. به گمان ما، این دوره فقط در حد دوره آغازین روابط سیاسی و بازرگانی با غرب اهمیت دارد، روابطی که در آن دوران پایدار و مرتب نبود. (بهنام، ۱۳۷۵، صفحه ۱۷).

عوامل موثر و تسهیل‌کننده ارتباط با غرب عبارت بودند از: سابقه ارتباط تجاری با بعضی از

۱- مورخان ایرانی در بیان اینکه چه وقتی اولین رابطه با غرب شکل گرفته است به وقایع و حوادثی چند اشاره نموده‌اند. حمله اسکندر، حمله اعراب، جنبش‌های مذهبی/سیاسی/علمی، حمله مغول، مشروطه، انقلاب اسلامی و ...

کشورها از قبیل انگلیس، روسیه و دیگر کشورهای اروپایی، رفت و آمد سیاستمداران ایرانی به غرب، توسعه صنعت جهانگردی با وجود سیاحان و سفرنامه نویسان، شکل‌گیری حوزه ایران‌شناسی و شرق‌شناسی، چاپ روزنامه و توسعه وسایل حمل و نقل بین شهری و کشوری (بطور خاص توسعه راه دریایی)، گسیل دانشجویان ایرانی به خارج از کشور که حاصل آن افزایش صاحب‌نظران و اساتید از غرب متأثر بوده است، تجارت جدید، شکست ایران در جنگ با روس و ارتباط با دولت عثمانی. در ادامه به بعضی از این عوامل پرداخته می‌شود و سعی می‌شود تا نحوه اثرگذاری آنها در نوسازی جامعه ایرانی روشن شود:

۱- روابط تجاری

عده‌ای از صاحب‌نظران نخستین ارتباط ایران با غرب را در روابط تجاری دانسته‌اند. انصاری در این زمینه اشاره نموده است:

نخستین برخورد جامعه ایرانی با تمدن اروپا هنگامی صورت گرفت که بازرگانان و نمایندگان تجاری و سیاسی دولتهای اروپا در قرون وسطی با ایران به داد و ستد پرداختند. و بدین‌سان نخستین تماسهایی که بین ایران و دولتهای اروپایی حاصل شد، به دنبال ارتباطهای اقتصادی و بازرگانی به دست آمد. (انصاری، ۱۳۷۶، صفحه ۶۳).

۲- شکست ایران در جنگ با روسیه

شاید یکی از عمده‌ترین و اولی‌ترین عوامل ارتباط با غرب که موجب نوگرایی در ایران دوره قاجار شد، شکست ایران در جنگ با روس بود. این جنگ سبب شد که برای اولین بار دولت را دولتی ضعیف و غیر مسئول نسبت به سرنوشت کشور بدانند:

روابط پیوسته میان ایران و غرب با پایان جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد. شکست‌های پیاپی ایران از روسیه میان سال‌های ۱۸۰۳/۱۲۱۸ ق. و ۱۸۲۸/۱۲۴۳ ق. برای نخستین بار گروهی از ایرانیان را به خود آورد و در حالی که فتحعلیشاه هنوز در بی‌خبری و غرور خود به سر می‌برد، عباس میرزا که خود در جنگها درگیر بود، به ضعف و عقب‌ماندگی فنی و علمی ایران پی‌برد و وزیرش قائم مقام نیز در این اندیشه با وی هم‌آواز شد. به اصطلاح آن زمان، "هنگامه روس" "حالت تنبه و انفعالی" برانگیخت و این آگاهی و در پی آن تجددخواهی از تبریز، که همسایه روسیه و با آن در ارتباط بود، آغاز گردید. قراردادهای تحمیلی گروهی کوچک از کارگزاران دولت را واداشت تا آنچه را که در روسیه و عثمانی دیده بودند با اوضاع ایران بسنجند و پرسش‌هایی

برایشان مطرح شود و در پی چاره‌جویی برآیند. یک شاهزاده، دو صدر اعظم، و چند سفیر فرنگ‌دیده ارکان این تغییرات بودند. (بهنام، ۱۳۷۵، صفحه ۲۰-۱۹).

به نظر می‌آید که جامعه ایران به طور ناخواسته در جریان جنگ با روسیه با غرب آشنا شد. آشنایی در بدو امر در عرصه نظامی (تکنولوژی نظامی) بواسطه عباس میرزا و سپس بواسطه امیرکبیر^(۱) و دیگر سیاستمداران دنبال شد. بدین لحاظ ضرورت نوسازی نظامی و سپس نوسازی اداری مورد توجه قرار گرفت. زیرا شکست ایران در جنگ با روسیه که منجر به دو معاهده "ترکمانچای" و "گلستان" شد، زمینه فراهم‌کننده در دلایل شکل‌گیری اندیشه بازسازی نظامی و تأسیس ارتش مدرن شد. عباس میرزا شکست در جنگ با روسیه را در فقدان ارتش مدرن دانست و ضرورت نوسازی نظامی را به عنوان اصل و محور تلقی نمود. پس از آن، به طور دلخواه، عباس میرزا عده‌ای را جهت آشنایی با تمدن غرب اعزام نمود.

عباس میرزا در فرایند نوسازی ایران کارهای بسیاری نمود که به بعضی اشاره می‌شود: کارخانه توپ و اسلحه سازی در تهران و تبریز تأسیس نمود، موجب جلب مهاجران اروپایی گردید، معلمان روسی و انگلیسی را برای تدریس در دارالفنون دعوت نمود، به دعوت از خارجیان در توسعه ایران، چاپ سنگی کتاب را در ایران باب کردن و به چاپ قرآن کریم پرداخت.

۳- سیاحان و سفرنامه‌نویسی

سوّمین گام در این زمینه شناسایی ضعفها و قوت‌های کشورها به دست سیاحان و سفرنامه

۱- امیرکبیر در دوره‌ای وارد عرصه تصمیم‌گیری ایران شد که "اقتصاد ایران از اقتصادی با بخش‌های متوازن و دارای مازاد تجارت خارجی - علی‌رغم عقب‌ماندگی آن - به اقتصادی با موازنه منفی بازرگانی تبدیل شد که در آن عقب‌ماندگی ساختاری گشته و توان بخش کشاورزی رو به تحلیل رفت و صنایع دستی نابود شدند. راه‌های رفع عقب‌ماندگی اقتصادی ایران، که امیرکبیر آن را به درستی تشخیص داده بود - یعنی انتقال علم و فن از خارج، حمایت از تولیدات داخلی و اعمال محدودیت بر واردات کالاهای مصرفی، میارزه با فساد بویژه فساد مالی در کلیه سطوح - علی‌رغم آثار مثبت آن در همان دوره کوتاه، به فراموشی سپرده شد. به این ترتیب ایران یک فرصت تاریخی بسیار مهم را از لحاظ توسعه اقتصادی از دست داد. (رزاقی، ۱۳۷۶، صفحه ۱۷).

نویسان غربی بود که به شکل مستقیم و غیر مستقیم انجام گرفت. از اینرو در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم در اکثر کشورهای صنعتی و غیرصنعتی جریان سیر و سیاحت قوت گرفت. برخی از این سیاحان در پی شناسایی امکانات و مشکلات کشورها برمی آمدند. و برخی نیز گزارشهایی منتشر ساختند که دولتهای غربی استفاده خاص خود را از آنها به عمل آوردند. در مورد ایران بر اساس اطلاعات موجود در سفرنامه‌ها، می توان ادعا کرد که سفرنامه نویسان خارجی به جمع آوری اطلاعات در مورد مسائل سیاسی و فرهنگی گرایش داشته‌اند و بهانه برخی از آنان توصیف ایران به عنوان کشور "عجایب و غرایب" بوده است.

اهداف سفرنامه نویسان عبارت بودند از: ۱- تبلیغات مذهبی، ۲- بهره برداری سیاسی ۳- شناسایی منابع طبیعی، ۴- شناسایی علوم و فنون و مهارتها، ۵- شناسایی روحیات و خلق و خوی مردم، ۶- شناسایی تکیه گاههای فرهنگی و ۷- ارزیابی نیازهای جامعه.

بعضی از اهداف فوق را مترجمان یا خود مؤلفان در مقدمه یا متن کتاب مطرح کرده‌اند:

با وجود اینکه سمعی، مترجم کتاب هرمان نوردن، عقیده دارد سفرنامه نوردن که قبل از حاکمیت آمریکا بر جهان نوشته شده است، خالی از حب و بغض است و گرچه به ظاهر این سخن درست به نظر می‌رسد، لکن ضمن اینکه شاهدی دال بر مأموریت سیاسی نوردن وجود ندارد، دلیلی نیز بر سلامت و بی‌انگیزه‌ای او در دست نیست. گذشته از این نوردن نیز گهگاه دچار لغزشهایی شده و بی‌اطلاعی او از قوانین اسلامی و مسئله ازدواج موقت و بعضی از مشکلات و مسائل جامعه ایران او را به اظهار نظرهای غیر منصفانه‌ای واداشته است. در هر حال راه نفوذ انگلیسیها به ایران را با نوردن مرور می‌کنیم: "سفر من به سوریه و عراق، مقدمه و بازتابی بود برای شناخت ایران و بالاخره موفق شدم از طریق راهی که انگلیسیها به وجود آورده بودند وارد کشور شوم". (آزادارمکی، ۱۳۷۴، صفحه ۸۶).

تاناز جوزاها با بارو، مؤلف سفرنامه ونیزیان در ایران، در مقدمه خود آورده است:

با این همه، چون کسانی که حق امر ونهی برمن دارند مرا بر آن داشته‌اند که آنچه دیده و شنیده‌ام بنویسم و چون می‌بینم چیزهایی که دیگران نوشته‌اند - پلینو، پوهونیوملا، الترابون، هرودت، دیودور، دیونیس هالیکارنامی واژه تاخران مارکوپولو نیکولوکنت - همشهریان ونیزی ماوجان ماندویل انگلیسی همه مشتمل بر سخنان کمتر باور کردنی است، اندیشدم که من نیز باید آنچه دیده‌ام، بنویسم. به شکرانه پروردگاری که مرا از خطرهای بیشمار نگهدار بوده است و محض رضای او و به خاطر راهنمایی کسانی که از این پس به جاهایی که من سفر کرده‌ام سفر

خواهند کرد و نیز برای آسایش همشهریان من، چنانچه قرار باشد که در آینده از سرزمین گرامی ما و نیز کسانی به آن نقاط فرستاده شوند. (آزادارمکی، ۱۳۷۴، صفحه ۱۸).

او در مورد انگیزه‌اش برای تنظیم سفرنامه فوق آورده است:

مجارستان و لهستان سرگرم جنگهای دائمی با مسلمانان بودند، اما آتش حسادتهای ناچیزی که هیچ وقت خطر قریب‌الوقوعی نمی‌تواند آنرا فرونشاند، باعث شد که دیگر دولتها به پیشنهاد او مبنی بر جنگ با دولت عثمانی با خونسردی بنگرند. پس "ونیز" از غایت اضطرار نظر بر مشرق افکند و در آنجا دودمان نوخاسته‌ای سراغ کرد که جای خود در شاهنشاهی باستانی استوار کرده و دشمن دیرینه عثمانی بود. (آزادارمکی، ۱۳۷۴، صفحه ۱۹).

ادوارد براون در کتاب یک سال در میان ایرانیان به هدف و انگیزه‌اش برای آمدن به ایران اشاره کرده است که شناخت مذاهب غیر قانونی و مطرود از قبیل بهائیت مسئله اصلی آن بوده است. از اینروست که بیشترین تلاش او در تماس با این گروه بوده است. ارنست اورسل نیز ضمن دفاع از فرقه بهائیت، این فرقه را عامل "انقلاب در مذهب" نامیده است (همان منبع، صفحه ۱۸۹).

بیشتر سیاحان خارجی در ایران از اعضای سفارتخانه‌های کشورهای اروپایی بوده‌اند. این افراد در زمان حضور ضمن بررسی مسائل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ایران به جمع‌آوری مسائلی می‌پرداخته‌اند که از نظر آنها عجیب می‌نمود. به عنوان مثال، کنت ژولین دو روششوار از جانب دولت فرانسه در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمده و سفرنامه‌ای تنظیم کرده است. او در مورد آشنایی با خصوصیات ایرانیان نوشته است:

اما کسی که، به هر سببی، ناگزیر است چند سالی در ایران بماند رفته رفته به رموز کارها پی می‌برد. روابطی برقرار می‌کند. آشنایی‌هایی به هم می‌رساند. کانون‌های اخبار را می‌شناسد، و دیری نمی‌پاید که او رفته رفته پی می‌برد به این که مردم ایران به آن بدی که او پنداشته بود نیستند. مردمی‌اند قناعت پیشه، بردبار، شکیبیا و با هوش. و اگر کشورشان به ویرانی می‌رود گناه آن نه به دوش مردم است و نه نهادهای مملکت. در آنچه به من مربوط است پس از آنکه به تهران آمدم دست خوش نو میدی شدم. اما چون می‌دانستم که باید زمانی کم و بیش دراز در ایران بمانم، نخست برای اشتغال خاطر، آنگاه از روی کنجکاوی، و سپس با میل و علاقه فراوان به سیر و گشت و بررسی در این سرزمین، مردم و نهادهای آن پرداختم. حاصل کارم آنچنان دور از انتظار بود

و مجذوبم کرد که بر آن شدم یادداشت‌هایم را - که نخست برای سرگرمی خود تنظیم کرده بودم - به طبع و نشر رسانم. (دو روشسوار، ۱۳۷۶، صفحه ۱۲).

در این زمینه می‌توان به نقش مهم و اساسی سیاحان و گزارشهای آنان در نوگرایی ایران توجه نمود. به عنوان نمونه **سیاحت نامه برادران شولی** که در زمان سلطنت شاه عباس کبیر نوشته شده است، از زبان انگلیسی بواسطه آوانس که ارمنی^(۱) بوده در زمان ناصرالدین شاه ترجمه شده است. ترجمه این کتاب حکایت از علاقه و توجه سیاستمداران ایرانی به فرهنگ و سیاست می‌باشد. از طرف دیگر، سفرنامه خوانی در ایران زمینه تألیف و نگارش سفرنامه‌های ایرانیان در مورد ایران گردید.

گزارش شرق‌شناسان و سیاحان در مورد ایران زمینه عمده‌ای در رواج ایرانیگری و ملیت‌پرستی نیز بود. زیرا مطالعات خارجی‌ها در مورد ایران، بسیاری را بر آن داشت تا به مطالعه تاریخ کهن خود (زبان، فرهنگ، دانشمندان، شعرا و ...) بپردازند:

تحقیق در فرهنگ و ادبیات ایرانی به شکل نو ابتدا از طرف انجمن علمی و ادبی ایرانیان مقیم برلن آغاز شد. از اعضای مهم این انجمن محمد قزوینی، کاظم‌زاده ایرانشهر و سیدحسن تقی‌زاده بودند "آشنایی با طریقه تحقیق شرق‌شناسان بزرگ اروپا و استفاده از کتابخانه‌های نفیس آن سامان بعضی از اعضای آن انجمن را به خط تحقیق درست انداخت. شعار نویسندگان کاوه یا لاقل مدیر مؤسس آن تقی‌زاده عبارت از "قبول بلاشرط و قید تمدن اروپا" با "اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی" بود... (سپانلو، ۱۳۷۱، صفحه ۵۲-۵۱).

رویکرد ایرانیگری تا دوران حاضر نیز بر جامعه و فرهنگ اثرگذار شده است. اثرگذاری به گونه‌ای است که عده‌ای به "اسلام ایرانی" در مقابل "اسلام عربی" اشاره کرده‌اند. طباطبایی مدعی است "ایرانیگری" در چالش با اندیشه یونانی و دیانت اسلامی بوده است:

یکی از اساسی‌ترین ویژگیهای این دوره از تاریخ ایران زمین، در مقایسه با دیگر کشورهایی که به اسلام گرویدند، آن است که برخلاف تمدنهایی که بر اثر سیطره اسلام، به یکباره و برای همیشه،

۱- آرامنه ایران و دیگر کشورهای همسایه ایران، نقش بسیار عمده در ورود اندیشه مدرن داشته‌اند. آنها در زمینه تأسیس مدارس جدید و سرمایه‌گذاری در عرصه تجارت مؤثر بوده‌اند. به عنوان نمونه دومین روزنامه در شهر تبریز به واسطه افراد ارمنی تهیه شد. بعضی از آنها در همان شهر و تهران مدارس جدید تأسیس نموده‌اند. در امر تجارت نیز آنها سعی نموده‌اند. براساس اطلاعات تاریخی، کریم‌خان وقتی به قدرت رسید از آرامنه خواست تا در امر تجارت به سرمایه‌گذاری بپردازند.

خاموش شده و به امپراطوری عربی پیوستند، در ایران زمین، شمع فروزان فرهنگ و تمدن دیرینه، دستخوش تندبادهای حوادث نشد و در رویارویی و چالش دو باره‌ای با فرهنگ یونانی و دیانت اسلامی، در واقع معنویت را تأسیس کرد که هانزی کربن آن را "اسلام ایرانی" نامیده است. (طباطبایی، ۱۳۷۳، صفحه ۲۸۱)

۴- مسافرت پادشاهان قاجار و سیاستمداران به غرب

راه چهارم ارتباط، رفت و آمد سران و مدیران ارشد ایرانی به کشورهای اروپایی و روسیه و عثمانی بوده است^(۱). از مجموع مسافرتها انجام شده به این مناطق، در میان مدیران و سیاستمداران گرایش به نوسازی ایجاد گردید. این افراد اغلب شیفته غرب می شدند و پس از بازگشت از نوعی نوسازی دفاع می کردند. شیفتگی این گروه به ظاهر غرب است. در پی ظاهرگرایی غربی که توأم با از خودبیگانگی سیاسی و اجتماعی بود، نوعی رویکرد توسعه‌ای مشاهده می شود. با گسترش عمل سیاحتگری به سطوح پایین تر مدیران و سیاستمداران، فعالیت‌های جدید فرهنگی و اجتماعی آغاز شده و بر عمر و اثر این فعالیتها بر جامعه افزوده شد. آنچه سیاحتگری را با نوسازی پیوند داد، کسب بعضی از عناصر نظام سیاسی و اجتماعی غربی از طرف مشاهده گران سیاسی و بعضاً روشنفکران بود:

۱- عده‌ای به نقش انجمن‌های آشکار و سری از قبیل فراماسونری، اخوت و جامع آدمیت در ساماندهی سیاستمداران و روشنفکران (از قبیل عسکرخان افشار ارومی، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، میرزا محمدصالح شیرازی، ابوطالب فرخ خان امین‌الدول کاشی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزاملکم خان، و ...) در آشنایی و تعهد به غربی نمودن جامعه اشاره نموده‌اند. محمود کتیرائی مدعی است بیشتر افرادی که در دوره قاجار به اروپا سفر کرده‌اند به گونه‌ای با انجمن فراماسونی مرتبط بوده‌اند:

ایرانیانی که از آغاز پادشاهی فتحعلی شاه به فرانسه و پس از آن به انگلستان، به نمایندگی سیاسی و با آموزش دانش‌های نوین فرستاده شدند و با خود رفتند و یا ناچار به رخت کشیدن از خاک ایران شدند (مانند پسران حسین علی میرزا فرمانفرما)، بیشترین با آموزش‌های ماسونی آشنایی یافتند؛ و این سخن محمود محمود تا اندازه‌ای پذیرفتنی است که: از آغاز سده نوزدهم، پای هر ایرانی که به اروپا و بویژه به انگلستان رسید، او را به انجمن ماسونی خواندند و بردند، برادر و برایش نامیدند و راز مگو را بگوشش فروخواندند و دهانش را مهر کردند و دوختند. (کتیرائی، ۱۳۵۵، صفحه ۸).

میرزاتقی‌خان وزیر نظام در سفری همراه خسرومیرزا بروسیه رفته بود و در سفری بعنوان نماینده ایران در کنفرانس ارزالروم برای کارهای مرزی ایران و عثمانی شرکت نموده با اصلاحاتی که در عثمانی بعنوان تنظیمات خیریه در شرف وقوع بود آشنا و علاقه‌مند شده بود. عناصر دیگر علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه و امیری فراهانی ادیب‌الممالک بودند.

هنگامیکه ناصرالدین‌شاه به سفر فرنگستان رفت در غیبت او جور و ظلم شاهزادگان و حکام بالا گرفت دولت نیز قرض‌دار و متعهد شد، اوضاع رو به وخامت نهاد، عباس‌میرزا و قائم‌مقام پنج نفر را برای فراگرفتن علوم به فرنگستان فرستاده بودند که یکی از آنها میرزا صالح شیرازی بود که چاپخانه به ایران آورد و شاگردانی که دارالفنون به فرنگستان فرستاده بودند نیز در سال ۱۲۷۵ بایران بازگشتند، امیرکبیر نیز چندتن از شاهزادگان را برای فراگرفتن رشته‌های مختلف به فرنگ فرستاده بود آنها نیز در بازگشت از اوضاع کشور متأثر شده همه دم از آزادی و عدالت و قانون می‌زدند. (یکتایی، ۲۵۳۷، صفحه ۱۴-۱۳).

رفت و آمد سیاستمداران، تجار و روشنفکران به غرب موجب شد تا: ۱- ظاهر غرب بیشتر از باطن غرب مورد توجه قرار گیرد، ۲- غربی شدن راه رشد و ترقی قلمداد گردد، ۳- نوسازی در حوزه حکومت تا اجتماع محوریت قرار گیرد، ۴- تشویق به ارسال دانشجویان برای انتقال دانش مطرح شود، ۵- تأسیس عدالتخواهانه و اهمیت قانون محوریت یابد.

۵- شرق‌شناسی و ایران‌شناسی:

راه پنجم ارتباط شکل‌گیری مطالعات "شرق‌شناسی" و "ایران‌شناسی" در غرب و سپس در ایران است. ایران‌شناسی و شرق‌شناسی به عنوان دو حوزه سیاسی و فکری بیشتر از علائق غرب نسبت به فرهنگ شرق و ایران ناشی می‌شود تا علاقه شرقیان و ایرانیان. یکتایی مدعی است که هر دو، دانش‌هایی غربی‌اند تا ایرانی و شرقی:

باید تأکید کرد که شرق‌شناسی، به ذات، یک دانش اروپایی‌ست که تمام پیشداوری‌ها و ارزشگذاری‌های قرن نوزدهم در آن نهفته است. شرق‌شناسی این پیشداوری نهفته را در بردارد که تاریخ انسان عبارت است از سیر تکاملی مرحله به مرحله‌ای که پیشرفت علم و تکنیک معیار سنجش مراحل آن است و به هر مرحله‌ای بر حسب این مراحل تکامل باید جایی داد و از آنجا که اروپا نقطه‌ی آخرین این خط تکامل است، دیگر تمدن‌ها و فرهنگ‌های بشری ناگزیر، برحسب این مراحل تکامل، در مراحل پیش از اروپا قرار می‌گیرند و از اینجاست که شرق‌شناسی به خود حق

می‌دهد که شرق را چون موضوع علمی پیش روی قرار دهد و مطالعه کند و به آن معنایی بدهد که همان معنای مدرن تاریخ و انسان است. (آشوری، ۱۳۷۶، صفحه ۷۳)

از مجموع ارزیابی کارهای باقی مانده از مستشرقان می‌توان به دو رویکرد پی‌برد. رویکرد اول که بیشتر علمی بوده و با روشها و اهداف روشن و پذیرفته شده به بررسی مسائل متعدد پرداخته‌اند:

"جهان‌پژوهی" در طول سه قرن اخیر یعنی از بدو بنیانگذاری آن به مفهوم امروزی توسط نخستین کشورهای علاقه‌مند اروپایی (هلند، انگلستان، فرانسه و لهستان) جهانی پر از تازگیها و ریزه‌کاریها بوده است. درین مدت دانشمندان و محققین بسیار، تقریباً از همه کشورهای بزرگ و کوچک غربی، درباره رشته‌های مختلف تمدن و فرهنگ ایران (تاریخ- زبان- مذهب فلسفه‌ها - ادبیات - علوم - هنرها - علوم اجتماعی و غیره) کار کرده و در هر رشته به پیشرفتهای برجسته‌ای نائل شده‌اند که حاصل مجموع آنها اطلاعات وسیع امروزی ما درباره فرهنگ و مدنیت کهنسال ایرانی و سهم برجسته آن در تمدن جهان است. (شف، بی تا، صفحه ۲).

شرقشناسی و ایرانشناسی و اسلامشناسی با رویکرد علمی در میان بعضی از اندیشمندان مورد استقبال قرار گرفت. به عنوان مثال کارهای ادوارد براون، لمپتون، لویی ماسینیون و هانری کربن و بسیاری دیگر از این قبیل دانشمندان در ایران مأخذ و منبع قضاوت در مورد مسائل فرهنگی و اجتماعی و تاریخی قرار گرفت. شاید نقشی که براون به نقل از مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران در اشاعه فلسفه اسلامی دوران معاصر داشت کمتر از بعضی از متفکران ایرانی اسلامی نباشد. جهانگلو به بیان نقش تعیین کننده کربن برای معرفی فرهنگ و فلسفه اسلامی و ایرانی به تمدن غرب اشاره نموده است:

.... در جهانی که برخورد میان فرهنگ‌های متفاوت مدام بعرض تر می‌شود، کربن نمونه تلاشی عظیم برای تفاهم است. سیر و سلوک او در جهان ایرانی کاری بی‌همتاست. نه از آن نظر که او تمامی وجوه قاره‌ای معنوی را کشف کرد که بسیاری از مردمان حتی از وجودش بی‌خبر بودند بلکه از آن رو که ضمن از زیر خاک در آوردنش را از نو امروزین کرد و به این ترتیب برای جامعه غرب دستیاب نمود. به همت او بود که سهروردی، روزبهان بقلی شیرازی، و ملاصدرا برای جامعه فرهنگی غرب به نامهایی آشنا بدل گردیدند. (شایگان، ۱۳۷۶، صفحه ۷۴).

ورود این افراد و مباحث طرح شده زمینه شکل‌گیری مکتب فکری تهران در مقابل رویکرد سنتی در اصفهان شد. در مکتب تهران که به آن "حلقه اصحاب تأویل" (جهانبگلو، ۱۳۷۸، صفحه ۱۳۴) نیز گفته شده است، هانری کربن، محمدحسین طباطبائی، مرتضی مطهری، سیدحسین نصر و سیدجلال‌الدین آشتیانی عمده‌ترین افراد می‌باشند. کارهای این افراد در حوزه اندیشه و فرهنگ توانست تا حدود بسیاری در ایجاد فضای جدید نقادی و فکری مؤثر واقع گردد. برخورد بین آراء علامه طباطبائی و هانری کربن استعداد بازنگری در اندیشه اسلامی و بیان آن به زبان امروزی را از طریق کربن فراهم ساخت:

علامه طباطبائی به نوعی دست‌اندر کار تاریخ‌آغازین بود و تاریخ خودش را روایت می‌کرد، و وجودش تجسم آنات غنی فلسفه‌ای بود که خود امانت‌دار، حامل آن بود. کربن از نظر تاریخی، و از نظر هستی‌شناختی، معاصر او نبود. میان آن دو شکاف‌های مدرنیته، درام‌های عظیم اندیشه، دنیوی شدن جهان، نیهلیسم، و گریز خدایان وجود داشت. از این نظر، کربن با گذشته‌نگری، تفکری را که از نظر تاریخی در ماقبل رویدادهای جهان قرار داشت، بازآفرینی می‌کرد. اما با قراردادن آن در منظومه‌ای که به همان تفکر مربوط بود، یعنی با قرار دادن آن در پیش از تاریخ روح، به مدد تأمل به آن جان دوباره می‌داد. این بازآفرینی از طریق فاصله‌گیری (mise a distance) انجام می‌گرفت که خود از دستاوردهای آگاهی غربی است. بدین سان عقاید کهنه به جامه‌ای نو و تابناک در می‌آمدند. تقریباً مدرن می‌شدند، و وقتی مدرن می‌شدند، برای آگاهی امروزی جذب‌پذیر می‌گردیدند. در نتیجه، کربن تفکر ایرانی را برای میراث فرهنگ جهانی دست‌یاب و دست‌رس ساخت - چیزی که استاد طباطبائی، با آنکه علامه‌ای بی‌بدیل بود، هرگز یاری آن را نداشت. از

این رو، کربن پلی بود میان ایران سهروردی و غرب هایدگر (جهانبگلو، ۱۳۷۸، صفحه ۱۳۶)

مکتب تهران، زمینه‌ساز نوسازی فرهنگی بود. افراد این مکتب تلاش نمودند تا معارف ایران اسلامی را در مقابل چالش‌های دنیای مدرن، قرار دهد. چالش برانگیزترین موضوعات عبارت بودند از: مارکسیسم، تجربه‌گرایی، جهان‌گرایی، و علم‌گرایی. هر یکی از اندیشمندان این حلقه به بعضی از این چالش‌ها توجه کرده‌اند. چالش نسبت به مارکسیسم سامان دهنده دو قرائت توسعه‌ای (دینی و غیردینی) بوده است.

وجود دو قرائت دینی و مارکسی از مباحث توسعه‌ای در ایران با نقادی مارکسیسم شکل جدید یافت. قرائت مارکسی از توسعه که در ایران به عنوان قرائت "چپ" و "رادیکال" در عکس‌العمل به دیدگاه نوسازی آمریکایی شکل گرفت و به مسائلی پرداخت که دیدگاه نوسازی آمریکایی از آن غافل بود. قرائت دینی از توسعه نیز همین گرفتاری را داشت. زیرا سعی داشت

تا با طرح شخصیت‌هایی چون امام علی (ع) و امام حسین (ع) در مقابل مارکس و لنین و مائو الگوهای عملی و نظری به جامعه داده شود و از طرف دیگر بر مفاهیمی چون عدالت و آزادی و اخلاق و مساوات و مظلوم‌نمایی و فرهنگ تأکید می‌کرد و آنها را در مقابل مفاهیمی همچون سوسیالیزم و خلق و زحمتکشان و انقلاب کارگری قرار می‌داد. یکی از دینی‌ترین دیدگاه‌های توسعه‌ای را می‌توان در آثار مرتضی مطهری یافت.

بسیاری از کتب مطهری در نقادی مارکسیسم و صورت‌گرایی فرهنگی اخذشده از غرب (غرب‌گرایی) می‌باشد تا تلاشی جدی در طرّاحی برای دستیابی به سیستم فکری جدید. آل‌احمد در این نوع ارتباط با غرب آورده است:

... چرا هنوز یک اتحادیه مطبوعات نداریم - حق تالیف را برسمیت نمی‌شناسیم - و هیچ ورقی از اوراق مطبوعاتمان خالی از ترجمه و تقلید نیست - جواب همه اینها بسیار ساده است. همه این چراها را در ضمن دو مطلب می‌توان پاسخ داد - یکی اینکه از هر نمودار تمدن غربی ما فقط جنبه ظاهری‌اش را اخذ می‌کنیم و پوشالی‌اش را، چون کاریست که از خودمان نیست، ادای روزنامه نویسی را در می‌آوریم - در این کار نیز از دیگران تقلید می‌کنیم. درین کار هم می‌خواهیم سروپزمان را بشکل آنهایی درآوریم که تازه خودشان متوجه شرق شده‌اند با آدایش و طرز تفکرش و امکانات آینده‌اش. ناچار فیلم را وارد می‌کنیم و دوربین فیلمبرداریش را، اما هنوز هیچی نشده یک دوچین بنگاه معظم فیلمبرداری داریم - و آرتیست و هنرمند ارجمند و مقلدهای بوسه‌های قلبی روی صفحه. (آل‌احمد، ۱۳۵۷، صفحه ۲۱).

خدمات متقابل اسلام و ایران سعی دارد تا رابطه ملیت و اسلام روشن گردد. مطهری در کتاب علل گرایش به مادیگری، انسان و سرنوشت، پاورقی‌های اصول فلسفه و روش رئالیسم و جهان بینی اسلامی به نقادی مارکسیسم در سایه اندیشه دینی پرداخته است. این نوع تأمل در کتب دیگر مطهری نیز به چشم می‌خورد.

سروش مدعی است مباحث اصلی اجتماعی مطهری در کتاب جامعه و تاریخ در نقد مارکسیسم است:

کمی در اینجا تأمل کنیم تا مقصود ایشان (مطهری) خوب درک شود که در نتیجه یکی از مباحث مهم جامعه‌شناسی یعنی مبحث تحویل (reduction) روشن خواهد شد. مرحوم آقای مطهری به مسئله فطرت خیلی توجه داشتند و در همین نوشته نیز، هم در زمینه تاریخ و هم جامعه، آن را مطرح کرده‌اند و به هر حال بار بحث را بر او نهاده‌اند. به این نکته باید توجه داشت که

در کتاب جامعه و تاریخ البته روی سخنان ایشان و حساسیت ایشان نسبت به اندیشه‌های مارکسیستی است و آنکه آنها وجود انسان را وجودی می‌دانند که همه پیامهای خود حتی ایدئولوژی را از جامعه می‌گیرد. ایشان پیش از هر چیزی می‌خواهند همین نکته را روشن و رد کنند. بنابراین جهت‌گیری اصل کتاب در این جهت است و به همین روی و با توجه به هدفی که ایشان انتخاب کرده‌اند، پاره‌ای از مسائل از بن نیازی به میان آمدن و بررسی شدن ندارند.... (سروش، ۱۳۷۶، صفحه ۲۶)

سیدحسین نصر نیز یکی دیگر از صاحب نظرانی است که با اثرپذیری از گرایش اسلام‌شناسی به بازشناسی تاریخ اندیشه و علم در اسلام پرداخته است. نصر با تأکید بر این امر که بایستی اندیشه ایرانی و اسلامی در سطح جهانی به طور علمی مطرح شود، سعی نموده تا بنیان‌های علمی اندیشه ایرانی اسلامی را در گفتمان معاصر جهانی صورت‌بندی کند. تلاش اصلی او در کتاب نظر متفکران اسلامی در باره طبیعت، علم و تمدن در اسلام، سه حکیم مسلمان نشان دهنده این امر است. او در کتاب نظر متفکران اسلامی در باره طبیعت ضمن این‌که از اسلام‌شناسان و شرق‌شناسان تأثیرپذیرفته است، در اصلاح دیدگاه و کارهای انجام شده آنها اشاره کرده است:

هدف اکثر تحقیقاتی که توسط مورخان و محققان عصر حاضر اعم از غربی و شرقی درباره علوم طبیعی و جهان‌شناسی در اسلام انجام گرفته برقرار ساختن ارتباطی است بین علوم قدیمه و علمی که امروزه در مغرب زمین رواج دارد، و کمتر به نظریات خود مسلمانان درباره عالم طبیعت و اصول جهان‌شناسی توجه شده است. مقصود ما در این کتاب روشن ساختن اصول جهان‌شناسی اسلامی و تشریح زمینه کلی علوم طبیعی و روش تحقیق در این علوم بین دانشمندان اسلامی است و به این دلیل به پژوهش در چگونگی پیدایش روابط تاریخی در ادوار مختلف اکتفا نکرده‌ایم (نصر، ۱۳۵۹، صفحه ۹).

با وجود اینکه تلاشهای انجام شده این افراد توانست به ایجاد حوزه جدید فکری "مطالعات تطبیقی ایرانی، اسلامی و جهانی" در میان متفکران ایرانی بینجامد، ولی تلقی این افراد همچنان دارای مشکلات دیدگاه شرقشناسان را داشت و امکان شناسایی دقیق و علمی از شرق و فرهنگ خودی را فراهم نمی‌ساخت. زیرا دچار ترس از غرب بود و تلاشی بود واکنشی تا مستقل. این افراد بیشتر به بیان مطالبی از فرهنگ ایرانی و اسلامی می‌پرداختند که در مجموعه گفتمان غربی جا و موقعیتی داشت.

رویکرد دوم شرق‌شناسان و ایران‌شناسان بیشتر سیاسی و ایدئولوژیک و غرب‌مدارانه بود. این گروه بیشتر بر اساس مطامع سیاسی و با غرض‌ورزی به جمع‌آوری مطالب و ارزیابی آنها پرداخته‌اند. یکی از حوزه‌های اصلی فعالیت این گروه از مستشرقان و ایران‌شناسان توجّه به اسلام می‌باشد. آنها در فهم اسلام و شیعه موجب اشکالات متعددی شده‌اند، زیرا به افسانه‌ها و خرافات به جای عقاید واقعی توجّه کرده‌اند. دسوقی در این زمینه اشاره نموده است:

ویژگی دیگر شرق‌شناسان در حوزه اسلامیات، توجّه به افسانه‌ها و خرافات است، آنان بسیاری از نظریه‌ها و نتایج خود را در افسانه‌ها و خرافات و جعلیات می‌جویند و گاه از خرافه‌ای یک نظریه علمی و حقیقت تاریخی ارائه می‌کنند و زمانی یک حقیقت مسلم را خرافه می‌یابند. (دسوقی، ۱۳۷۶، صفحه ۵۹).

از طرف دیگر، شرق‌شناسان و اسلام‌شناسان در بیان مسائل و موضوعات مربوط به اسلام و شیعه کمتر به متون اصلی مراجعه نموده‌اند:

شرق‌شناسان عموماً، اسلام، فرهنگ، تعالیم و تاریخ سیاسی آن را از نگاه تسنن افراطی و متعصب و در منابع رسمی خلافت می‌پژوهند و به منابع شیعه و راویان شیعی نزدیک نمی‌شوند و از آنها می‌پرهیزند. بنابراین تمام تصاویر شرق‌شناسی از اسلام و عقاید و تاریخ آن مبتنی بر منابع رسمی و دولتی خلافت است.

پرهیز شرق‌شناسان از منابع و روایات شیعی بسیار شدید و افراطی است، آنان هر روایت را که با معیارهای رسمی اسلام خلافت ناسازگار می‌یابند برچسب شیعی می‌زنند و طرد می‌کنند، تا آنجا که منابع تاریخی-روایی سنیان با وجدان و منصف را نمی‌پذیرند و به پیروی از مشایخ رسمی حدیث خلافت، مؤلفان سنی را به تشیع متهم می‌کنند (همان منبع، صفحه ۲۸).

این گروه از شرق‌شناسان افزون بر اختلافات مذهبی به افتراق بین اروپائیان و مسلمانان پرداختند:

هر یک از ویژگیهای این مرحله از تاریخ شرق‌شناسی، اثر زیادی در عمیق‌تر کردن شکاف میان اروپائیان و اسلام داشت؛ تألیفات شرق‌شناسان، ترجمه‌های آنان از قرآن کریم و همه افسانه‌ها و خرافه و مزخرفاتی که کلیسا به نام اسلام و علیه اسلام منتشر ساخت و رواج داد، تا چهره این دین را زشت و نفرت‌انگیز کند، کار خود را کرد و چهره‌ای نفرت‌انگیز و ترسناک از اسلام در اذهان اروپائیان ترسیم نمود و بر شدت ترس از اسلام و نفرت از آن افزود. آنچه را شرق‌شناسان و کلیسا

پدید آوردند، به مثابه آینه‌ای بود که در آن چهره اسلام، چهره‌ای هولناک، کافر، ملحد، وحشی، خشن و غارتگر جلوه می‌کرد، تا آنجا که همگان بر آن شدند که به نبرد با این دین برخیزند و سرزمینش را غصب کنند و مؤمنان به این دین را خوار سازند، و این پندار و باور را نسل به نسل تا کنون به ارث برده‌اند (همان منبع، صفحه ۷۸).

نارسایی‌های مطرح در عرصه ایران‌شناسی فقط به مباحث دینی و ارزشی منحصر نمی‌شود. بلکه به حوزه‌هایی چون تاریخ و ادبیات و مردم‌شناسی و باستان‌شناسی نیز به ورود ایران‌شناسان غربی دچار نارساییهایی به لحاظ طرح مسئله و موضوعات و مباحث شده است. فلاملکی در مورد بدفهمی‌های ایجاد شده در باستان‌شناسی آورده است:

اول، روش: که گفتیم نسبت به زمان خود متأخر است و به روزگاری تعلق دارد که وینکلمن، شیوه‌های بررسی فیلولوژیک را به کار بررسی معماری می‌گرفت، و دوم، داده‌ها: که چنانکه آمد، پرشمار و گونه‌گون‌اند، ریشه در عمر هزاران ساله فرهنگ ایران دارند و سر در رمز و رازهایی که بازشناسی آنها، حتی برای پژوهشگران ایرانی، کاری ساده نتواند بود (فلاملکی، ۱۳۷۱، صفحه

(۲۱).

اندیشه اینکه ایران‌شناسی و شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی از مجموعه دانش‌های دوره معاصر است عده‌ای از روشنفکران ایرانی را به ادامه کار صاحب‌نظران غربی علاقه‌مند نمود. تلاش‌های انجام شده در این زمینه‌ها در ایران برای متفکران و سیاستمداران نتایج بسیاری در پی داشت. شکل‌گیری حوزه نقد به نام "غرب‌شناسی" بود که در دراز مدت به نتیجه منفی بدل گردید. بعضی از مدعیان این حوزه در دفاع از فرهنگ و تاریخ ایران برآمده و در مقابل به نقادی اندیشه غربی پرداختند. متن خوانی و متن‌گرایی و تجلیل سطحی از مفاخر ایرانی از نتایج آن بود. این افراد دچار گمراهی‌های روشی و بینشی جدید شدند و تحوّل فرهنگی را که می‌توانست در جریان تعامل فرهنگی تحقق یابد به سکون فرهنگی رسانیدند. زیرا نتیجه کار آنها اشاعه نوعی تفاخر فرهنگی بر اساس ایرانی‌گرایی شد. تلقی نقدگونه از غرب و شرق‌شناسی و ایران‌شناسی، خود همان نقدها و همان مشکلات پیشین را به اشکال جدید برداشت و امکان شناسایی شرق و فرهنگ خودی را سخت‌تر نمود. در این فضا است که مبلغان اصلی غرب از قبیل فرح پهلوی که نمونه اصلی زن ایرانی مدرن الگو برداری شده از زن غربی است از مدافعان هنر و معماری سنتی تلقی می‌شود. او را بسیاری به عنوان پناهگاه سنت‌گرایان

هنری در مقابل تجددگرایان هنری دانسته‌اند. در حالیکه کار و تلاش او در راستای نوگرایی سطحی هنری بوده است. (فرمانفرمایان، ۱۳۷۸).

در همین فضا است که ارتباط با غرب که به نظر می‌آید از طریق شرق‌شناسی و ایران‌شناسی از سده گذشته تا کنون وارد فرهنگ و اندیشه ایرانیان شده است، چندین نتیجه بار آورده:

(۱) تزریق ملی‌گرایی افراطی (۲) درک سطحی از شرق‌شناسی

(۳) فهم غلط از ایران و اسلام در غرب که اثرات آن در جریان نوسازی ایرانی مؤثر واقع شد.

برای دستیابی روشن‌تر از نتایج منفی از مطالعات ایران‌شناسانه ایرانیان و مطالعاتی تحت عنوان غرب‌شناسی در ایران به جریان شکل‌گیری اندیشه ملی‌گرایی و وطن‌خواهی اشاره می‌شود. این اندیشه متعلق به ایران معاصر تا قدیم می‌باشد. اندیشه ملی‌گرایی^(۱) در بدو امر در اروپا مطرح شد و سپس به دیگر کشورهای جهان از قبیل ایران صادر گردید^(۲) و به عنوان

۱- اندیشه ملی‌گرایی بدون اینکه از طرف روشنفکران ایرانی و دیگر کشورهای شرقی مورد ارزیابی و بررسی قرار گیرد، به عنوان ایدئولوژی فراگیر پذیرفته شد و بسیاری از ادیبان و مورخان در پی اثبات رویکرد ملی‌گرایی در فرهنگ ایرانی برآمدند. عبدالحسین زرین‌کوب نیز متأثر از این فضای فکری کتابی تحت عنوان دو قرن سکوت به نگارش درآورد. مسئله اصلی او بیان این نکته بود که با ورود اسلام به ایران، دو قرن سکوت در عرصه علم و اندیشه آغاز شده و راه اصلی در حرکت و پیشرفت بازگشت به ایرانیت قبل از اسلام است. او به گونه‌ای این مسئله را مطرح نمود که گویی ایران در طول دو قرن ارتباط با اسلام دچار رکود و سکون فرهنگی و علمی شده است. نگاه اینگونه‌ای به تاریخ و اندیشه از تلقی مکانیکی به امور ناشی می‌شود. زیرا مگر امکان ورود عنصر و یا عناصری از فرهنگ بیگانه به فرهنگ خودی بدون ورود در فرآیند استحاله شدن وجود دارد؟ تاریخ حکایت از روایت دیگر در رابطه بین ایران و اسلام، ملیت و تجدد، نژاد و تمدن‌سازی است.

۲- با مراجعه به ادبیات و تاریخ و فرهنگ ایران کمتر با متفکری روبرو می‌شویم که "دولت" و "ملت" و "وطن" را در مقابل یکدیگر قرار دهد. به عنوان شاهد، فردوسی وقتی سخن از ایران به میان می‌آورد، مفهوم دولت و ملت و وطن را از یکدیگر متمایز نساخته است. ایران از نظر او به مجموع این معانی اطلاق می‌گردد. در حالیکه در دوره جدید، به تأسی از روسو و مارکس و دیگر متفکران غربی، ملت در مقابل دولت قرار داده شده است. با این توضیح است که "ملیت‌گرایی باستانی ایران" از تعابیر متعدد ملیت‌گرایی جدید متفاوت است. در تعبیر جدید ملیت‌گرایی که رضاشاه و مدافعان سیاستهای او تحت عنوان "ملیت‌گرایی" و "ایرانی‌گرایی" ارائه دادند بیشتر "ملیت‌گرایی باستان‌پرستانه" داریوش و کورش پرستی مد نظر بود. تعابیر ملت‌گرایانه افرادی از قبیل فردوسی مترادف با ملیت‌گرایی افراطی باستان‌شناسانه متفاوت است. زیرا منظور او از ملیت به معنای قبول "ملیت مظلوم" در مقابل "دولت ظالم و دشمن" است. ملیت‌گرایی با این

ایدئولوژی روشنفکران و دولتمردان مورد قبول قرار گرفت. با وجود اینکه در این عرصه تعابیر متعدد در شروع ملیت و ریشه شکل‌دهی آن (از قبیل نژاد، زبان و یا حادثه تاریخی و...) و امور دیگر وجود داشت، ولی همه این تعابیر تحت عنوان ملیت‌گرایی بر اساس نژاد بوده است: هیجان ملی‌گرایی که از انقلابات امریکا و فرانسه آغاز شد و در قرن نوزدهم ادامه داشت، سرتاسر بخشهای صنعتی جهان را فراگرفت. لازم بود که سیصد و پنجاه ایالت کوچک متمایز آلمان که با یکدیگر دائماً در کشمکش و منازعه بودند در یک بازار واحد ملی یعنی وطن ترکیب شوند. ایتالیا که به قطعاتی تقسیم شده بود و تحت حاکمیت مجلس ساووا، واتیکان، خانواده سلطنتی

رویگرد مشتعل بر دین و فرهنگ و سنت‌های اجتماعی است و تعارضی با آنها ندارد. شاید دیدگاه دینی از ملیت‌گرایی، خصوصاً تلقی افرادی چون مهدی بازرگان از آن را بتوان متمایز از ملیت‌گرایی افراطی باستانگرایانه رضاخانی دانست. زیرا اصلی‌ترین مسئله بازرگان دفاع از دین در مقابل بی‌دینی است. او هرگز سعی ننموده است تا به دفاع از ملیت در نفی دین بپردازد. او برای بیان این مطلب آورده است:

خلاصه آنکه اسلام نه تنها از لحاظ اصول جنبه قطعی نظری بخود گرفته حاضر به بحث و جدال میشود بلکه در عالم عمل نیز حالت مدافع و مبارز سرسختی را پیدا میکند که باید با هرگونه مخالفت روبرو شود. (بازرگان ۱۳۳۸، صفحه ۴۲).

شاید قرارداد اسلام لیبرالی بازرگان در مقابل اسلام بنیادگرایی امام خمینی (ره) و یا مقایسه آن با اسلام انقلابی شریعتی است که به بعضی از افراد و یا گروهها امکان بیان این مطلب را داده است که بازرگان ملی‌گرا است تا اسلام‌گرا. فی‌المثل جان فوران مدعی است، تفسیری که بازرگان از اسلام ارائه می‌داد با علم و عقل و دوران معاصر سازگاری دارد و توانایی حل مشکلات دنیای معاصر را داراست. او آورده است که بازرگان تفسیر مدرن از اسلام ارائه داده است:

او (منظور بازرگان است) معتقد بود که اسلام با عقلانیت سازگار است و اسلام می‌تواند برای همه مشکلات جامعه زمانه راه حلی ارائه کند. بدین ترتیب علوم غربی و پاره‌ای از آرمانهای اجتماعی غرب نظیر دموکراسی و اومانیسم را مورد تحسین قرار می‌داد اما عقیده داشت که اسلام با این آرمانها سازگار است و باید راهنمای سیاست جوامع باشد. (فوران ۱۳۷۸، صفحه ۵۴۷).

هاپسبورگ اطریش و بوربونهای اسپانیا قرار داشت، می‌بایستی وحدت خود را باز یابد. مجارها، صربها که از نژاد اسلاو بودند، کروآتها، فرانسویان و اقوام دیگر بناگهان با هم‌نوعان خود بطور اسرارآمیزی پیوستگی یافتند. شعرا به تجلیل از روح ملی پرداختند. مورخین قهرمانان گمشده ادبیات و فولکور سالیان دیرین را کشف کردند. آهنگسازان در وصف ملیت سرود ساختند. همگی دقیقاً در لحظه‌ای بیدار شدند که نظام صنعتی بدان نیاز داشت. (تافلر، ۱۳۷۶، صفحه ۱۱۵).

از خصوصیات دیگر شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در ایران، بزرگنمایی ابعاد سیاسی عقب ماندگی ایران بود تا ارثه تصویری علمی از آن. سیاست‌زدگی در این عرصه به گونه‌ای بود که شرق، ایران، اسلام و مابقی امور به گونه‌ای جدید در ادبیات غرب تعریف شدند. تعریف سیاست‌زده غرب از شرق به اندازه‌ای جدی و همه‌جاگیر تلقی گردید که حتی روشنفکران شرقی هم، با فرض وجود و استقلال در آن زمان، در ادامه سنت شرق‌شناسی و ایران‌شناسی به بحث و گفتگو در مورد شرق و ایران پرداختند. (شایگان، ۱۳۷۶، صفحه ۹۰-۸۶). در این زمینه بجای اینکه معرفی فرهنگ و تاریخ شرق و ایران برای مخاطبان غربی هدف اصلی قلمداد گردد، تبلیغ غرب و برجسته نمودن ضعف‌ها و مشکلات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی این کشورها مطرح نظر قرار گرفت. (دسوقی، ۱۳۷۶، صفحه ۲۲).

۶- اعزام دانشجوی

راه ششم ارتباط، گسیل دانشجوی به خارج و بازگشت آنها و انتخاب مدیران از میان آنها در اواخر قرن سیزدهم و قرن چهاردهم است (حاضری، ۱۳۷۳، صفحه ۱۰۱). این حرکت عاملی اساسی در نوگرایی علمی در ایران را فراهم نمود. آمارگیری یا احصائیة سال ۱۳۰۹ وزارت معارف، تصریح می‌کند که از ۱۱۶۵ نفر دانشجوی غیر دولتی در سال ۱۳۱۰، حدود ۸۰۰ نفر از تهران، ۱۶۲ نفر از آذربایجان، ۶۴ نفر از گیلان و بقیه از سایر نقاط کشور بوده‌اند. می‌توان گفت که حدود ۸۰ درصد از دانشجویان اعزامی متولد تهران و مراکز استانها بوده‌اند. (۶۰ درصد آنها از تهران و ۲۰ درصد بقیه از مراکز استانها بوده‌اند) (نامه علوم اجتماعی، ۱۳۴۳، صفحه ۴۱). در رژیم پهلوی، از سال ۱۳۱۲ بورس وزارت فرهنگ به طور عمده به فارغ‌التحصیلان ممتاز دانشکده‌ها و رشته‌های مختلف تعلق می‌گرفت که بیشتر از میان طبقه متوسط بودند تا اشراف. در اینصورت می‌توان گفت که سیاست نظام پهلوی، کمک به ساختن طبقه جدیدی بود که مدافع سیاست‌ها و اهداف آن باشد. از طرف دیگر، رژیم پهلوی به رغم تلاشهایی چند امکان

کنار گذاشتن طبقه بالای جامعه را نیافت. طبقه متوسط بر اساس سواد، اعتبار، و ... ساخته شد ولی افراد ممتاز این طبقه به طور کامل امکان ورود به طبقه بالا را نیافته و جامعه به گونه‌ای دچار تعارض دوگانه طبقه متوسط با طبقه بالای جامعه شد. نقش‌های ایجاد شده در درون رژیم محمدرضا شاه از این منظر قابل بررسی می‌باشد.

بدین معنی که در دوره پهلوی اول افراد اعزام شده بیشتر از طبقه متوسط یا طبقه بالای جامعه بودند، اما در دوره پهلوی دوم بویژه در سالهای قبل از انقلاب، بسیاری از افراد اعزام شده متعلق به طبقه متوسط پایین جامعه بودند حضور آنها در بین فارغ‌التحصیلان گرایش دینی و سیاسی در میان دانشجویان را بیشتر تقویت کردند. با نگاهی به اعزام داشجو در دو دوره، می‌توان مدعی شد بازگشت این افراد از دهه‌های ۱۳۲۰ تا کنون زمینه نو سازی را در عرصه‌های متعدد اجتماعی امکان‌پذیرتر ساخته است. اعزام دانشجوی عاملی برای دگرگونی ساختار طبقاتی جامعه ایرانی در دوره پهلوی اول و دوم بود (فرمانفرمایان، ۱۳۷۸).

نگرش به کشورهایی که دانشجویان به آنجا اعزام شده‌اند، روند و نوع نو سازی را نشان می‌دهد. اولین گروه دانشجویان به کشور انگلیس اعزام شدند. حمایت‌های کشور انگلیس از مخالفان محمد شاه قاجار و جلب مشارکت عوامل ذی نفوذ در ایران برای درگیر شدن با روسیه از عوامل اصلی حمایت انگلیس از سیاست اعزام به آن کشور بود. بدین لحاظ است که کشور انگلیس تا دورانهای طولانی امکان اثرگذاری در حوزه سیاسی، اقتصادی و روابط خارجی ایران را برای خود حفظ نموده بود. از دهه ۱۳۲۰ به بعد به موجب تغییر در سیاست اعزام دانشجوی، تنها دانشجویان به کشور انگلیس اعزام نمی‌شدند، بلکه کشورهای دیگری همچون فرانسه و سپس آمریکا نیز مورد توجه قرار گرفت. از شکل‌گیری پهلوی اول، سیاست اعزام دانشجوی به خارج از انحصار انگلیس و فرانسه به کشور آمریکا تغییر یافت. یکی از نتایج این چرخش سیاست وجود روابط نسبتاً خوب پهلوی اول با کشور فرانسه بود. گسترش یادگیری زبان فرانسه در ایران، بی‌طرفی فرانسه در حوادث ایران، بدنامی انگلیس در حوادث ایران و ادعای تقسیم ایران عوامل اصلی گسترش نفوذ فرانسه در ایران بود. این چرخش به گونه‌ای بود در سال ۱۳۶۰ حدود ۴۶ درصد از دانشجویان در کشور آمریکا مشغول به تحصیل شدند (حاضری، ۱۳۷۳، ۱۱۲-۱۱۰).

۷- روزنامه نگاری

راه هفتم ارتباط، توسعه روزنامه‌نگاری است. روزنامه‌نگاری راه توسعه علمی و اجتماعی را

فراهم کرد. به عنوان شاهد ادبیات غربی از طریق روزنامه‌نگاری به زوایای جامعه وارد شد (گیب، ۱۳۶۶، ۱۲). در ایران بسیاری از سیاستمداران و روشنفکران^(۱) برای بیان افکار و نظریاتشان اقدام به انتشار روزنامه نمودند. میرزا صالح شیرازی ضمن بازگشت از غرب همراه خودش دستگاه چاپ از انگلستان به ایران آورد. در سال ۱۲۵۲ هجری قمری اولین فعالیت مطبوعاتی با انتشار اعلامیه دولتی آغاز به کار نمود. پس از آن روزنامه‌های دولتی که خاص انتشار اخبار حکومتی بود منتشر شدند اما این روزنامه‌ها کمتر مورد استفاده توده قرار می‌گرفت.

روزنامه‌نگاری در ایران با انتشار روزنامه‌های معتبر ادامه یافت و توانست زمینه جدید نوسازی ادبی و فرهنگی را فراهم نماید. بهارلو در نقش روزنامه‌نگاری در نوسازی ادبی آورده است:

پیدایش و تکوین روزنامه‌نگاری در ایران با انتشار **قانون و صور اسرافیل** و ترجمه نمایش‌نامه‌ها و رمان‌های فرنگی انعطاف و تحرک زبان فارسی را افزایش داد، و به تدریج به شکل‌گیری نوع جدیدی از ادبیات در ایران منجر شد. سیاحت نامه ابراهیم بیگ، کتاب احمد، مسالک‌المحسنین و سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و مانند این‌ها، اگرچه از لحاظ سبک نگارش و خصوصیات ادبی در یک سطح نیستند، در تحوّل نثر فارسی تأثیر ژرفی گذاشتند. نثر طنزآمیز و هجایی ملک‌خان و دهخدا و ترجمه آثاری نظیر سه تفنگدار، بوسه عذرا و تمثیلات هر کدام خیزشی بودند به سوی ساحت داستان. زبان ساده و عامیانه مراغه‌ای، که تحصیلات میانمایه‌ای داشته است، در سیاحت نامه آن قدر رئالیستی و دور از تصنع است که اغلب باعث می‌شود او را یک نویسنده "غیرحرفه‌ای" بدانند. (بهارلو، ۱۳۷۳، صفحه ۱۷)

روزنامه‌های منتشر شده به واسطه افراد یا گروه‌های اجتماعی و سیاسی غیر دولتی مورد استقبال بیشتری قرار گرفت. در این میان می‌توان به نقش روزنامه‌های شهری و به طور خاص

۱- ارامنه ایرانی در دوران جدید نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در نوسازی فرهنگی و اجتماعی به عهده داشته‌اند. در کشور دومین روزنامه از طرف ارامنه در شهر تبریز انتشار یافت. بسیاری از افراد ارامنه ایرانی به تأسیس مدارس جدید پرداختند. سرمایه‌گذاری آنها در صنعت ریشه طولانی‌تر دارد. زیرا با روی کار آمدن کریم‌خان زند، او با آگاهی از توانایی ارامنه از آنها دعوت نمود تا در فعالیتهای اقتصادی مشارکت کنند.

روزنامه‌های چاپ شده در تهران اشاره نمود:

روزنامه‌های دوران مشروطه اینها بودند: مجلس، ندای وطن، کشکول، تدین، ندای اسلام، صبح صادق، حی علی الفلاح، صراط‌المستقیم، کوکب‌دری، نوروز، الجمال، الجنات، محاکمات، ترقی، فوایدعامه، حیات، جام‌جم، خرم، عراق عجم، زبان‌ملت، آدمیت، علم‌آموز، اتحاد و روح‌القدس.

این نشریات ویژه تهران بود که مقالات آنها چندان عمیق نبود "ندای وطن" روزنامه طرفدار استبداد بود و "تمدن" ارگان ظل‌السلطان که داعیه سلطنت داشت صاحب امتیاز "تدین" که تقریباً یک روزنامه دینی بشمار می‌رفت، یک آسوری تازه مسلمان بود و از اطرافیان آیت‌الله طباطبائی بشمار می‌رفت. (یکتائی، ۲۵۳۷، صفحه ۲۹).

از طریق روزنامه‌ها نگارش جدید و تخصص‌های جدید از قبیل صفحه‌نگار و عکاس و بحث از مواردی همچو قدرت، دموکراسی و آزادی و "مشروعیت‌سازی" نظام سیاسی گسترش یافت. رسانه‌های مردمی و شب‌نامه‌ها و مطبوعات خارج از کشور نقش عمده‌ای در تغییر افکار مردم پیدا نمودند. شاید بتوان به طور مشخص از دو نوع مطبوعات تبعیدی برون مرزی و مطبوعات درون مرزی یاد نمود. هریک از این مطبوعات به شیوه‌های متفاوت در نوسازی ایران نقش آفرین بوده‌اند. در دوره قاجار مطبوعات تبعیدی جدی‌تر بوده و به مسائل واقعی در سطح ملی و بین‌المللی می‌پرداختند. در حالیکه مطبوعات درون مرزی تحت کنترل دولت قرار داشته و اشاعه‌دهنده سطحی‌نگری بودند.

۸ - ترجمه

ترجمه یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های مؤثر در شکل‌دهی به اندیشه‌نوسازی در ایران می‌باشد. ترجمه سفرنامه‌ها و زندگی بزرگان غرب زمینه‌الگوپردازی از تحولات غربی در میان سیاستمداران ایرانی بود. پس از آن ترجمه آثار ادبی، علمی و تاریخی توانست تا حدود بسیاری در نوسازی ایرانی مؤثر واقع گردد. نوگرایی در عرصه ادبیات بیشتر از طریق ترجمه رمان یا قصه‌نویسی جدید و با تأکید بر نثر تا نظم صورت گرفت. این نوع نوگرایی به الگویی تمام عیار برای مدعیان دیگر عرصه‌های نوگرایی علمی از قبیل فلسفه و علوم بدل شد.

نوگرایی متأثر از ترجمه آثار و متون علمی و ادبی اروپا در ایران در مقایسه با کشورهای چون ترکیه (عثمانی گذشته)، ژاپن و مصر که بدون واسطه و مستقیم با تمدن اروپایی آشنا شدند به

سادگی صورت نگرفت. اولین نکته این بود که ایران به لحاظ جغرافیایی از اروپای دیروز دور بود و می‌بایست از طریق روسیه و عثمانی به مهد تمدن جدید مرتبط شود. زیرا هنوز حمل و نقل دریایی گسترش کافی نیافته بود تا ایرانیان عصر قاجاریه و پهلوی اول از طریق خلیج فارس و دریای عمان با غرب ارتباط بیابند. واسطه بودن روشنفکران عثمانی و روسی در ارتباط با اروپا عامل مؤثری در تأخیر افتادن ارتباط مستقیم بود. از اینرو ترجمه متون اصلی به فارسی تا دوره جدید به تأخیر افتاد.

ب - دوره دوم: یکسانی نوسازی و غربی شدن

در این مرحله سیاستمداران و تجار و دانشمندان بیشتر نوسازی را به عنوان الگوبرداری از غرب به عنوان نظامی سیاسی و اقتصادی متصور شدند تا به عنوان نظامی فکری و اندیشه‌ای. البته تعدادی نیز با اینکه با بنیان‌های فلسفی و فکری غرب آشنا بودند، ولی بیشتر در حد روزنامه‌نگار و خطیب باقی ماندند. رضا داوری می‌نویسد:

سیدجمال‌الدین اسدآبادی، ملک‌خان، میرزاآقاخان کرمانی، و آخوندزاده که از پیشروان آشنایی با تجدد بودند و کم و بیش به فلسفه هم پرداختند در درجه اول خطیب و روزنامه‌نویس و ادیب بودند. در پی اینان نیز شاعران و روزنامه‌نویسان و نویسندگان عصر مشروطیت آمدند تا این که آشکارترین جلوه تجدد در شعر نیسا یوشیج و اخلاف او ظاهر شد. (داوری^(۱)، ۱۳۷۶، صفحه ۵۶).

آشنایی سطحی نسبت به غرب بدون ورود به بنیان‌های نظری و معرفتی و فلسفی آن، زمینه غرب‌گرایی در حوزه فکری و سیاسی و اداری و نظامی را فراهم ساخت. این نوع آشنایی که زمینه کثرفهمی از غرب و نارسایی در الگوبرداری از آن شد، با تأخیر بسیار بعضی از عناصر اندیشه‌ای غرب را از طرق گوناگون در میان روشنفکران مطرح کرد و رواج داد. آنچه در بیان رشد و نوسازی در غرب به عنوان الگو می‌بایست بدان توجه می‌شد، ملازمه بنیادین بین تغییر

۱- دکتر رضا داوری پس از مطالعه متن تهیه شده قبل از چاپ این کتاب اشاره نموده‌اند که آنچه مؤلف (تقی آزادارمکی در این کتاب) در نقل قول بالا به نظر ایشان استناد نموده است را قائل نبوده و مدعی‌اند که اشاره ایشان به نظر دیگران بوده است و نظر دکتر داوری نیست. مؤلف با وجود اینکه متن نقل شده را با متن کتابی که مقاله دکتر داوری در آن وجود دارد، دوباره تطبیق داده‌ام، ولی همچنان به نظر استاد احترام گذاشته و توضیح را لازم می‌دانم.

در اندیشه و نوسازی اقتصادی اجتماعی است. عزت‌الله سبحانی در نقد کسانی که توسعه‌نیافتگی ایران را بر دوش نیروهای مذهبی سنتی یا نوگرا می‌اندازند، مدعی است بنیانگذاران اندیشهٔ نوسازی در ایران، اعم از مذهبی و لائیک، در تبیین بنیانهای معرفتی غرب تلاشی نکرده‌اند. و این راز اصلی توسعه‌نیافتگی ایران است نه حضور نیروهای سنتی و نوگرای مذهبی:

... اینکه از آغاز ورود تمدن غرب به ایران هیچ یک از جناحها و گرایشها، چه چپ و چه راست، در تبیین بنیادی و اساسی بینش و جهان‌بینی غربی برای ایرانی‌ها هیچ اقدامی نکردند. یک سری مظاهر را گرفتند و آنها را ستایش کردند. آنها که سطحی بودند ظاهر و لباس و آرایش را گرفتند. و روشنفکرترها نظام سوسیالیستی غرب را گرفتند و برای ما تشویق و تبلیغ و تعریف کردند. یک عده هم نظام دموکراسی آنجا را گرفتند. در حالی که اگر در غرب زندگی مردم نوشده و پیشرفت کرده یا آنجا دموکراسی پا گرفته و سوسیالیسم پیدا شده یا اینکه به تعبیر امروزی در غرب جامعه مدنی پیاده شده، همه اینها معطوف به سوابقی است. بخشی از این سوابق بینشی-نظری است و بخشی هم ناشی از تحولات اجتماعی است، یعنی اجتماع باید تکامل بیابد تا به آنجا برسد. هیچ کدام از اینها را برای ما نشکافتند. تازه امروزه ما که ملقب به نوگرایی اسلامی هستیم و از این نظر مورد اتهام قرار داریم، در حال کشف اینها می‌باشیم. این بحث که اندیشه و بینش انسان باید عوض شود و تغییر کند تا مشمول مدرن شدن بشود، تازه امروز مدرنیستهای لائیک ما دارند درک می‌کنند. نه آقای آخوندزاده، نه مکلم‌خان، نه میرزا آقاخان کرمانی، نه فروغی، و نه کسانی که زمان رضاخان طرفدار مدرنیسم بودند مانند داور و تیمورتاش و متین دفتری و ... و نه افراد فرهنگی که دور و بر محمدرضا شاه بودند، هیچ کدام مدرنیته را به سبکی که امروز در مجلات و روزنامه‌ها به شکل عمقی‌تر و فلسفی‌تر مطرح می‌شود، برای ایرانیها نشکافتند. پس خود این پیشگامان و متجددین ما اعم از مذهبی و غیرمذهبی تقصیر داشتند که با عمق را نفهمیدند یا فهمیدند ولی ملت تبیین نکردند (سحابی، ۱۳۷۶، صفحه ۹-۱۳۸).

شاید تقدم در آشنایی با سیمای بیرونی غرب تا ابعاد درونی یعنی بنیانهای معرفتی و فکری آن، زمینهٔ کژفهمی را درباره غرب برای بسیاری از ایرانیان باعث شد و در نتیجه در امور قبول یا رد یا نقادی غرب نارسایی ایجاد گردید، شاید نقل قولی از آل‌احمد در این مورد بسیار گویا باشد:

... از هر نمودار تمدن غربی ما فقط جنبهٔ ظاهری‌اش را اخذ می‌کنیم. درین کار هم می‌خواهیم

سروپیمان را بشکل آنهایی درآوریم که تازه خودشان متوجه شرق شده‌اند با آدابش و طرز تفکرش و امکانات آینده‌اش. ناچار فیلم را وارد می‌کنیم و دوربین فیلمبرداریش را، اما هنوز هیچی نشده یک دوجین بنگاه معظم فیلمبرداری داریم - و آرتیست و هنرمند ارجمند و مقلدهای بوسه‌های قلابی روی صحنه. آخر کارخانه ذوب آهن که بما نمی‌فروشد - حتی کارخانه سنجاق قفلی سازی را، چون با سنجاق قفلی که نمی‌شود پردازد با آن فقط بندتنبان را می‌شود سفت کرد (آل احمد، ۱۳۵۷، صفحه ۲۱).

این نقد هم درست است و هم دچار کج فهمی است. به عبارت دیگر دچار همان بلایی است که از آن نقد می‌کند. نقد آل احمد در سطح باقی می‌ماند و از نفوذ به ژرفای قضیه سرباز می‌زند. زیرا که خود مقلد نوعی ژورنالیسم ضد غربی است که بعد از جنگ جهانی دوم در غرب رایج شد و سارتر نمونه بارز آن است. از طرف دیگر، آل احمد به قبول بخشی از مدرنیته که در ظاهر به ضرر جامعه نباشد به عنوان راه حل غرب زدگی توجه نموده است.

با مراجعه به کتب تألیفی و ترجمه‌ای می‌توان دریافت که کتب اصلی و مطرح متفکران اروپائی و آمریکایی از زمان آشنایی با تمدن جدید غرب تا ۱۳۵۰ در بازار کتاب کمتر به چاپ می‌رسیدند و منتشر می‌شدند^(۱). یکی از عمده‌ترین و پرمراجعه کننده‌ترین کتب مربوط به تاریخ فلسفه اروپایی کتاب سیر حکمت در اروپا از محمدعلی فروغی است. رضا داوری در این باره می‌نویسد:

ولی ما از زمان آقاعلی، یعنی از صدسال پیش تاکنون کتاب و نوشته درست و مستند در دست نداریم تا ۴۰ - ۵۰ سال پیش که کتاب سیر حکمت در اروپا از محمدعلی فروغی که چاپ شد. البته این کتاب خیلی منظم بود. محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) از جمله اندیشمندان ایرانی است. آشنایی او با فلسفه غرب هم انصافاً بد نیست. یک فیلسوف و متخصص فلسفه نیست اما بسیار

۱- سپانلو عمده‌ترین وقایع مهم ادبی و فرهنگی تا ۱۳۰۰ را انتشار روزنامه قانون (ملک‌خان)، انتشار سیاحتنامه ابراهیم‌بک، انتشار چزند و پرند دهخدا (روزنامه صوراسرافیل)، کنسرت‌های سیاسی عارف و اجرای جعفرخان از فرنگ آمده (حسن مقدم) دانسته است. او هم چنین برخی از وقایع مهم ادبی و فرهنگی از ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ را عبارت دانسته است از: انتشار افسانه نیما، انتشار ایده‌آل عشقی، تهران مخوف (مشفق کاظمی)، ترجمه بینویان (مستعان)، اجرای نمایشنامه‌های رضا کمال شهرزاد، انتشار جزوه‌های افسانه، انتشار داستان‌های محمد مسعود و آغاز انتشار مجله دنیا. (سپانلو، ۱۳۷۱، صفحه ۱۷).

خوب ترجمه کرده و هنوز هم شاید از بهترین ترجمه‌هایی است که یک دوره مجمل و موجز از فلاسفه بزرگ غرب را به ما ارائه می‌کند. این کتاب هنوز هم مورد استفاده است با اینکه ۵۰ سال از آن زمان می‌گذرد و در ظرف این مدت بسیاری از کتابهای فلسفه غرب ترجمه شده است. ترجمه فروغی، ترجمه نیست یک نوع بیان است؛ بیان خود فروغی است که خوش بیان هم هست و هنوز هم با کتابهای جدیدی که از فلسفه غرب ترجمه می‌شود، قابل مقایسه است. دانشمندان ایرانی آن موقع با فلسفه غرب اجمالاً آشنایی یافتند و عکس‌العملها هم از همان موقع شروع شد. در هر حال بعد از انتشار این کتاب یک نوع گفتگوی فکری ضعیف با غرب برقرار شده است (داوری، ۱۳۷۶، صفحه ۲۴).

در این مرحله نیز مانند مرحله اول، مرحله آشنایی با غرب، بیشترین کتب از آن سیاحان و سفرنامه‌نویسان و ادیبان، و ایدئولوگها و سیاستمداران است. یکی از عمده‌ترین نتایج ناشی از این نوع دیدگاهها تجددگرایی ادبی و اجتماعی بود که حتی مراجعه به آثار کلاسیک ادبی ایرانی چون آثار حافظ و سعدی و مولوی را به معنای گذشته‌گرایی دانسته‌اند. لنگرودی در تحلیلی که از جریان تطور شعر در دوره‌های افشاریه و زندیه و قاجاریه ارائه نموده است، مدعی است که نوگرایان ادبی در قالب شعر بازگشتی که شعر خواص وابسته به دربار بود، به نفی شعر آذربایجانی، ترکستانی، و غیره پرداخته و شعر مردمی که شعر غیر رسمی و غیر درباری بود که بیشتر بیانگر اوضاع و احوال زمانه بود را نیز مورد نقد قرار داده بودند (لنگرودی، ۱۳۷۵، صفحه ۶۵).

۱ - روشهای نوسازی در این دوره

در مجموع می‌توان اینگونه مطرح کرد که گروههای بسیاری آگاهانه یا ناآگاهانه درگیر مباحثی شدند که در سده اخیر تحت عنوان توسعه و گفتمان توسعه‌ای از آن نام برده می‌شود. حاصل این درگیری وسعت یافتن مفهومی و معنایی امر توسعه و درگیر شدن گروههای جانبی اجتماعی بوده است.

در این دوره مفهوم توسعه در کنار مفاهیمی چون رشد، ترقی، تغییر اجتماعی، انقلاب و دگرگونی در جامعه شناسی و ادبیات و اقتصاد و علوم سیاسی ایران مطرح شده است. عدم وضوح این مفاهیم در ایران به گونه‌ای است که حتی بعضی از افراد مفاهیم دیگر را که در فوق به آنها اشاره شد را به جای مفهوم توسعه بکار برده‌اند. این نوع کژفهمی درباره مفهوم توسعه

موجب شده توان بسیاری صرف تعیین حد و مرز مفهومی و معنایی توسعه شود تا بتوان آن را از سایر مفاهیم باز شناخت.

برای دستیابی به مفهوم ارائه شده در مورد توسعه در ایران، به دو نوع تلقی که از دو موقعیت اجتماعی و فکری متأثر است اشاره می‌شود. ۱- تلقی روشنفکران که بیشتر متوجه ابعاد مفهومی و ارزشی و فلسفی توسعه بود. ۲- تلقی برنامه‌ریزان که بیشتر متوجه ابعاد اجرایی بود. قبل از اینکه علمای علوم اجتماعی در دانشگاهها بطور شفاف و مستقیم درباره توسعه به عنوان روش و برنامه جدید دولتها و مردم به بحث پردازند، بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران درباره روند نوسازی ایران به بحث پرداخته بودند. این رویکرد را می‌توان در میان آراء و نظریات روشنفکران و سیاستمداران دوران پایانی قاجار، دوره انقلاب مشروطه، و دوران پهلوی و سپس دوران جدید یعنی دوران جمهوری اسلامی ملاحظه کرد.

ابراز این نکته که برای نائل شدن به توسعه، راهی جز تبعیت از غرب وجود ندارد یا برای رسیدن به این هدف باید ساختار جامعه را تغییر داد،^(۱) بیشتر در آثار و آراء سیاستمداران وجود دارد تا دانشمندان و روشنفکران. به عنوان نمونه، می‌توان به افکار و دیدگاههای عباس میرزا در زمینه تحوّل و تغییر اجتماعی اشاره کرد. عباس میرزا در بدو امر به ارائه مشکل موجود در ایران پرداخته است. از نظر او مسئله اصلی "قشری‌گرایی" و "عقب‌ماندگی" ایرانیان و در قیاس با توسعه‌نیافتگی و پیشرفت غرب است^(۲):

۱- سیدجمال‌الدین اسدآبادی یکی از آغازگران اندیشه نوسازی در حوزه سیاست و فرهنگ بود. او قبل از اینکه روشنفکر و دانشمند باشد، یک سیاستمدار بود. او بر اساس کسب تجربیات سیاسی اش در اثر گشت و گذار مستمر در کشورهای غربی و مسلمانان به دیدگاههای جدید سیاسی و اجتماعی دست یافت. در آغاز او سعی نمود تا با تأکید بر نوسازی حکومتی زمینه‌های تحوّل عمومی را فراهم نماید. ولی با سماجی که دولتمردان زمان او از قبیل ناصرالدین شاه قاجار از خود بروز دادند، تز سیاسی او با شکست روبرو گردید. از طرف دیگر سیدجمال سعی داشت تا امکان تلفیق شرایط جهانی و بومی (منطقه‌ای) را فراهم نماید. از نظر او مسلمانان با یادگیری زبان‌های خارجی می‌توانند درک دقیق‌تری از شرایط جدید زندگی در جهان کسب نمایند و چه بسا به تمدن اسلامی مطلوبشان برسند.

در ارزیابی سیدجمال دو دیدگاه وجود دارد. عده‌ای همچون علی شریعتی او را بیشتر دارای اندیشه احیاگرایانه (بازگشت به اسلام با خرافه‌زدایی و اتحاد مسلمین) دانسته‌اند و در مقابل عده‌ای سیدجمال را دارای دیدگاه موزائیکی می‌دانند.

۲- تا کنون تفکیک بین "غرب‌گرایی" و "نوگرایی" وجود نداشته است، عموم سیاستمداران و روشنفکران "غرب‌گرایی"

عباس میرزا نایب‌السلطنه و فرمانده کل قوای ایران خسته و درمانده از شکستها و ناکامی‌هایش در مصاف با امپراطوری نیمه اروپایی - نیمه آسیایی روسیه تزاری، به ژریر فرانسوی نماینده قدرت دیگر اروپایی تقریباً با چنین عباراتی می‌گوید:

ای مرد بیگانه، تو این ارتش، این دربار و تمام دستگاه قدرت را می‌بینی ولی گمان می‌کنی که من مرد خوشبختی باشم. افسوس! چگونه میتوانم که چنین باشم؟ مانند موجهای خشمگین دریا که در برابر صخره‌های استوار خرد میشوند تمام کوششها و دلاوری‌هایم در برابر سپاه فالانژ روسها شکست خورده است. مردم فیروزیهای من را سخت می‌ستایند در حالیکه من به تنهایی از ضعف خود آگاهم چه کردم که مورد احترام جنگجویان غرب واقع شده‌ام؟ چه شهری را من تسخیر کرده‌ام؟ چه انتقامی از مستولی‌شدگان به استانهایمان تا کنون توانستم بکشم؟ من جز با چهره‌ای شرمگین نمی‌توانم بر ارتشی که پیرامون مرا فراگرفته‌اند دیده بیافکنم. هنگامیکه باید نزد پدرم بروم چه خواهد شد؟ از شدت فیروزیهای ارتش فرانسه آگاهی دارم و همچنین دانسته‌ام که دلاوری روسها در برابر ایشان جز یک ایستادگی بیهوده نیست. با این همه یک مشت سرباز اروپایی تمام دسته‌های سپاه مرا باناکامی مواجه ساخته و با پیشرفتهای تازه خود مرا تهدید می‌کند (نونهال، ۱۳۷۷، صفحه ۵۵-۵۴).

عباس میرزا پس از طرح مشکل فوق، در پی دریافت راه نجات است. در بدو امر این سؤال مطرح است که چگونه و چرا غرب رشد نموده و ایران نتوانسته است رشد نماید؟ در ظاهر اینگونه به نظر می‌آید که شاید دلایل ماوراءالطبیعی دخالت دارند. او این امر را درست نمی‌داند. ولی همچنان می‌خواهد راه عقب‌ماندگی ایران و راز توسعه غرب را بداند. او به این راه حل نیاز دارد تا با عمل به آن به نجات ملت و کشورش اقدام کند:

رود ارس که سابقاً همه آن در میان استانهای ایران روان بود امروزه سرچشمه‌اش در زمین بیگانه است و به دریایی می‌ریزد که پر از کشتی دشمنان ما است. آن چه توانایی است که شما را تا این اندازه از ما برتر ساخته است. دلایل پیشرفت شما و ضعف ثابت ما کدام است. شما هنر حکومت نمودن هنر فیروزی یافتن هنر بکار انداختن همه وسایل انسانی را می‌دانید، در صورتی

را به معنای نوگرایی و توسعه توجه دانسته‌اند. و همین رویکرد زمینه‌نارسانی شده است و شکست‌ها و موفقیت‌های متعدد در دوران‌های گوناگون (دوره قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی) تا حدود بسیاری شبیه به هم است. ولی با تفاوت‌گذاری بین این دو مفهوم و تأکید بر "نوگرایی" بدون "غرب‌گرایی" شاید بتوان به راه جدیدی دست یافت.

که ماگویی محکوم شده‌ایم که در لجن‌زار نادانی غوطه‌ور باشیم و به زور درباره آینده خود می‌اندیشیم. آیا قابلیت سکونت و باروری خاک و توانگری مشرق زمین از اروپای شما کمتر است، شعاعهای آفتاب که پیش از آنکه به شما برسند از روی کشور ما می‌گذرد، آیا نسبت به شما نیکوکارتر از ماست، آیا آفریدگار نیکی دهش که بخششهای گوناگون می‌کند خواسته که به شما بیش از ما همراهی کند؟

من که چنین باور ندارم. ای بیگانه به من بگو که چه باید بکنم تا جان تازه‌ای به ایرانیان بدهم؟ آیا من هم باید که مانند این تزار مسکوی که کمی بیش از این از تختش پایین می‌آمد تا شهرهای شما را تماشا کند از ایران و تمام این دستگاه پوچ ثروت دست بکشم؟ یا بهتر این است که به مرد خردمندی بجسیم و هر چه را که یک شاهزاده باید بداند از او بیاموزم؟... (همان منبع، صفحه ۵۵-۵).

عباس میرزا پس از شکست در جنگ با روس، راه حل بحران جامعه ایران "عقب‌مانده" را "نوسازی نظامی" متصور شد. از اینرو در اولین اقدام سعی در بازسازی و نوسازی ارتش سنتی نمود. رویکرد عباس میرزا در نوسازی ایران را بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران مورد نقد قرار داده‌اند. ملکم‌خان از اصلی‌ترین مخالفان دیدگاه او است. او برخلاف عباس میرزا که نجات ایران را در تقویت نظامی می‌دانست، معتقد بود غرب با ترقی در یک جهت و یا یک بخش از جامعه‌اش به شرایط جدید دست نیافته است، بلکه ترقی در غرب همه جانبه بود. او مدعی "آئینه ترقی"^(۱) بود تا شعارهای دیگر (اصیل، ۱۳۷۶، صفحات ۷۰-۵۲).

۱- آئینه ترقی که ملکم‌خان مدعی آن بود براساس چندین اصل و نکته طراحی شده بود: ۱- او ایرادی در ارتباط مستقیم و آسان با غرب نمی‌دید. ۲- مدعی ترقی در همه سطوح جامعه بود. ۳- او بر خلاف افرادی چون طالبوف و یا رسول‌زاده که اسلام و سنت‌های اجتماعی را مانع رشد و ترقی می‌دانستند، مدعی بود از اسلام در ایران می‌توان به نفع ترقی بهره جست. به عبارت دیگر او معتقد بود که اسلام در کشورهای اسلامی به جای مانع بودن، ابزار مناسب توسعه هستند. ۴- او به مترقی بودن غرب باور داشت و راز آترا نیز در حرکت همه‌جانبه غرب می‌دانست. ۵- تنها در عرصه مخالفت با سنت‌های فرهنگی و اجتماعی مدعی تغییر خط برای آشناسازی در امر آموزش و یادگیری بود. ۶- در عرصه سیاسی معتقد به حکومت قانون به مانند نظام پارلمانی انگلیس بود. ۷- در عرصه مطبوعات به فعالیت مطبوعاتی اهمیت می‌داد و خود در روزنامه قانون به فعالیت پرداخت. نخستین شماره این روزنامه در اول رجب ۱۳۰۷ هجری قمری در لندن انتشار یافت و روی هم رفته چهل و دو شماره از آن منتشر گردید (رائین، ۱۳۵۰، صفحه ۱۱۲) ۸- در عرصه اقتصاد مدعی جذب

کسانی که به پیام عباس میرزا گوش فرا دادند و به نقدها و ارائه طریق‌های ملک‌خان ارجی نهداند چندان زیاد نبودند و آدم‌های مهمی نیز به شمار نمی‌رفتند. تفکرات جامع این دو به محاق تعطیل افتاد و در عوض کار به دست کسانی سپرده شد که کوتاه بین بودند و به راه حل‌های عاجل و جزیی بسنده کردند. این افراد بیشتر به توسعه شبکه ارتباطی یا تصحیح راهها یا تأسیس مراکز آموزشی و درمانی تأکید می‌نمودند که هیچ‌یک از این شیوه‌ها تلقی جامعی از توسعه در پی نداشت. از اینرو می‌توان مدعی شد که پس از آشنایی ایران با غرب در سطح نظامی و سیاسی و سپس در عرصه فکری تعدادی از روشنفکران نوگرا در ایران بوجود آمدند که شعار اصلی آنها ایجاد تغییرات در بسیاری از عرصه‌ها بود. آنها به سئوالات عباس میرزا، ساده‌ترین و سطحی‌ترین شکل پاسخ دادند. زیرا به جای اینکه از کار و تلاش و ایجاد زمینه‌های مناسب برای دستیابی به جامعه‌ای فعال یاد نمایند، غرب را به کعبه آمال مبدل کردند و خود مگر به عنوان مقلدانی کم‌مایه عمل نکردند. از این زمان است که ما با حوزه‌نوسازی در عرصه سیاست و فرهنگ که در قالب قانون‌خواهی و آزادی مطرح شد و سپس دامنه‌ی آن به عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی سرایت کردند، روبرو هستیم بدون آنکه راه برد جامعی برای تنظیم آن در دست داشته باشیم.

برای فهم گفتمان اصلی در این دوره لازم است به مباحث مطرح در آراء و اقوال شعرا، ادیبان، روزنامه‌نگاران، منتقدان، مورخان و علمای دینی نیز مراجعه شود. در این بررسی است که سئوالات متعددی مطرح می‌شود: (۱) شعرا چه می‌گویند؟ (۲) روزنامه‌نگاران چه می‌گویند؟ (۳) ادیبان و منتقدان از قبیل بهار، هدایت، جمالزاده، و... چه می‌گویند؟ (۴) فلاسفه و مورخان اجتماعی چه می‌گویند؟ (۵) علمای دینی بطور خاص علمای دوران قبل و بعد از مشروطیت در این زمینه چه می‌گویند؟

در مجموع می‌توان اینگونه مطرح کرد که متفکران و اندیشمندان در این دوران در باره موضوعات اصلی مطرح (ملک‌خان، آخوندزاده، طالبوف، اسدآبادی، نائینی) در عرصه توسعه چه می‌گویند؟

مفاهیم‌نوسازی، تغییر، و توسعه در آراء و نظریات اندیشمندان چون آخوندزاده، ملک‌خان، طالب‌اوف، رسول‌زاده، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، نائینی، تقی‌زاده، بهار، و

روشنفکران دوران جدید ایران را پس از شکل‌گیری دوران جدید به بعد می‌توان بطور وضوح دید^(۱). این افراد چندین اصل وحدت نظر داشتند: (۱) مسئله اصلی آنها عقب ماندگی کشور در مقایسه با توسعه کشورهای اروپایی بود، (۲) از حیث سیاسی وجود سلطان و دولت مستبد یکی از عمده‌ترین عوامل عقب ماندگی تلقی گردید، (۳) به نظر گروهی از اینان از حیث تاریخی یکی از علل عقب ماندگی ایران حمله "تازیان" تلقی می‌شد، (۴) از حیث اجتماعی، بی‌سوادی مردم علت اصلی عقب ماندگی به شمار می‌رفت.

بر اساس اصول مورد توافقی فوق، افرادی چون ملک‌خان، آخوندزاده و طالبوف به نقد استبداد پرداخته و مدعی تفسیری جدید از تاریخ ایران شدند، و بر بازسازی جامعه بر اساس قانون تأکید نمودند و برای ایجاد زمینه مشارکت مردم مدعی آموزش مدرن گردیدند. عده‌ای نیز عضو مجامع خاص از قبیل فراموشخانه، مجمع آدمیت و جامعه آدمیت و امثال آن شدند و بیشتر نیز بر دیدگاه تغییر جامعه به دست نخبگان تأکید کردند. غنی‌نژاد می‌نویسد:

تجددطلبی و قانون‌خواهی روشنفکران اواخر دوران سلطنت قاجار، زمینه پیدایش انقلاب مشروطیت را فراهم آورد. اما مسائل پیچیده و فراوان از جمله عدم توجه به مبانی فکری و ارزشی تجدد، مانع از تحقق و تثبیت اهداف انقلاب شد و مشروعیت به زودی جای خود را به استبداد به شکل جدیدی داد. بخش مهمی از روشنفکران تجددخواه به تشویق حکومت اقتدارگرایانه دوران رضاشاهی و توجیه روشهای دولت‌مدار وی پرداختند. آرمان تجدد خواهان از آزادی و حکومت قانون به سوی نوعی میهن‌پرستی (وحدت ملی) و ناسیونالیسم مقتدرانه چرخش نمود. با سقوط استبداد رضاشاهی در شهریور ۱۳۲۰، دوران نوینی از تجددطلبی در ایران آغاز می‌شود که ویژگی

۱- افزون بر روشنفکران اصلی، گروهی از روشنفکران در تاریخ ایران وجود دارند که بخشی از حاکمیت را تشکیل داده و سعی نموده تا اندیشه روشنفکران بنیانگذار در ایران را در برنامه‌های متعدد دنبال نمایند. به طور خاص می‌توان از تلاشی که افرادی چون محمدعلی فروغی، علی‌اصغر حکمت، مهدیقلی هدایت، دولت‌آبادی و همقطاران آنها در اصلاح نظام آموزشی و اداری ایران دوره پهلوی اول نموده‌اند، یاد نمود. این افراد همان راهی را طی نمودند که مدعیان روشنفکری مطرح کرده بودند. زمینه شکوفایی و نوسازی ایران با تلاش این نوع افراد شکل گرفت. این روشنفکران ضمن اینکه در پی ورود مدرنیسم به ایران، مدعی حکومت قانون و دموکراسی شدند، زمینه‌های اصلی غلبه رضاشاه بر عرصه سیاست و فرهنگ باستان‌پرستانه-غریزده را فراهم نمودند. به عنوان نمونه فردی همچون فروغی بیشترین تلاش را در استقرار رژیم رضاشاه نمود. اما زمانی که خود سخن از بی‌کفایتی و استبداد و بی‌هویتی رضاشاه به میان آورد مورد بی‌مهری و طرد قرار گرفت.

مهم آن پیوند میان برخی اندیشه‌های جمع‌گرایانه (سوسیالیزم) با ارزشهای سنتی-قبیله‌ای است (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷، صفحه ۱۴).

در این دوران یعنی از سالهای ۱۲۵۰ هجری شمسی تا دهه ۱۳۲۰ از نو سازی تجلیل می‌شود. می‌توان این مرحله را مرحله آشنایی توأم با دل‌باختگی به غرب و ساماندهی راههای ارتباط و وابستگی به آن نامید. گروه روشنفکران اول بیشتر ستاینده اکثر ابعاد غرب بودند. با وجود اختلافاتی که در نحوه برخورد با جامعه خودی داشتند ولی روایت‌هایشان از غرب سطحی و خوشبینانه بود. شاید یکی از رساترین تعابیر مرتبط با نو سازی این دوران "نو سازی جاده‌ای" باشد که در دوران پهلوی اول مطرح شد. البته می‌توان از این نو سازی به عنوان "تمدن بلوارها" نیز یاد نمود. زیرا ضعیف‌ترین بخش نیروی انسانی جامعه ایرانی مانند سیاحان و سیاستمداران و نمایندگان روشنفکری جدید با سطحی‌ترین لایه‌های اجتماعی و فرهنگی غرب آشنایی یافته و تصور نمودند که تمدن جدید می‌تواند با ساخته شدن بلوار و جاده‌های بلند بدست آید. در صورتیکه در غرب نو سازی جاده‌ای یا تمدن بلوارها بر اساس سیاست روشن فرهنگی و رویکرد توسعه فرهنگی بنا شده بود.

از منظر غرب توسعه بلوار و جاده‌ها در ایران بر اساس دو نیاز اصلی بود: ۱- نیاز روسیه و انگلیس در دستیابی به شمال و جنوب کشور. ۲- نیاز بازار جهانی در گذر از ایران به کشورهای دیگر منطقه.

نو سازی جاده‌ای هر چند که در دوره رضاشاه به طور همه‌جانبه دنبال شد، ولی یکی از ابزارهای اساسی غرب در ایجاد زمینه برای تسلط بر اقتصاد و سیاست ایران بوده است که از دوره قاجاریه، خصوصاً در زمان حکومت ناصرالدین شاه به طور جدی از طریق روسیه و انگلیس در قالب واگذاری امتیازات شروع شد و تا دوره حاضر به صورت جدید آن همچنان ادامه دارد:

پس از کشتن امیرکبیر به دستور ناصرالدین شاه در سال ۱۲۳۱، دوره واگذاری امتیازات به دو کشور روسیه و انگلیس آغاز شد.

امتیازهایی که به روسها داده شد بطور عمده شامل: کشیدن خطوط تلگرافی در شمال و شمال شرقی کشور، کشیدن جاده از انزلی و از جلفا به تهران و همدان، بهره‌برداری از آبریان دریای خزر، گشایش بانک استقراضی روس در ایران (۱۲۶۹) بود.

بیشتر امتیازات به منظور تسهیل در امر حمل و نقل کالا و قابل رقابت کردن کالاهای وارداتی با

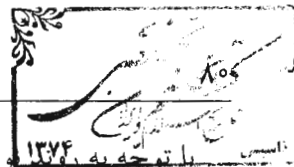
کالا‌های داخلی بوده است. گشایش شرکت بیمه و بانک در کشور نیز برخوردار از چنین انگیزه‌یی بود و در این زمینه بانک استقراضی روس، نقشی گسترده‌تر ایفا کرد. این بانک با پرداخت وام به شاه و دولت‌مردان، نفوذ سیاسی دولت روسیه را در ایران استوار کرد....

امتیازهای داده شده به انگلیسی‌ها نیز شامل: کشیدن خطوط تلگرافی از غرب به جنوب (خانقین - تهران بوشهر و بندرعباس) و جنوب شرقی (گواتر)، کشیدن راه در مناطق جنوبی (تهران اصفهان و اهواز)، گشایش بانک شاهی ایران با حق انتشار اسکناس (۱۲۶۸)، امتیاز خرید و فروش انحصاری توتون و تنباکوی ایران (۱۲۶۹) بود. امتیازهای داده شده به انگلیسیان - به جز در مورد نفت و بانک - بیشتر مربوط به احداث یا گسترش راه و وسایل ارتباطی در محدوده مناطق جنوب شرقی تا غرب ایران و هدف اصلی آن برقراری ارتباط با هندوستان - بزرگترین مستعمره انگلیس در آن زمان - از راه خشکی بوده است (رزاقی، ۱۳۷۶، صفحه ۱۵-۱۴).

در این دوره با توجه به اینکه بعضی از مدیران و برنامه‌ریزان از فارغ‌التحصیلان از غرب برگشته بوده‌اند، امکان نوسازی غربمدار در ایران بوجود آمده بود. سازمانهای جدید اجتماعی از قبیل سازمان‌های اداری و مدیریتی، سیستم بانکی، نظام آموزشی جدید، شبکه راهها، انتشار و چاپ کتاب و روزنامه، حزب و فعالیتهای سیاسی، تشکیل دولت به شکل جدید با عناصر آن از قبیل مجلس، انتخابات، و... استقرار پیدا کرد و توسعه یافت. بنیاد این نوع سیاست توسعه‌ای به وابستگی بیشتر ایران انجامید:

گرچه در فاصله سی سال - از ابتدای جنگ اوّل جهانی تا پایان جنگ دوّم - از جمله بیست سال حاکمیت رضاخان در ترکیب واردات و صادرات کشور تغییراتی پدید آمد، با این همه به لحاظ ساختی دگرگونی در روند بازرگانی خارجی حاصل نشد و ایران همچنان صادرکننده مواد خام و واردکننده کالا‌های ساخته شده صنعتی باقی ماند.

ماشین آلات و قطعات آن برای پایه‌گذاری و گسترش صنایع جدید، اسلحه برای تقویت ارتش و وسایل و تجهیزات برای ایجاد و توسعه راه آهن سراسری (ساختن این راه به درازای ۱۳۹۴ کیلومتر در سال ۱۳۰۴ آغاز و در سال ۱۳۱۷ پایان یافت)، و ورود ماشین‌آلات راه‌سازی به اقلام قبلی واردات کشور در این مرحله افزوده شد. همپا با چنین روندی، صادرات نفت نیز برای تأمین نیاز فزاینده به ارز، به تدریج جای ویژه‌ای را در اقتصاد ایران اشغال کرد (همان منبع، صفحه ۲۰-۱۵).



غرب بیشتر شده و امکان دستیابی توسعه درونزا نادیده گرفته شد.

۲- مبانی اندیشه‌نوسازی در این دوره

ادبیات و اندیشه جدید مطرح شده پس از آشنایی با غرب در ایران بر اساس چندین اصل طراحی شده است:

(۱) نوع رابطه با غرب

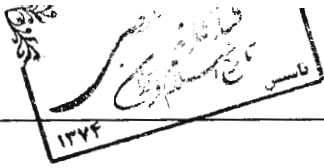
محوری‌ترین مسئله مطرح در نزد روشنفکران این دوران، ایجاد ارتباط میان سنتهای اجتماعی با ره‌آوردهای جدید غرب بود. اما نباید پنداشت که این امر در آن زمان خودآگاهانه انجام می‌گرفت. باور به اینکه اساس تلاش روشنفکری ایران از گذشته در پیوند بین دو عرصه مدرن و سنتی بوده است بیشتر نوعی قرائت گذشته در زمان حال است. می‌توان این جریان را بدین گونه روایت کرد. مدرنیته به جامعه ایران تحمیل شد و سیاستمداران و سیاحان و روشنفکران و روحانیون و هیئت حاکمه طرفین نزاع بودند و واکنشهای آنان نسبت به رابطه سنت و مدرنیته بیشتر غریزی بود تا تحلیلی یا علمی.

عده‌ای بطور آشکار در دفاع از رویکردهای جدید به ارمغان آمده از غرب پرداختند و عده‌ای با احتیاط تمام از سنتهای موجود دفاع کردند و به ضدیت با غرب پرداختند. آخوندزاده، سیدجمال‌الدین، ملک‌خان، مراغه‌ای، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف، مستشارالدوله، جلال‌الدین میرزا و بسیاری دیگر از روشنفکران و سیاستمداران این دوران به رغم اشتراکات اولیه به طرق متفاوت به فرایند ورود غرب به ایران واکنش نشان دادند. از میان این آغازگران اندیشه‌نوسازی در ایران توجه به دیدگاههای ملک‌خان، طالبوف و رسولزاده دارای اهمیت بیشتری است. این نوع از روشنفکران سعی در الگوبرداری آشکار و جدی از اندیشه و نظام غربی برای دستیابی به پیشرفت و بهبود شرایط زندگی داشتند.

عده‌ای نیز راه میانه را انتخاب کردند و سعی نمودند تا داشته‌ها را با آمده‌ها امتزاج کنند. شاید تلاشی را که آیت‌الله نائینی برای بیان بنیانهای دینی مشروطه ارائه داد بتوان از این نمونه دانست. نائینی در مقدمه کتاب خود آورده است:

چون وضع رساله برای تنبیه امت بضروریات شریعت و تنزیه ملت از این زندقه و الحاد و

بدعت است لهذا نامش را تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملله نهاده و مقاصدش را در طی یک مقدمه، و رسم



پنج فصل و خاتمه ایراد می‌نمائیم.

و اما مقدمه در تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت دولت، و تحقیق قانون اساسی و مجلس شورای ملی و توضیح معنی حریت و مساوات (نائینی، ۱۳۴۷، صفحه ۶).

(۲) پذیرش مشروعیت غرب

در این دوران به طور آشکار در بیشتر عرصه‌ها غرب به عنوان منبع مفید تحوّل و بهبود تلقی گردید. زیرا شرایط جدید بیان‌کننده افول دولتهای قدرتمند ایرانی و افول دولت عثمانی بود. در این صورت در کشورهایی چون مصر و ایران و حتی ترکیه با وجود آشوب‌زدگی جامعه که در بسیاری از مواقع به عدم توانایی تعبیر می‌شد، غرب‌گرایی به عنوان راه رفع معضلات جامعه تلقی گردید. در اینصورت بود که پذیرش تغییرات سریع و همه‌جانبه غرب اولین مسئله در این دوران بوده است. با مراجعه به آراء روشنفکران و دیدگاه سیاستمداران می‌توان رویکرد نقدگونه نسبت به وضعیت موجود آنها را دید و از طرف دیگر خوشبینی افراطی آنها را نسبت به غرب دید. آنچه موجب مشکل و نارسایی در عرصه برنامه‌ریزی و عمل می‌شود، درک نادرست از غرب و دلایل پیشرفت آنها می‌باشد. فهم نادرست از غرب از سه طریق وارد جامعه ایران آن زمان می‌شد. (۱) از طریق سیاستمداران و مدیران جامعه که متأثر از سیاحان و مستشاران خارجی بودند، (۲) بواسطه مسافران از خارج برگشته، و (۳) مسافرت شاهان و درباریان به غرب. این سه گروه روایت بسیار سطحی و ساده از تحولات موجود در غرب داشتند و در موقع بیان راه رفع عقب‌ماندگی ایران به امور سطحی تأکید نموده و بر مشکلات افزوده‌اند:

فلان چیز در اروپا هست و ما نیز باید داشته باشیم. این هم اگر از روی بینش بودی باز زیان کم داشتی. افسوس که چنین نمی‌بود و یک چیزهایی را از روزنامه و کتابهای اروپایی برداشته فهمیده و نفهمیده می‌نوشتند و چیزهایی را هم اروپافتگان از رویه زندگانی اروپائیان یاد گرفته در بازگشت به ارمغان می‌آوردند و اینجا یک آشتفتگی بزرگی در کار پدید آورد و سرانجام به اروپائی‌گری رسید که خود داستان جدایی است (نونال، ۱۳۷۷، صفحه ۲۰).

(۳) فهم نادرست از غرب

بسیاری از روشنفکران ایرانی و سیاستمداران با واسطه سیاحان خارجی و یا ترجمه‌های ناقص از مطالب دست‌دوم غربی غرب را شناخته‌اند. کمتر روشنفکری در این دوران دیده می‌شود که در یکی از مکاتب و یا در نزدیکی از اساتید و صاحب‌نظران اصلی آن حوزه به

یادگیری پرداخته باشد. افزون بر این، روایتی که این افراد از غرب داشته‌اند بیشتر معطوف به غرب کلاسیک می‌باشد و ارتباط نادرست و نامناسب با غرب موجب عقب‌ماندگی مضاعف برای ایران شده بود. زیرا از یک طرف ایران در دام عقب‌ماندگی قرار گرفته بود و عده‌ای از روشنفکران و سیاستمداران برای نجات از این عقب‌ماندگی راه نادرست را که ناشی از درک کهن و یا غلط از غرب بود را برای جامعه مطرح نمودند:

این عقب‌ماندگی فرهنگی منحصر به ادبیات هم نیست. آدم برجسته‌ای مثل دکتر تقی ارانی که مدیر همان مجله دنیا بود کتاب پسیکولوژی‌اش را از روی متون و منابع قرن نوزدهمی نوشته. در حالی که در اوایل قرن بیستم روان‌شناسی در اروپا و امریکا به کلی متحول شده بود. از یک طرف بعد از انتشار کارهای ویلیام جیمز دیگر بحث "روان" از روان‌شناسی حذف شده بود؛ از طرف دیگر فروید و یونگ موضوع ضمیر ناآگاه فردی و قومی را مطرح کرده بودند. از این تحولات هیچ اثری در کتاب ارانی نمی‌بینیم. همه این‌ها نشان می‌دهد که وقتی فضای فرهنگی یک جامعه بسته باشد، حتی آدم‌های برگزیده و برجسته هم کم یا بیش در همان فضا زندگی می‌کنند و حتی این فضا را با خودشان به سرزمین‌های دیگر هم می‌برند (دریابندری، ۱۳۷۶، صفحه ۴۲).

تأثیرپذیری از غرب قرن هیجدهم و نوزدهم تا قرن بیستم در بیشتر زمینه‌ها قابل پی‌گیری است. اگر مسئله روشنفکران قرن هیجدهم و نوزدهم در عرصه فرهنگ، تعارض مدرنیته با دین و سنت‌های اجتماعی، و نظام اجتماعی و اقتصادی سنتی است. این نوع روشنفکران و سیاستمداران ایرانی با وجود اینکه توانسته‌اند در عرصه مدرنیته ایران مؤثر واقع گردند، ولی از کاری که قصد داشتند انجام دهند یا می‌بایست انجام می‌دادند، عاجز ماندند. دریابندری در مورد هدایت این نوع رویکرد را دارد. او اشاره نموده است:

من خودم یکی از ارادتمندان هدایت هستم و نقش هدایت را به عنوان بنیان‌گذار ادبیات جدید فارسی تحسین می‌کنم، ولی فکر می‌کنم حالا دیگر بعد از گذشتن چهل سال از مرگ این آدم باید بتوانیم با قدری واقع بینی درباره او حرف بزنیم....
داستان‌های او (هدایت) روی همان گروه‌های قرن نوزدهمی نوشته شده‌اند، رمان‌های هم همین‌طور، .. (همان منبع، صفحه ۶۴-۱۶۳).

(۴) ضرورت نوسازی

ضرورت در نوگرایی فکری و علمی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های مورد نظر این دوران

می‌باشد:

با تجدیدی که در همه زمینه‌ها آغاز گشته بود، هدایت نگران بود که افسانه‌های مردمی به دست فراموشی سپرده شوند: "ایران‌رو به تجدید می‌رود. این تجدید در همه طبقات مردم به خوبی مشاهده می‌شود. رفته رفته افکار عوض شده، رفتار و روش دیرین تغییر می‌کند، و آنچه قدیمی است منسوخ و متروک می‌گردد. تنها چیزی که در این تغییرات مایه تأسف است، فراموش شدن و از بین رفتن دسته‌ای از افسانه‌ها، قصه‌ها، پندارها و ترانه‌های ملی است که از پشتیبان به یادگار مانده و تنها در سینه‌ها محفوظ است." (غیاثی، ۱۳۷۷، صفحه ۳۸).

مرحله دوم اندیشه نوسازی

در این مرحله با دو دوره تاریخی - اجتماعی روبرو هستیم. نخستین دوره عمل به آنچه که از آشنایی از غرب تا ایجاد مشروعیت ناشی می‌شود را در برمی‌گیرد. در این دوره بیشتر دوره "نوسازی سیاسی" و "نوسازی حکومتی" مورد توجه قرار گرفت و دومین دوره را که می‌توان از آن به دوره "نوسازی اتوبانی" تعبیر کرد از پایان مشروطه آغاز می‌شود و تا آخر دوره پهلوی اول ادامه می‌یابد.

۱- دوره اول:

در این دوره حمایت روشنفکران دوره قاجار و مشروطه از انتخابات، قانون و قانونگذاری برای نفی استبداد برای دستیابی به دولت قانونی و قدرتمند بوده است. آنها برای تحقق اینگونه‌ای دولت می‌بایستی به وضعیت مردم نیز پردازند. بعضی از سیاستمداران اصلاح طلب که به عنوان قائم مقام مشغول فعالیت بوده‌اند (از قبیل قائم مقام فراهانی، امیرکبیر و ...) در عرصه بازسازی سیاسی وارد شده‌اند. همت اصلی این افراد در اصلاح ساختار حکومتی و سیاسی بود. زیرا راه بالابردن کارایی حکومت را در اصلاح روابط درونی آن می‌دانسته‌اند. روش این افراد مقاومتی در درباریان بوجود آورد و موجب حذف آنان از عرصه فعالیت سیاسی شد. عده‌ای به لحاظ قهرمان‌پرستی نیز به این سبب که توسعه را فقط به توسعه سیاسی آنهم در حیطه نخبگان محدود می‌کردند، روش این رجال را یگانه روش درست تلقی کرده‌اند ولی با توجه به موقعیت جامعه می‌توان دریافت که مشکل فقط در عرصه سیاسی نبوده بلکه در ساختار تاریخی و فرهنگی نیز بوده است. افرادی چون ناصرالدین شاه نیز به سبب آشنایی با

غرب علاقه‌مند به اصلاحات حکومتی و سیاسی که افرادی چون امیرکبیر دنبال می‌نمودند، نیز بودند. بسیاری از شاهان قاجار علاقه به برپایی مجلس مشورتی داشتند. این علاقه اجازه رشد افکار و عمل امیرانی چون امیرکبیر را در دوره استبداد قدیم فراهم می‌نمود.

با توجه به دو نکته اشاره شده در فوق است که می‌توان اظهار نمود که مشکل اصلی دوره دوم نوسازی در ایران وجود دولتمردان مستبد با سنت پادشاهی - ایرانی نمی‌باشد. به عبارت دیگر مسئله اصلی دوران صرفاً وجود شخص مستبد و یا شاه نبوده که راه حل در طرح نظریه نفی استبداد باشد. بلکه از منظر جامعه‌شناختی می‌توان ادعا نمود مسئله اصلی جامعه ایران آن روز در ساختار فرهنگی جامعه بوده است که مستبدپرور می‌باشد. در اینصورت در آن زمان برای تغییر در ساختار سیاسی جامعه ایرانی نیاز به تفکری بود که به بیان مسئله فرهنگی و تاریخی استبداد بپردازد و جایگزین مناسب جستجو گردد. به عبارت دیگر، شاید راه مدرن سازی جامعه ایرانی بیشتر در تغییر در ساختار اجتماعی از طریق آموزش و آگاهی معنی‌دار باشد.

در این دوران افراد تحصیل‌کرده در غرب به اهمیت آموزش توجه نمودند. آنچه کار و تلاش این افراد را بی نتیجه نمود، تأکید بر اطلاعات حاشیه‌ای تا بنیانی بود. آنها بیشتر به تبلیغ غرب تا بررسی بنیانهای طراح غرب جدید و توجه به امکان‌پذیری ایران جدید بر اساس مبانی فکری اجتماعی جدید بپردازند. به عنوان نمونه میرزا صالح شیرازی در مسیر بازگشت، همراه خویش دستگاه چاپی را از انگلستان به ایران آورد. و کار چاپ را در سال ۱۲۵۲ هجری قمری با چاپ اعلامیه‌های دولتی شروع نمود. در این دوره اغلب کارهای انتشاراتی در خدمت دولت بود. از اینرو بود که در دوره ناصرالدین شاه مردم علاقه‌ای به مطبوعات دولتی از خود بروز ندادند و میل به مطبوعات ملی افزوده شد. با توجه به علاقه روزنامه‌نگاران به مسائل مورد علاقه مردم از قبیل نقد حاکمیت در دوره مظفرالدین شاه زمینه مشارکت بخش خصوصی در این عرصه ایجاد شد و در کنار مطبوعات رسمی پدیده‌ای چون "شب‌نامه" و مطبوعات خارج از کشور مورد استقبال بسیاری از مردم قرار گرفت. در این مطبوعات به بعضی از مسائل و موضوعات دوران مدرن از قبیل دولت، حق مردم، و آزادی و قانون توجه مبذول شد.

۲ - دوره دوم:

از انقلاب مشروطه شروع می‌شود و تا سقوط پهلوی اول ادامه می‌یابد. در این دوره به طور

رسمی و اعلام شده برنامه توسعه نظامی و اداری و سیاسی^(۱) (دستگاه سیاسی) در اولویت قرار می‌گیرد.

این تلقی از نوسازی در ساختار اندیشه توسعه‌ای ایرانی تا حال حاضر ماندگار شده است و به صورتهای گوناگون بروز یافته است. شاید تعابیری چون "نوسازی ساختمانی" و "نوسازی ساختمانهای بلند" و نوسازی شهری در ادامه نوسازی جاده‌ای باشد. این نوع نوسازی که بدون ملاحظه موقعیتهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و تاریخی و معماری شهرها و دیگر مناطق می‌باشد، بر این اصل مبتنی است که اگر سیمای شهرها و مناطق مانند سیمای کشورهای غربی باشد، نوسازی صورت گرفته است.

یکی از عمده‌ترین نتایج این نوع نگرش شکل‌گیری استبداد سیاسی و نظامی در قالب حکومت رضاخان است:

دولت ایران در زمان سلطنت رضاشاه در مقایسه با ملاکهای ناخوشایند سلسله قاجار، به قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگی دست یافت. سرانجام، قدرتها در دست شاه متمرکز گردید، شاهی که خاستگاه نهادین و کلیدی او، ارتش بود. به همین سبب می‌توانیم رژیم رضاشاهی را **استبداد نظامی** بنامیم. سلطه و سیطره قدرتمند دولت در داخل کشور، خود را برای مداخلات در امور اقتصادی - اعم از صنعتی یا زیربنایی - هموار نمود. در توجیه ایدئولوژیکی اصلاحات پر دامنه قضایی، آموزشی و سایر نهادهای مشمول روند "تجددخواهی"، آمیزه متناقضی از ناسیونالیسم غیردینی و غرب‌گرایی اقامه شده است. در نهایت نیز مجموعه این عوامل، دولت و دیوان‌سالاری جدیدش را به درون زندگی مردم شهر، روستا و قبیله وارد ساخت (فوران، ۱۳۷۷، صفحه ۳۳۰).

تغییرات مورد نظر بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران در این دوره بیشتر تغییراتی بود که می‌بایست در ساختار اداری و سیاسی (البته با محوریت دولت) انجام گیرد یعنی آن نوع توسعه که به توسعه اقتدار طلب مشهور شده است. مبنای نوسازی دستگاه سیاسی که در این دوران

۱- منظور از توسعه سیاسی افزایش مشارکت مردم و شکل‌گیری نهادهای مدنی نیست، بلکه توسعه دستگاه سیاسی است. با پیچیده شدن جامعه، پیوند بین اشتراک اجتماعی با کنش سیاسی به دست می‌آید و با توسعه نهادهای سیاسی باقی می‌ماند. (سموئل هانتینگتون سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی، نشر علم، چاپ دوم، ۱۳۷۵، صفحه ۲۱).

مورد توجه قرار گرفت و محصول آن "توسعه اقتدارگرایانه" است، "ناسیونالیزم افراطی" است که در "باستانی‌گری" ریشه دارد. جای دارد سخن میشل فوکو را در این باره بیان کنیم:

وقتی که در سال ۱۲۹۹ رضاخان در رأس لژیون قزاق به دست انگلیسی‌ها به قدرت رسید خودش را همتای آتاتورک نشان می‌داد. شاید غاصب تاج و تخت بود اما این کار را برای سه هدف کرده بود که از مصطفی کمال گرفته بود: ملی‌گرایی، لایسسته و نوسازی. اما پهلوها هیچ‌گاه نتوانستند به دو هدف اول برسند. در کار ملی‌گرایی، نه خواستند و نه توانستند خود را از قید و بندهای ژئوپلیتیک و ذخایر نفتی نجات بدهند. پدر برای گریز از خطر روسها زیر سلطه انگلیس رفت و پس کاری کرد که حضور انگلیس و دخالت روس جای خود را به کنترل سیاسی و اقتصادی و نظامی آمریکا بدهد. کار لایسسته هم بسیار دشوار بود زیرا در واقع مذهب شیعه بود که بنیاد اساسی آگاهی ملی را می‌ساخت؛ رضاشاه، برای آنکه این دو را از هم جدا کند، کوشید نوعی "آریایی‌گری" را زنده کند که تنها پایگاه آن افسانه خلوص آریایی بود که در همان زمان در جای دیگری داشت بیداد می‌کرد. اما برای مردم ایران چه معنی داشت که روزی چشم بازکنند و خود را آریایی بیابند؟ همان معنی را که امروز می‌بینید که روی ویرانه‌های تخت جمشید دو هزار و پانصدمین سال سلطنت را جشن می‌گیرند (فوکو، ۱۳۷۷، صفحه ۲۰).

فوکو مدعی است این نوع نژادپرستی توانایی فعال سازی حرکت‌های سیاسی در فرآیند نوسازی را فراهم نکرده است. اگر تلاش افرادی چون رضاشاه در پیوند ایرانیت و اسلامیت می‌بود، فرایند توسعه امکان‌پذیرتر می‌شد:

سرنوشت عجیبی دارد ایران. در سپیده‌دم تاریخ، این کشور دولت و سازمان اداری را پدید آورد: بعدها نسخه آن را به اسلام سپرد و مقامات ایرانی در سمت‌های دیوانی به خدمت امپراطوری عربی درآمدند. اما ایران از همین اسلام، مذهبی بیرون آورده است که، در طول قرن‌ها، به هر چیزی که می‌تواند از اعماق وجود یک ملت با قدرت دولت دربیفتد نیرویی مقاومت ناپذیر بخشیده است (همان منبع، صفحه ۳۲).

با گسترش ایرانی‌گری مبتنی بر نوع خاص از باستانی‌گری رضاخانی که در تاریخ ایران هیچ اساس فکری و اجتماعی نداشت و ساخته سیاست‌بازان دوره پهلوی اول بود مقاومت‌های جدید ادبی و فرهنگی شکل گرفت. اساس این مقاومت‌های ادبی و فرهنگی بیان بی‌اعتباری ادعای باستانی‌گرایان تاریخی بود. مدافعان اندیشه باستانی‌گرایی تاریخی با طرح مجدد حافظ و مولوی و سعدی و فردوسی از میان ادیبان و شخصیت‌های تاریخی اجتماعی از قبیل مانی و مزدک و

بیرونی و فزاینده و بسیاری از جنبشهای اجتماعی فرهنگی سعی نمودند به طرح دیدگاه فرهنگی جدید در نقادان فضای سنتی سیاسی در جامعه بپردازند. از اینروست که در عرصه ادبیات نیز میل به نوسازی شکل گرفت. محوریت ادبیات در میان مجموعه علوم و معارف انسانی نشانه عدم رشد و یا سختی ورود به دیگر حوزه‌های معرفتی و علمی از قبیل فلسفه و تاریخ و هنر و علوم جدید بود. در این دوره به طور عمده یافته و توانسته به فعالیت بپردازند. در این حوزه می‌توان به صف‌بندی سنت‌گرایان و نوگرایان اشاره نمود. از آغاز نوگرایی در ایران این صف‌بندی به اشکال گوناگون تجلی کرده است.

مناقشه میان مدافعان و مخالفان نوسازی در حوزه ادبیات را می‌توان مورد توجه قرار داد. به عنوان نمونه، خط‌مشی مجله دانشکده که ملک‌الشعراء بهار آن را اداره می‌کرد می‌تواند حاکی از حساسیت‌ها درباره توسعه در عرصه ادبیات باشد:

مجله (دانشکده) برای ترویج روح ادبی و تعیین خط‌مشی جدیدی در ادبیات ایران ایجاد میشود - این مجله را دانشکده اداره می‌کند، حالا چه ضرر دارد که شما (دانشکده) را هم بشناسید؟ (دانشکده، ۱۲۹۷، صفحه ۲).

گردانندگان مجله دانشکده برای بیان دیدگاه‌هایشان از مرام و خط‌مشی‌شان یاد نموده‌اند. "بند اول مرام عملی آن که عبارت از: تجدید نظر در طرز ادای عبارات اساتید متقدم، با مراعات سبک جدید و احتیاجات عمومی حال حاضر - ... (دانشکده، ۱۲۹۷، صفحه ۲). مدعیان اصلاح در عرصه ادبیات بر خلاف گروهی که قصد نفی سابقه فرهنگی ایران را داشته و به غربی شدن اعتقاد داشتند، از اصلاح آرام آرام یاد نموده‌اند:

این است که موافق احتیاجات فعلی هیئت اجتماعی و مطابق محیطی که ما را تکمیل خواهد نمود. یک تجدد آرام آرام و نرم نرمی را اصل مرام خود ساخته - و هنوز جسارت نمی‌کنیم که این تجدد را تیشه عمارات تاریخی پدران شاعر و نیاکان ادیب خود قرار دهیم. اینست که ما فعلاً آنها را مرمت نموده و در پهلوی آن عمارات بریختن بنیان‌های نوآین‌تری که با سیر تکامل دیوارها و جرزهایش بالا می‌روند مشغول خواهیم شد (همان منبع، صفحه ۲).

صاحب نظران ادبی که مدعی اصلاح به جای حذف سابقه تاریخی و ادبی ایران بودند، معتقد بودند که ادبیات امروز ایران دارای روح انتقادی نیست. از اینرو می‌بایست انتقاد از سبک و روش سنتی و جدید مورد توجه قرار گیرد. این افراد اولین گام بازسازی ادبیات را با نقادان از

ادبیات درباری و دولتی می‌دانستند:

ادبیات ما بدبختانه کمتر شامل این روح انتقادی است چه غالب کتب ادبی یا اشعار که نوشته یا سروده میشده است برای استرضاء خاطر سلاطین و امرا و کسب روزی و با اظهار فضل و هنرنمایی بوده (همان منبع، صفحه ۲).

در جریان مناقشه اصلاح‌گران حوزه ادبیات با نوگرایان رادیکال آن عده‌ای از نوگرایان مدعی شدند پایان دوره سنتی تفکر ادبی فرارسیده است و اصلاح‌گرایی بی‌فایده است:

تا آغاز قرن بیستم، ادبیات سنتی جریان مسلط ادبی در ایران بود: شعری یکسره غنایی و عرفانی، و نثری همه سرشار از پند و اندرز ولی تهی از مایه‌های واقعی، که پیرایه‌بندی‌ها و لفاظی‌های "میرزابنویس‌ها" و شعرای درباری رمقش را گرفته بود. به قول شاهرخ مسکوب، "آخرین ملک الشعراء ایران، یعنی بهار، در زمانی می‌زیست که نخستین شاعر "مدرن" یعنی نیما، مثل دیگران زیر تأثیر ادبیات غربی بود، چرا که دانستن یک زبان غربی - که آن روزها معمولاً زبان فرانسوی بود - اندک اندک می‌رفت تا از واجبات زندگی ادبای جدید باشد. و با زبان جدید هم نگاه تازه‌ای شکل می‌گرفت که حایلی میان آنان و دنیا می‌شد (اسحاق‌پور، ۱۳۷۳، صفحه ۳۰).

در مرحله دوم با دو گروه "ربعه" و "سبعه"^(۱) روبرو هستیم. گروه ربعه در پی نقد ادبیات بازاری و ادبیات سنتی و دفاع از ادبیات مترقی و نو بود. چرایی شکل‌گیری گروه ربعه را مجتبی مینوی آورده است:

بیست سال پیش بود که آن دایره به وجود آمد، دایره‌ای که اسمش را ربعه گذاشتیم.

این اسم یک نوع دهن‌کجی بود، به آن جماعتی که ایشان را به اسم ادبای سبعه می‌شناختیم و هر مجله و کتاب و روزنامه‌ای که به فارسی منتشر می‌شد از آثار قلمی آن‌ها خالی نبود. هم آن‌ها از هفت نفر بیشتر بودند و هم ما از چهار نفر، اما آن‌ها هزار رو و

۱- اعضای گروه ربعه عبارت بودند از صادق هدایت، بزرگ علوی، مجتبی مینوی، مسعود فرزاد که بعدها سرهنگ مین‌باشیان و حسین سرشار و عبدالحسین نوشین به چهار نفر اول پیوستند.

هزار دل داشتند در حالی که ما یگانه بودیم. هر یک از ما شخصیت خود را داشت و زیر بار رئیس نمی رفتیم اما در حب هنر هم رأی بودیم و در خیلی از جنبه‌ها اشتراک و شباهت داشتیم. اجتماع ما غالباً در قهوه‌خانه و رستوران اتفاق می افتاد ... (دانایی برومند، ۱۳۷۷، صفحات ۱۰-۹).

مدعیان نوسازی حوزه ادبیات مدعی بودند که ادبیات سنتی دارای اشکالات متعددی است. از نظر آنها ادبیات سنتی بیشتر بر دربار سلاطین تأکید می نمود و در جهت توجیه موقعیت سلاطین بود. این ادبیات به لحاظ تأثیرپذیری از تاریخ نگاری سنتی بر گاه شماری نیز متکی بود. با این وجود در این ادبیات بیان بعضی دیگر از امور نیز مورد توجه بوده است. شواهد تاریخی فرهنگی نشان دهنده این امر است که دو نوع حضور ادبی در ایران وجود داشته است: ۱ - ادبیات مردمی ۲ - ادبیات نخبگان. علاقه مندان به این نوع ادبیات بیشتر به تصحیح و حاشیه نویسی و شرح گرایش داشتند تا نقادی.

نوآوری در عرصه ادبیات، فرهنگ و اجتماع به اشکال گوناگون مطرح و استمرار یافت. میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی، حاج زین الدین مراغه‌ای (صاحب کتاب سیاحت نامه ابراهیم بیگ)، سید علی اکبر دهخدا، و سید محمد علی جمالزاده که به نظر سپانلو (سپانلو، ۱۳۷۱، صفحه ۳۶). نخستین و پرتأثیرترین بوده‌اند و سپس افرادی چون هدایت، بزرگ علوی، چوبک، و بسیاری دیگر از ادیبان با نقد از شیوه سنتی ادبی گامهای بلندی در نوسازی ادبی و فکری برداشته‌اند. در ادامه به طور اجمال به نقش بعضی از این ادیبان در نوسازی ادبی و فرهنگی اجتماعی جامعه ایران می پردازیم.

۱ - سید محمد علی جمالزاده

سید محمد علی جمالزاده در سال ۱۲۷۰ هجری شمسی در اصفهان به دنیا آمد. پدرش سید جمال الدین واعظ اصفهانی یکی از رهبران مشروطه در اصفهان بود که چند ماه پس از امضای فرمان مشروطه به دستور مظفرالدین شاه مورد سوء ظن قرار گرفت. او در سال ۱۲۸۶ در سن شانزده سالگی به دستور پدر برای ادامه تحصیل به لبنان مسافرت نمود. چهار ماه پس از مسافرت از خبر مرگ پدرش که در سن چهل و شش سالگی بود، با خبر شد. او پس از پایان تحصیلات متوسطه از طریق مصر به پاریس و سپس به لوزان سوئیس جهت ادامه تحصیل در

رشته حقوق رهسپار شد. در سالهای جنگ اول جهانی به برلن رفته و یکی از اعضای فعال "کمیته ملیون ایرانی" که زیر نظر سیدحسن تقی‌زاده تشکیل شده بود، گردیده و به مبارزه بر ضد انگلیس و روس پرداخت.

جمالزاده اولین مقاله‌اش را در نشریه کاوه تحت عنوان "وقتی که یک ملت اسیر می‌شود" چاپ نمود. سپس داستان فارسی شکر است را در همان نشریه به چاپ رسانید. کتاب یکی بود و یکی نبود که مشتمل بر شش داستان کوتاه می‌باشد که پس از آن به عنوان نویسنده‌ای نوگرا در میان روشنفکران ایرانی در داخل و خارج کشور مورد توجه قرار گرفته و تا سالهای اخیر از او شاهد تألیف کتابهای بسیاری در زمینه ادبیات و فرهنگ ایرانی هستیم. او در ضمن نوشتن داستانهای کوتاه به ترجمه آثاری از نویسندگان فرانسوی و آلمانی اقدام نموده است.

جمالزاده مجموعه داستان یکی بود یکی نبود را در سال ۱۳۳۷ ه.ق. در برلن به چاپ رسانید. جمالزاده در این کتاب ضمن پرداختن به مسائل و مشکلات جامعه‌اش (در عهد مشروطه) به نوآوری فرهنگی و ادبی دست زده بود.

افرادی چون جمالزاده میل به واقع‌گرایی و ساده‌نویسی داشته‌اند:

جمالزاده به عنوان پیشاهنگ سبک واقع‌گرایانه و ساده‌نویسی تا حدی تحت تأثیر سبک "بازگشت ادبی" بوده است؛ یکی از شاخصه‌های این سبک، پیش‌گرفتن توصیف‌کننده و تأکید مطلب به وسیله مترادفهای ناملزم است. رئالیسم جمالزاده واقعیتها را اغلب از خاستگاه طنز و لطیفه‌گویی وصف می‌کند (عبادیان، ۱۳۷۲، صفحه ۱۱۶).

جمالزاده در دیباچه یکی بود و یکی نبود وضعیت ادبیات در ایران را طرح و به ضرورت نوسازی ادبی اشاره نموده است. او آورده است:

ایران امروز در جاده ادبیات از اغلب ممالک دنیا بسیار عقب است. در ممالک دیگر ادبیات به مرور زمان تنوع پیدا کرده و از پرتو همین تنوع روح تمام طبقات ملت را در تسخیر خود آورده و هر کس را از زن و مرد و دارا و ندار، از کودک دبستانی تا پیران سالخورده را به خواندن راغب نموده و موجب ترقی معنوی افراد ملت گردیده است. اما در ایران ما بدبختانه عموماً پا از شیوه پیشینیان برون نهادن را مایه تخریب ادبیات دانسته و عموماً همان جوهر استبداد سیاسی ایرانی که مشهور جهان است در ماده ادبیات نیز دیده می‌شود به این

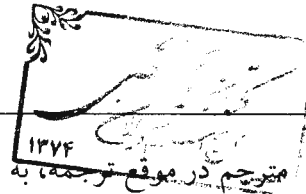
معنی که شخص نویسنده وقتی قلم در دست می‌گیرد نظرش تنها متوجه گروه فضلا و ادباست و اصلاً التفاتی به سایرین ندارد و حتی اشخاص بسیاری را نیز که سواد خواندن و نوشتن دارند و نوشته‌های ساده و بی‌تکلف را به خوبی می‌توانند بخوانند و بفهمند هیچ در مدّ نظر نمی‌گیرد و خلاصه آنکه پیرامون "دموکراسی ادبی" نمی‌گردد. (جمالزاده، ۱۳۳۷، صفحه ۳).

با توجه به وجود قشر وسیع بی‌سواد، اصرار ادیبان در نادیده گرفتن عوام در زمان نوشتن مطالب و نگارش با انشاهای غامض و عوام‌نهم و ضرورت انتقال تحولات فرهنگی اجتماعی از طریق ادبیات در جامعه به ساده‌نویسی اصرار کرده و کارهایش را با این شیوه آغاز نموده است. استفاده از زبان عوام و کوچه و بازار در انتقال معانی از نظر او امکان مناسب انتقال مطالب به ذهن عوام را فراهم نموده و از طرف دیگر موجب نوآوری در فرهنگ و ادب کشور می‌شود. از نظر او بهترین سبک ادبی از نظر او رومان و حکایت است. زیرا رمان دارای منافع بسیاری است. او در فواید رومان اشاره نموده است:

اولاً در حقیقت مدرسه‌ایست رای آن‌هایی که زحمت روزانه که برای کسب آب و نان لازم است نه وقت و فرصت آن را به آن‌ها می‌دهد که به مدرسه‌ای رفته و تکمیل معلومات نموده چیزی از عوالم معنوی که هر روز در ترقی است کسب نمایند و نه دماغ و مجال آن را که کتاب‌های علمی و فلسفی را شب پیش خود خوانده و از این راه کسب معرفتی نمایند در صورتی که رومان با زبان شیرین و شیوه‌ای جذاب و لذت بخش که دماغ و جان را تازه و ایجاد فرح و نشاط می‌نماید به ما خیلی معلومات لازم و مفید می‌آموزد چه تاریخی چه علمی و چه فلسفی و اخلاقی علاوه بر آن طبقات یک ملتی را که به حکم اختلاف شغل و کار و معاشرت خیلی از چگونگی احوالات و خیالات و حتی از جزئیات نشست و برخاست یکدیگر بی‌خبرند از حال یکدیگر خبردار و به هم نزدیک می‌نماید... (جمالزاده، ۱۳۳۷، صفحه ۵).

جمالزاده در زمینه ترجمه سلیقه خاص خود را داشته و معتقد به ترجمه آزاد از کتب بود. او این نوع ترجمه را "روسازی" نامیده است. محمد بهارلو در این زمینه اشاره نموده است:

جمالزاده در امر ترجمه، مانند اغلب مترجمان متقدم ما، سلیقه و نظر مخصوصی دارد که به "آدپتاسیون" و "ترجمه آزاد" معروف است، که خود او آن را "روسازی" می‌نامد؛ به این معنی که



مترجم در موقع ترجمه، به ویژه ترجمه رمان، باید معنای متن اصلی و مقصود نویسنده را مد نظر بگیرد و با رعایت "ظاهر" و "باطن" در زمان و مکان و اسامی آدم‌ها در متن اصلی دست به تصرفات مختصری بزند، و مثلاً تهران را به جای پاریس و امروز را به جای چهل سال پیش بگذارد. (بهارلو، ۱۳۷۳، صفحه ۵۱-۵۰)

جمالزاده در توضیح این که چرا ترجمه آزاد را انتخاب نموده است به شرایط اجتماعی فرهنگی جامعه ایران اشاره نموده است. او در باب فن ترجمه آورده است:

بدیهی است که این نظر و عقیده مناسب با وضع کنونی مملکت ماست که اکثریت کامل مردم آن هنوز سواد خواندن و نوشتن ندارند و می‌توان گفت از اوضاع و احوال ممالک خارجه به خصوص اروپا و امریکا به کلی بی‌خبرند و اگر ما بخواهیم کتاب‌های فرنگی را همان‌طور که هست تقریباً تحت‌اللفظی که اسم دیگر آن امانت در ترجمه است (و در همه جای دنیا اولین شرط ترجمه است) ترجمه کنیم و به دست مردم بدهیم بلاشک خوانندگان مقداری از مطالب و نکات را (که مربوط به طرز فکر و رسوم و زندگانی مردم است که خاکشان از جهاتی با خاک ما تفاوت دارد و طرز زندگانی و معیشتشان با مال ما فرق دارد و عادات و رسوم و تاریخ و مذهب دیگری دارند غیر از عادات و رسوم و مذهب ما و در محیطی پرورش یافته و بزرگ شده و زندگانی می‌کنند که از لحاظ کیفیات اجتماعی و سیاسی و مدنی با مال ما متفاوت است) نخواهند فهمید یا لاقلاً درست نخواهند فهمید و در نتیجه این کیفیت نه تنها از خواندن کتاب سود و لذتی نمی‌برند بلکه رفته رفته دماغشان می‌سوزد و اساساً از خواندن و مطالعه و سر و کار داشتن با کتاب خسته و کسل و بیزار می‌گردند و وقتی با آن‌ها از نویسندگان خارجی صحبت به میان بیاورید و بخواهید آن‌ها را به خواندن تشویق نمایید و فواید و منافع این کار را برایشان شرح بدهید شانه‌ها را بالا می‌اندازند و می‌گویند ای بابا خواندیم و جز دردسر چیزی دستگیرمان نشد، این تحفه لایق ریش آن‌هایی که می‌خواهند برای خود دردسر بتراشند ... (جمالزاده، ۱۳۳۴، نقل از بهارلو، ۱۳۷۳، صفحه ۷-۲۷۶).

جمالزاده پس از افرادی چون مراغه‌ای، ملک‌خان و دهخدا به نوسازی ادبی و فرهنگی اقدام نمود. او در این زمینه اولین نفر نبود. بلکه از اصلی‌ترین افراد نسل دوم روشنفکران نوگرا در عرصه ادبیات و فرهنگ محسوب می‌شود. بهارلو نوشته است:

پیش از جمالزاده یک نسل از نویسندگان "متجدد" و "مهدب" ایرانی اندیشه ساده‌نویستن نثر فارسی را بر زبان آورده و کمابیش آثاری بر اساس این اندیشه خلق کرده بودند. در آن روزگار شعر و نثر فارسی هنوز در تنگنای نازک خیالی‌های سبک هندی بود و دستداران نثر روان و ساده از تأثیر شیوه‌گذشتگان برکنار نبودند. علت این وضع روشن بود، زیرا اکثر آن نویسندگان، که به جهت مقام و موقعیت اجتماعی خود کمابیش با دستگاه حکومتی رابطه و همکاری داشتند، نوشته‌های متعارف گذشتگان را می‌پسندیدند و ساده می‌کردند. (بهارلو، ۱۳۷۳، صفحه ۱۶).

۲ - صادق هدایت

افزون بر جمالزاده و دیگر نوگرایان ادبی از میان کسانی که در پی مدرن سازی عرصه ادبیات بود هدایت دارای اهمیت بیشتری است. زیرا او دارای خصوصیتی منحصر به فرد بود که وی را از دیگران جدا می‌ساخت:

هدایت که با اعتقادهای دیرینه و صور اجتماعی ملازم با آن‌ها هر دو مخالف بود ناگزیر کناره‌برگزید. اما کناره‌گیری او با انزوای عرفا که در کانون سنت قرار داشت، و با اشعارشان که ورد زبان همه بود، وجه مشترکی نداشت. هدایت از نوادر افرادی بود که دریافته بودند راه گذشته برای همیشه بسته شده است. اگر چه هنوز نمی‌دانستند که میلیون‌ها تن جان خود را در این راه از دست خواهند داد. او آگاه بود که حسرت "بازگشت" فقط به برگشت مرده‌ها ختم می‌شود (اسحاق‌پور، ۱۳۷۳، صفحه ۳۰).

هدایت که متعلق به طبقه اشراف جامعه ایرانی بود، از پیدایش و افول اشرافیت ایرانی آگاهی داشت. او اشرافیت در حال زوال که در عین زوال را سنت ایرانی بود بسیار بهتر از طبقه متوسط در حال شکل‌گیری می‌فهمید. و از طرف دیگر، بر خلاف روشنفکران طبقه جدید (طبقه متوسط در ایران) دید بسیار بدبینانه‌ای نسبت به مدرنیسم داشت و مقوله‌هایی از قبیل پیشرفت و تحوّل و تکنولوژی را به نقد می‌کشد.

هدایت دیدگاه بدبینانه‌ای نسبت به تحولات اجتماعی جدید که منجر به سلطه رضاخان شد، دارد. او یکی از منتقدترین اندیشمندان مشروطه است. کتاب حاجی آقا کتابی است در نقادی شرایط دوران او که معطوف به دوران بعد از مشروطه می‌باشد.

از طرف دیگر، صادق هدایت علاقه زیادی به ایران و ایرانیگری با تفسیر خودش دارد. از اینروست که بیان فرهنگ و زبان و ادب و تاریخ ایرانی یکی از حوزه‌های اصلی مورد علاقه

اوست:

صادق هدایت روی تمام آنچه بصورت فرهنگ عامیانه مردم برایش فرستاده میشد مطالعه بسیار دقیق و تحقیقی و بررسی بسیار جالبی را انجام می‌داد که در پانویس‌های مربوط به این آثار در کتاب حاضر دامنه پژوهش هدایت به رای‌العین مشهود است. هدایت نخستین مجموعه را در سال ۱۳۱۲ در کتابی به نام نیرنگستان منتشر کرد. البته این کتاب بعدها نیز چاپ شد. در این کتاب مجموعه‌ای از اعتقادات، خرافات، باورهای مذهبی، سنت‌ها و امثالهم آمده و در هر مورد توضیحات لازم داده شده است. آنچه در این کتاب آمده حاصل سال‌ها جمع‌آوری، بررسی، مطالعه، طبقه‌بندی و تحقیق اصیل و علمی هدایت می‌باشد. موضوع دیگر نفوذ اینگونه اعتقادات از اقوام دیگر و ملل بیگانه به فرهنگ عامیانه ایران مانند پارت‌ها، یونانیان، رومیان، یهودیان، عیسویان و اعراب و همچنین نفوذ فرهنگ عامیانه ایران به اقوام و ملل دیگر بوده است (هدایت، ۱۳۷۸، ۱۰).

هدایت در دو کتاب اوسانه و نیرنگستان به بیان آداب و سنن خرافی ایران زمین پرداخته است. او به نکاتی چند توجه می‌نماید: (۱) مردمان کهنه و قدیمی بیشتر باور به اعتقادات و خرافات عوامانه داشتند در صورتی که مردم دوران جدید کمتر خرافی می‌باشند. (۲) ایران به لحاظ قدمت تاریخی که دارد، محل رشد و توسعه خرافات بسیار بوده است. (۳) معاشرت با نژادهای بیگانه برای ایرانیان که فشارهای مذهبی و خارجی را در پی داشته است، عوامل عمده در رشد خرافات بوده است (هدایت، ۱۳۴۲، صفحه ۸).

با این توضیح در بیان ساختار فرهنگی ایرانی است که افرادی چون هدایت علاقه‌مند به اصلاح در فرهنگ بودند. او اولین گام در اصلاح فرهنگی را جمع‌آوری و دسته‌بندی خرافات دانسته و سپس با بیان ریشه‌های پیدایش و توسعه خرافات در ایران (بیشتر ریشه‌های نژادی) اصلاح را امکان‌پذیر دانسته است.

کارهای هدایت از نظر صورت و شکل جدید، جنبه آغازگری دارد. او به قصه‌های کوتاه که از مشخصات دوران مدرن است، توجه نموده است. نثر او روان و ساده و بدون وجود مفاهیم و عبارتهای مغلق است. پس از هدایت بسیاری از نویسندگان از سبک ادبی و حتی نگاهی که او به مسائل فرهنگی و اجتماعی ایران داشت، تأثیرپذیرفته‌اند:

اکنون که سخن از تأثیر و تأثر می‌رود جا دارد که اندکی هم از تأثیر فکر و قلم هدایت بر دیگران

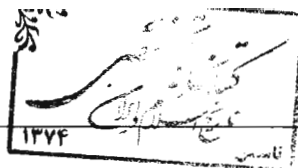
گفته شد. گروهی، بدون اینکه یادی از این اندیشمند گرانقدر بکنند، ریزه‌خوار خوان او گشته‌اند و مدام پژوهشهای او را، در زمینه‌های گوناگون، با کمی تغییر و تبدیل، به نام خود نشر می‌دهند. یافته‌های او در زمینه مردم‌شناسی، واژه‌شناسی، زبان‌شناسی و دیگر شاخه‌های فرهنگ و ادب، بی‌ذکر نام او، به یغما می‌رود. زبان بی‌پیرایه و زیبای او دستمایه بسیاری از اهل قلم گردیده است (غیائی، ۱۳۷۷، صفحه ۶۱).

از عمده‌ترین نکاتی که در کل آثار هدایت قابل پیگیری است و به اشکال گوناگون به چشم می‌خورد، بیان تعارض بین سنت و مدرنیته است. از یک طرف او به نقد سنت و سنتگرایی می‌پردازد و از طرف دیگر به نقد تجدد:

او می‌داند که بین متجددین و قدیمیها فرقی نیست، "همه سر و ته یک کرباسند"، فقط عنوان آنها فرق می‌کند. سابقاً به نجف می‌رفتند و حجت‌الاسلام می‌شدند، حالا به فرنگ می‌روند و دکتر برمی‌گردند. کار همگی عوام‌فریبی است و همه حواسشان به شکم و زیرشکم است (همان منبع، صفحه ۶۵).

به‌طور مشخص می‌توان از کتاب داش آکل نام برد که به نظر می‌آید صحنه تعارض مدرنیته و سنت از دیدگاه این نویسنده است. زیرا بر اساس روایتی که صادق هدایت دارد، مرگ داش آکل به منزله پایان دوره سنت و ورود به مدرنیته می‌باشد. با این نوع سمبل‌سازی او روایتگر ورود جامعه ایرانی به مدرنیته می‌باشد. هدایت کمتر در پی بیان عناصر اصلی مدرنیته می‌باشد. شاید او هنوز درک درستی از محتوای این دوران ندارد. آنچه هدایت و امثال او در این دوران با آن روبرو هستند، وجود مجموعه مشکلات عمده در نظام فکری و اجتماعی دوران گذشته جامعه ایرانی است:

در این زمان تسلط قلدری، زورگویی و بدی شدید بود و همه چیز را در پنجه شوم خود می‌شکست. به همین جهت حتی ستایش هدایت از نیکی و زیبایی با یأس و بدبینی آمیخته بود. در همه جا، نیکی و زیبایی در عین استواری به زمین می‌افتد و زشتی و بدی پیروز می‌شود. "داش آکل" زیر ضربت دشنه "کاکا رستم" جان می‌دهد و "اودت" که "مثل گل‌های بهاری تر و تازه بود" تن ظریفش را به دست امواج دریا می‌سپارد. هدایت که شیفته زیبایی و نیکی است، هنگام ستایش آن، در برابر واقعیت تلخ محیط، باز هم به بن بست می‌رسد و پیروزی بدی، زشتی و دنائت را به



رخ می‌کشد (دانایی برومند، صفحه ۳-۵۲).

در مجموع آثار هدایت ما با چندین تناقض اساسی روبرو هستیم: ۱- دل‌بستگی به گذشته^(۱) و در عین حال نقد از سنت و ضدیت با دین. ۲- نقد از مدرنیت و باور داشتن به مدرن شدن و مدرن بودن.

نتایج اندیشه‌نوسازی این مرحله

۱- یکی از عمده‌ترین اثرات مثبت منتج از اندیشه‌نوسازی این مرحله بر فرهنگ و ادب ایرانی، ورود ادبیات و فرهنگ به عرصه‌ی مدرن با سبک و جهت‌گیری‌های جدید است. نویسندگان کمتر به توصیف دربار و موقعیت سلاطین و حکام می‌پرداختند. در عوض یکی از محوری‌ترین موضوعات مسائل مردم بود. مفاهیمی چون "فقر" و "نابسامانی‌های اجتماعی" و "زن" و "جوان" و "انقلاب" و "دموکراسی" و "جهان‌گرایی" در کنار عناصر فرهنگی ایرانی اسلامی مورد توجه قرار گرفت.

۲- دوّمین نتیجه ضمن ترسیم سیمای مدرنیته در ایران در قالب‌های شعری و اجتماعی، نقادی آن نیز بود. با توجه به اینکه روشنفکران و رمان‌نویسان ایرانی ضمن میل به مدرنیته نسبت به آن بدبین نیز بودند، با احتیاط با غرب و مدرنیته روبرو شده‌اند. به عنوان شاهد می‌توان به کارهای صادق هدایت توجه نمود. کارهای او ضمن اینکه در انتقادی از سنت‌گرایی و خرافه‌پرستی و تجددگرایی افراطی است، از منظر مدرنیته به پالایش فرهنگی ایرانی نیز پرداخته است. کتابهای بسیاری در این دوران وجود دارند که با جهت‌گیری دوگانه به نگارش درآمده‌اند و در بدو امر تعارض دیدگاه نویسنده نسبت به مدرنیته را نشان می‌دهند. به عنوان شاهد می‌توان از کتاب زیبای حجازی یاد نمود. این کتاب ضمن اینکه روایت‌کننده مدرنیته در عرصه اندیشه و ادب و فرهنگ است، نسبت به مدرنیته با بدبینی نگاه می‌کند. این کتاب به بیان نتایج نامناسب مدرنیسم پرداخته است.

۳- یکی از نتایج دیگر این رویکرد تزریق اندیشه‌ی ضدیت با اسلام‌گرایی است. در این دوران بسیاری از ادیبان و روشنفکران در قالب نقد سنت به نقادی بنیان‌های دینی و مذهبی جامعه با

۱- هدایت در مرحله اول زندگی‌اش از دوران باستان به عنوان "دوران طلایی" یاد می‌کند ولی با شکل‌گیری دولت افراط‌گرایی ملی رضاخان همه ادعاهای قبلی‌اش را رها و مباحث جدیدی را مطرح ساخت.

بیان ایران‌گرایی پرداخته‌اند. گرایش ایران‌گرایی افراطی (ناسیونالیسم افراطی) با تکیه به چندین ویژگی و مشخصه عنصر اساسی این دوران گردید: (۱) تکیه بیش از اندازه بر تاریخ ایران قبل از اسلام، (۲) تأکید بر بازگشت به ایران کهن (زبان، فلسفه، ادبیات، و دین قبل از اسلام)، (۳) ضدیت با بنیان‌های تاریخ اندیشه اسلامی در قالب ضدیت با حمله "تازیان". (۴) تز اصلاح در زبان و ادبیات فارسی (پالایش این زبان از عناصر نفوذی زبان عربی). هدایت یکی از افرادی است که به زبان و ادب پارسی اهمیت بسیار می‌داد:

(هدایت) جز در یک مورد به هیجان نمی‌آمد و صدا را بلند نمی‌کرد و آن وقتی بود که گفتگو از زبان فارسی و تاریخ ایران به میان می‌آمد (دانایی برومند، ۱۳۷۷، صفحه ۲۳).

این رویکرد در حوزه ادب و اندیشه، طرح نوگرایی بر اساس ضدیت با فرهنگ اسلامی را به ارمغان آورد. بطور مشخص دیدگاه ضدیت با اسلام هدایت را می‌توان در "پروین دختر ساسان" و "سایه مغول" دید:

پروین، دختر چهره‌پرداز، چشم به راه نامزد خود پرویز است تا با هم عروسی کنند. ولی ترجمان، ایرانی تازه مسلمانی که از جبهه جنگ به خانه چهره‌پرداز آمده است، خبر ناگواری آورده است. او از شکست سربازان پارسی در پشت دروازه‌های زاغا، شهر قدیم ری سخن می‌گوید. پرویز در این نبرد کشته شده، و حلقه نامزدی را برای پروین باز پس فرستاده است تا نامزد خود را از قید قول و قرارش آزاد کند..... (غیاثی، ۱۳۷۷، صفحه ۳۶).

این گرایش موجب شکل‌گیری عکس‌العمل سیاسی و فرهنگی گردید. بسیاری به دفاع از وضعیت موجود فرهنگی پرداختند. و عده‌ای (همچون آل‌احمد و شریعتی و مطهری) در حوزه روشنفکری دینی در پی پاسخ برآمدند. به عنوان نمونه آل‌احمد در کتاب ارزیابی شتابزده به نقد رویکرد اصلاح زبان فارسی پرداخت. او به استدلال کسانی که مدعی اصلاح ساختار زبان فارسی هستند، اشاره نموده است. زیادی نقطه و سیستم اصوات زبان فارسی از نظر آل‌احمد نمی‌تواند عاملی در اصلاح زبان ملت ایران گردد. زیرا این زبان با تجربه تاریخی و فرهنگی ایرانیان هم‌زیستی پیدا نموده است. حذف بعضی از عناصر این زبان به منزله دستکاری در "حافظه تاریخی و فرهنگی" ایرانیان می‌باشد (آل‌احمد، ۱۳۴۳، صفحه ۴۰). این دستکاری فقط معطوف به عرصه زبان و ادبیات نیست، بلکه به همه عرصه‌های فکری و اجتماعی و تاریخی برمی‌گردد. در عرصه تاریخی، کم حافظه و یا بی حافظگی تاریخی زمینه اصلی بی‌توجهی به

تحولات پیشین و تکرار حوادث بدون انتخاب می باشد:

بر خلاف باور عمومی، تنها در جوامعی فاقد حافظه تاریخی است که تاریخ تکرار می شود یا دستکم به نظر می رسد که تکرار می شود. برای نمونه، در ایران خودمان، بیشتر بخاطر بی حافظگی تاریخی ماست که ظهور استبداد محمدعلی شاهی در حول و حوش مشروطه مانع از آن نمی شود که ایرانیان استبداد رضاشاهی و محمدرضاشاهی را تجربه نکنند. تجربه این دو نیز، به نوبه خود در روند تحول تاریخی جامعه به پیدایش ساز و کاری دموکراتیک منجر نمی شود. گفتن دارد که حاکمیت و سلطه استبداد در جامعه، در کلیت خود، عمده ترین عامل تضعیف حافظه تاریخی است؛ زیرا استبداد برای بقا و تداوم خویش نه فقط جامعه که مردم را بدون حافظه می خواهد (سیف، ۱۳۷۸، صفحه ۹۰).

۴ - با توجه به شکل گیری گفتمان جدید (نقد دین گرایی و دفاع از آن) در میان روشنفکران مؤلفه های جدیدی مطرح شد: ۱ - روشنفکری دینی و لائیک، ۲ - تعامل بین دین و سنت، دین و علم، دین و دنیا، ۳ - تز اندیشه و جامعه دینی، ۴ - علاقه و تلاش در بازبینی تاریخی. ۵ - مسئله اساسی بسیاری از روشنفکران این مرحله انطباق هر چه بیشتر جامعه ایران با شرایط بین المللی بود. به لحاظ اینکه اکثریت این روشنفکران ریشه عدم حضور ایران را در عرصه های بین المللی (از قبیل اقتصاد و سیاست و فرهنگ بین المللی) در ساختار حاکمیت می دانستند، نظریات آنها معطوف به طرح دولت مدرن و قدرتمند بود. به عبارت دیگر مسئله اساسی دوران را "استبداد" متصور می شدند و برای رفع این مشکل به تحقق دولت و حاکمیت قانونمند توجه می کردند:

یکی از ویژگی های بسیار مهم نظام استبدادی عدم تداوم، نبودن چشم انداز، و غیر قابل پیش بینی بودن شدید و غیر عادی شرایط آینده، و در نتیجه ناامنی بسیار عمیقی است که در فرد و اجتماع مشاهده می شود: به خاطر قدرت نامحدود دولت، و ضعف نهادهای اجتماعی و طبقاتی، هر حادثه ای، هر تغییری، هر توفیقی، هر شکستی ممکن است. یکی از وجوه عمده این عدم تداوم نیز در مورد خود پادشاهان و سلسله ها مشاهده می شود که - فی المثل - چگونه پادشاه مقتدری می میرد، و بلافاصله کشور با بحران بزرگی روبرو می شود. البته آمار دقیقی در دست نیست، ولی به استعاره می توان گفت که اگر احتمال این که پسر بزرگ یک فتودال فرنگی پس از مرگش جانشین او شود ۹۵ درصد بود، همین احتمال برای پسر بزرگ یک پادشاه ایرانی شاید ۱۰ درصد هم نبود (کاتوزیان، ۱۳۷۶، صفحه ۱۹).

در این مرحله، هیچ نظریه مستقل توسعه‌ای به جز الگو قرار دادن آنچه در بعضی از کشورهای اروپایی در جریان بود، قابل مشاهده نیست. در تبیین مسائل جهان سوّم به لحاظ نظری، نقطه مرجع مشخصی وجود نداشت، و فقط در حاشیه، بعضی از دیدگاه‌ها در چارچوب نظریات سیاسی، به نقادی حضور استعمار در جهان سوّم می‌پرداختند.

مرحله سوّم: مرحله تعریف نظری موقعیت

در این مرحله است که تلاش می‌شود تا "توسعه" به عنوان اولی‌ترین مسئله نظری و عملی و برنامه‌ریزی در ایران مورد توجه قرار گیرد. استفاده از مفهوم و حوزه توسعه بطور مستقیم و آشکار در ایران معاصر پس از پهلوی دوّم به چندین پدیده برمی‌گردد: ۱ - شروع فعالیت‌های دانشگاهی و بطور خاص شکل‌گیری رشته جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، برنامه‌ریزی و اقتصاد در ایران ۲ - ارتباط فرهنگی و علمی افراد و سازمانهای مربوط به نوسازی کشور با مراکز تحقیقی دانشگاهها و مراکز تصمیم‌گیر در مورد توسعه در جهان از قبیل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ۳ - طرح فراگیر نوسازی کشورهای جهان سوّم ۴ - ضرورت تدوین برنامه‌های اجتماعی اقتصادی و فرهنگی در سطح خرد و کلان.

از دهه ۱۹۵۰ به بعد، نظریات توسعه با هدف تبیین روند توسعه در جهان سوّم و به طور خاص در ایران در دست برنامه‌ریزان و روشنفکران مورد استفاده قرار گرفت. عده‌ای دیدگاههای توسعه‌ای از قبیل نوسازی اقتصادی و سیاسی کلاسیک غرب را که در علوم اجتماعی مطرح شده بود منبع برنامه‌ریزی کلان جامعه قرار داده و با بی‌اعتنایی نسبت به مسائل جاری جوامع جهان سوّم که بیشتر ساختار سنتی داشتند به قضاوت پرداختند.

نوسازی اتفاق افتاده در این مرحله را می‌توان در سه روند همزمان با جهت‌گیری‌های متفاوت دید: در روند اول که همان دنباله مرحله دوّم بود، تلاش می‌شد تا عرصه توسعه در ایران بیشتر صبغه سیاسی و ایدئولوژیک به خود گیرد. با توجه به کتب سیاسی منتشر شده در این دوران یعنی از دهه ۱۳۲۰ به بعد می‌توان دریافت که کتب تبلیغی کمونیستی و مارکسیستی و سپس مائوئیستی بر مجموعه کتب تبلیغی غربی افزوده شده و بر هیجان ایدئولوژیک و احساسی ایران دامن زده است. به‌طور مشخص می‌توان از نقش کتب تألیفی تقی ارانی و طرفداران او در ایجاد فضای ایدئولوژیک یاد نمود. ارانی و دیگر هم‌فکران او در این دوران سعی کردند تا از فضایی خالی که جامعه برای حرکت در عرصه فرهنگ و علم پیدا کرده بود، استفاده کنند و به تعابیر ایدئولوژیک از فلسفه و علم در قالب ماتریالیسم تاریخی پردازند. برای

استفاده کنند و به تعبیر ایدئولوژیک از فلسفه و علم در قالب ماتریالیسم تاریخی پردازند. برای دریافت درک دقیق تری از موقعیت اندیشه تجدد و توسعه در ایران به بیان مراحل آن می پردازیم. در روند دوّم، مسئله اساسی عبارت بود از نوسازی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که هدف آن نوسازی اقتصادی به شمار می رفت و عامل این نوسازی دولت به شمار می رفت. این روند محوری ترین روند رسمی و دولت مدار بود که به طور خاص پس از کودتای ۲۸ مرداد دنبال شد. الگوی توسعه ای انتخاب شده، روستویی بود:

الگوی توسعه آمریکایی پیشنهادی آن زمان نظریه توسعه روستو بود که از برنامه عمرانی سوّم آغاز شد و محور اصلی آن "صنعتی شدن" ایران بود. از این مرحله، اقتصاد ایران به مسیری افتاد که با کمک سرمایه، فنون، ماشین آلات، قطعات و مواد اولیه شرکت های خارجی و با استفاده از بازار رو به گسترش داخلی و درآمدهای فزاینده نفتی، وابستگی کامل به کشورهای مرکزی (متروپل) را به ارمغان آورد (رزاقی، ۱۳۷۶، صفحه ۲۲).

در نوسازی آمرانه، دولت محوریت داشت و از ابزارهای متعددی بهره گرفته می شد برنامه ریزان نوسازی بر اساس پیش فرض تعارض سنت و مدرنیته عمل می کردند و رقابت با سنت را از طریق این تحوّل در سازمانها و آنها در عمل دنبال می کردند:

اما مهمترین کار دولت در راه تجدد، جدا کردن امر آموزش و دادگستری از دین بود، یعنی ایجاد مدرسه غیر دینی و دادگاههای عرفی (بهنام، ۱۳۷۵، صفحه ۵۸).

در رویکرد سوّم، یکی از تلاش های اصلی متفکران عرصه توسعه در این دوران انطباق نظریات و دیدگاههای مطرح در غرب با شرایط ایران بوده است. به عبارت دیگر، در این دوره تعریف نظری موقعیت نوسازی مورد نظر قرار گرفت، این نیاز یکی از عمده ترین سؤالات مطرح در این مقطع بوده است: "شرایط فعلی ایران را با چه مفهومی می توان نام گذاری نمود؟ آیا می توان ایران امروز را در حال صنعتی شدن و ورود به سرمایه داری متصور شد؟ یا اینکه بایست آنرا جامعه ای فئودالی و یا در مراحل آخرین دوره فئودالی دانست؟ آیا سرمایه داری ایران، از نوع سرمایه داری وابسته است یا اینکه سرمایه داری تجاری مستقل است؟ وضعیت دورانهای گذشته ایران چگونه است؟ آیا دوره ماقبل مدرن ایران را بایستی دوره "فئودالی" و یا "شبه فئودالی" و یا "شیوه تولید آسیایی" دانست؟ کدامیک از این تعبیر در مورد گذشته ایران صادق است؟"

این نوع رویکرد با طرح سؤالات در مورد تغییر در ساختار روشنفکری ایران پس از تحولات

خود اجازه می‌داد که به نفی این سوالات پرداخته و یا سوالات جدیدی مطرح نماید:

در هر حال، پس از اصلاحات ارضی بود که برخی از روشنفکران و نویسندگان ایرانی و خارجی به این فکر افتادند که آیا بررسی تاریخ ایران در چارچوب‌های تحلیلی سنتی اروپایی به راستی ثمر بخش هست یا نه. منتهی این مسأله عموماً محدود شده است به اینکه آیا کاربرد مفهوم فئودالیسم در مورد تاریخ ایران مناسب است. و متأسفانه حتی این پرسش نیز به مجادله درباره "فئودالیسم" در مقابل "استبداد آسیایی" محدود شده است که نمایانگر همان نگرش دیرین است. در واقع، در پی این ادعا که شناخت ما از تاریخ ایران نه این موضع را یکسره برحق می‌داند و نه آن را، آماج این پرسش مکرر بوده‌ایم که پس چه چیزی را بر حق می‌دانیم؟ پیداست که گرچه در برخورد با مسائل اقتصادی-اجتماعی کم‌کم انعطاف‌پذیر شده‌ایم، هنوز هم تمایل داریم که به مفاهیم و نظریه‌های مستعمل و حاضر و آماده توسل جویم (کاتوزیان، ۱۳۷۶، صفحات ۴۹-۴۸).

می‌توان به این امر صحیح گذاشت که با توجه به واقعیات جامعه ایران و عناصر اصلی تاریخی تشکیل دهنده آن، نمی‌توان از مفاهیمی چون استبداد آسیایی و شبه فئودالی برای توصیف آن استفاده کرد:

و بالاخره تزی که کوچکترین فایده‌ای ندارد آنست که اوضاع ایران را از طریق خصوصیت ظاهراً "آسیایی" آن توضیح دهیم. اصولاً چیزی بصورت یک سیستم سیاسی اخص "آسیایی" وجود ندارد و تشبث به مفاهیم "استبداد آسیایی" برای روشن ساختن تاریخ ایران فاقد هرگونه ارزش است. مدل کلی یک سیستم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بویژه "آسیایی" مطلقاً بر اساسی استوار نیست و استفاده از چنین مدل‌هایی بجای روشن کردن بیشتر به مبهم ساختن مطالعه اشکال اجتماعی جهان سوم خدمت کرده است (هلیدی، ۱۳۵۸، صفحه ۳۹).

فشار این نوع رویکرد و تحلیل به لحاظ اینکه در بدو امر در جهت آزمون نظریه‌های نوسازی بود، ساخت و ساز ایدئولوژیک یافت. رویکرد جدید زمینه بسیج توده‌ای (دانشجو، کارمند و یا مردم عادی) را فراهم کرد و فضای سیاسی زده توأم با تزاحم نتیجه آن گردید. تزاحم آراء فراهم شده امکان گفتگو و تعقل را از بین برد. این نوع گفتمان نوسازی را به امری ایدئولوژیک بدل کرد و آنگاه از این طریق بر افکار عمومی و عرصه روشنفکری ایران تأثیر بسیاری بر جای گذاشت. به گونه‌ای که افراد برای تجلی موضع روشنفکری خود می‌بایستی یا خود را وابسته به دولت

نشان می دادند که نمایانگر قبول رویکرد راستگرایانه در عرصه های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بود، و یا اینکه خود را وابسته به ناقدان رژیم، اعم از اسلامی و ملی گرا و چپ گرا به شمار آورند که نمایانگر مخالفت با دولت بود. در این وضعیت امکانی برای خلق روشنفکری مستقل در ایران وجود نداشت. زیرا از یک طرف شرایط استبدادی ناشی از حاکمیت حکومت رضاشاه و سپس محمدرضا و از طرف دیگر تلاش حوزه روشنفکری وابسته (غربی یا چپی) شیوه های از پیش آماده را در پرداختن به مسائل ایران در پی داشت. به عبارت دیگر، توجه به مسائل و مشکلات جامعه ایرانی از منظر روشنفکران ایرانی بیش از اینکه علمی باشد، سیاسی و ایدئولوژیک بود. آنها با پیش فرض های نظری و سیاسی و ایدئولوژیک شان به بررسی و ارزیابی جامعه ایرانی پرداختند، که نتیجه آن برجسته شدن فهم ایدئولوژیک از مسائل بود.

روشنفکران ایران بر اساس نوع پاسخی که به مسئله ای چون تنظیم رابطه بین دولت و مردم، ساختار داخلی نظام و نظام بین الملل و آینده جامعه داده اند در دو گروه راست و یا چپ تقسیم شده اند. عده ای به لحاظ تقلید از دیدگاه مارکس و پیروان گوناگون او بدون اینکه تلاشی در فهم شرایط و ویژگی های جامعه ایران بنمایند، مدعی انقلاب اجتماعی در چارچوب سوسیالیسم شدند. اینان دوران گذشته ایران را با عنوان فئودالی و یا شبه فئودالی متصف ساخته و دوران جدید را دوران سرمایه داری وابسته به جهان امپریالیسم غرب دانسته اند:

پژوهشگرانی چند خواسته اند ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) را به صورت یک کلیت مشخص سازند. برای مثال، مینورسکی نظام اولیة صفویه را "فئودالیسم قبیله ای" می نامد و پادشاهی شاه عباس را یک "استبداد پدرمآبانه" و یک "تحول عظیم" تلقی می کند. این دیدگاه مورد قبول کدی، باثوسانی و بنانی نیز قرار می گیرد. این قبیل واژه ها و اصطلاحات از آنرو مفیدند که به زیربنای اقتصادی مختلط صورتبندی اجتماعی ایران اشاره دارند، نگرشی که در بررسی های مارکسیستی در مورد ایران به چشم نمی خورد. اغلب تاریخ نگاران مارکسیست به سادگی ایران ماقبل سرمایه داری را "فئودالیسم" و گاه "فئودالیسم خاص ایران" و "فئودالیسم آسیایی"، یا "صورتبندی فئودالی-شبنانی" نامیده اند. این دیدگاه با در نظر گرفتن اهمیت بخش قبیله ای و تولید صنایع دستی شهری تقویت می شده است، در حالی که حتی در بخش کشاورزی اقتصاد، بندرت می توان مشخصه های فئودالی را یافت، یعنی اشرافیت موروثی و صرف به شیوه حقوقی و قانونی وجود نداشته و بیگاری در حد بسیار کم بوده و از نظام ارباب-رعیتی هم خبری نیست.

در واکنش به این اشکالات، چندین محقق مارکسیست، نظام تولید آسیایی

را به عنوان یک شکل گزینه پیشنهاد کرده اند. عناصر کلیدی این مفهوم، نبود

مالکیت خصوصی بر زمین و وجود دولت مقتدری است که خود را تنها مالک و تنها گردآورنده مالیات و خراج، از روستاهای خودبسندگی کوچک و بیشمار می‌داند. تولید آسیایی در صورتی بهتر از فئودالیسم بود که در ایران تنها یک شیوه تولید وجود می‌داشت. اما می‌بینیم که بخش وسیعی از جامعه را شبانکاران چادر نشین تشکیل می‌دادند و بخش شهری خارج از کنترل دولت نیز کاملاً بیرون از این الگو قرار می‌گرفت در حالی که در اقتصاد زراعی هم مالکیت‌های خصوصی فردی، املاک وقفی و کشاورزان در کنار املاک خاصه سلطنتی حضور داشته‌اند (فوران، ۱۳۷۷، صفحه ۴-۷۳).

افرادى چون ميشل فوكو، ايران را كشورى "وابسته بدون حضور مستقيم استعمار"

دانسته‌اند:

ایران هیچ‌گاه مستعمره نبوده است. در قرن نوزدهم، روسیه و انگلیس کشور را، به شیوه دوران پیش از استعمار به مناطق نفوذ تقسیم کردند. سپس نفت، دو جنگ بزرگ جهانی، نزاع خاورمیانه، درگیری‌های بزرگ آسیا فرا رسید و ایران یکباره از وضعیت نواستعماری به صورت یکی از اعمار آمریکا درآمد. وابستگی دراز مدت بدون استعمار مستقیم: یعنی که ساختارهای اجتماعی کشور هنوز از بیخ و بن ویران نشده‌اند. حتی سرازیر شدن درآمد نفت هم آنها را زیرورو نکرده است؛ درآمدی که بی‌گمان طبقات ممتاز را پولدارتر کرده، راه را برای سفته‌بازی باز کرده، ارتش را بیش از اندازه مسلح کرده، اما نیروهای تازه‌ای درون جامعه پدید نیاورده است. بورژوازی بازار ضعیف شده و قدرت جوامع روستایی را اصلاحات ارضی کاهش داده است. اما هم این و هم آن به آن اندازه زنده مانده‌اند که از وابستگی و تغییری که به بار آورده است رنج ببرند و در برابر رژیمی که مسئول آن است مقاومت کنند (فوکو، ۱۳۷۷، صفحه ۶۲-۶۱).

همان طور که اشاره شد، روشنفکران چپ‌گرا نیز به لحاظ تأثیرپذیری بسیار از مارکسیسم در ایران کمتر فرصت و امکان شناسایی روند توسعه در ایران داشته و بیشتر به تکرار آموخته‌های نظری و ایدئولوژیک پرداخته‌اند:

نویسندگان مارکسیست نیز چندان توجهی به توسعه سرمایه‌داری در ایران و تأثیرات خاصی که این توسعه بر دولت ایران گذاشته است، نکرده‌اند. یکی از پایگاه‌های تحلیل لنینیستی و مارکسیستی از توسعه سرمایه‌داری آنست که این توسعه از جهاتی پدیده‌ای پیشرو است، یعنی

چیزی که سوسیالیست‌ها باید از آن بعنوان پیشرفتی نسبت به سیستم‌های ماقبل سرمایه‌داری و پدیده‌ای که راه را برای سوسیالیسم هموار می‌کند، استقبال کنند. اما در بسیاری از انتقادات مارکسیست‌های ایرانی از رشد سرمایه‌داری، برعکس از وجود سرمایه‌داری نوحه‌سر داده‌اند، گوئی که شرایط فقر و فاقه قبلی ایران چیزی بوده است که می‌بایستی از آن حفظ و نگاهداری شود. و دیگرانی هستند که می‌گویند اصلاً چنین چیزی -توسعه سرمایه‌داری- در ایران بوقوع نپیوسته است. یکی از انواع خاص این برداشت در نوشته‌هایی دیده می‌شود که در آنها با تطبیق دادن تحلیل‌های مائوتسه یونگ از چین بر ایران، این کشور را هنوز "نیمه-فئودال" و "نیمه مستعمره" می‌دانند. این دیگر در دهه ۱۹۷۰ غیرقابل دفاع است زیرا اگر چه عوامل ماقبل سرمایه‌داری در ایران باقی هستند ولی این کشور از زمان اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰ بهیچ مفهوم درست و مشخصی، فئودالی نبوده است. از طرف دیگر، آنان که به ماهیت سرمایه‌داری ایران اقرار دارند، صرفاً خود را به تقبیح اخلاقی رژیم یا اطلاق ویژگی‌هایی چون "فاشیست" یا "وابسته به سرمایه‌داری غرب" قانع می‌سازند و غالباً پا را از این فرمول‌ها فراتر نمی‌گذارند تا یک پژوهش تحلیلی و مشخصتر از دولت ایران بعمل آورند (هلیدی، ۱۳۵۸، صفحه ۴۸).

تحلیل چپ‌گرایانه در مورد روند نوسازی با تأکید به این نکته می‌باشد که "وابستگی در ایران ساختاری" شده است:

اگر در دوره‌های تاریخی گذشته، مراکز صنعتی (نخست روسیه و انگلیس و سپس آلمان و بویژه آمریکا) و انحصارهای فراملیتی، تداوم صادرات نفت خام و واردات کالا به ایران با توسل به وسایل گوناگو دنبال می‌کردند، اکنون با ساختاری شدن وابستگی در صنعت نفت و دیگر بخش‌های صنعت، کشاورزی و خدمات و بالاخره وابستگی فرهنگی و به ویژه گسترش فرهنگ مصرفی، نیروهای داخلی فعال در این قلمروها برای بقای خود و تداوم سودجویی، بر تداوم مصرف و ادامه روابط اقتصادی به روال گذشته تأکید می‌کردند. بر پایه چنین استدلالی است که می‌توان گفت عوامل خارجی مانع توسعه درونزای ایران در این دوره، دیگر درونی شده‌اند و به همین دلیل، شناسایی و جداکردن آنها از عوامل واقعاً درونی، بر خلاف دوره‌های تاریخی گذشته که نیروهای استعمارگر و نو استعمارگر، عمدتاً خارجی بودند، بسیار مشکلتر است (رزاقی، ۱۳۷۶، صفحه ۲۳).

در مقابل دیدگاه چپ‌گرایانه، برخی روشنفکران ایرانی، کسانی قرار داشتند که این نوع

رویکرد را قبول نداشتند. این گروه از طیفهای متنوعی تشکیل یافته بودند که هر یک تلقیهای خاص خود را داشته و دیدگاه چپ‌گرا را مورد نقادی قرار می‌دادند، بدین لحاظ روشنفکران چپ‌گرا آنان را راست‌گرا می‌نامیدند. این رویکرد از طیف بسیار وسیعی از روشنفکران ملی، مذهبی، سیاسیون، کارشناسان و برنامه‌ریزان تشکیل می‌شده‌اند. طیف روشنفکری این جریان خود ناقدان سرسخت سیاستهای انجام شده بود و اغلب طیف کارگزاران توجیه‌گر وضع موجود به شمار می‌رفتند:

نویسندگان غیر مارکسیست غالباً از خصوصیات معین سیستم اجتماعی ایران تجربدهائی بعمل می‌آورند و تجزیه و تحلیلی اجتماعی و اقتصادی یا تحلیلی سیاسی عرضه می‌کنند که در آنها نمودارهای منفرد جدا و مجزا از توسعه سرمایه‌داری ایران مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. آنان که درباره توسعه اجتماعی و اقتصادی ایران، بدون رجوع به خصوصیات مشخصاً سرمایه‌داری این فرایندها چیز می‌نویسند، ناگزیر به مفاهیم کلی "مدرنیزاسیون" و "توسعه" پناه می‌برند؛ اما مسأله آنست که آنان بهیچوجه مشخص نمی‌کنند که این فرایندها بنفع چه کسانی در جریان وقوع است یا آنکه محتوای طبقاتی این هدف مطروحه "مدرن کردن" یا "توسعه دادن" چیست. این مجردکاری در کارهای تعدادی از پژوهشگران سیاسی غیرمارکسیست که فرایندهای سیاسی ایران را براساس تحلیل رفتاری برجستگان قوم یا طبق روشهای خاصی که شاه برای تحکیم موقعیت خود بکاربرده، بررسی می‌کنند، قابل ملاحظه است. بعضی‌ها می‌کوشند که گروههایی را در میان "برجستگان" ایرانی شناسائی کنند ولی حتی براساس اطلاعات موجود نیز کوششی در جهت تعیین چگونگی رابطه این گروهها با مسأله توزیع درآمد و دارائی در ایران نمی‌کنند. نویسندگان دیگری عمده کار خود را به ذکر خصوصیات خط‌مشی سیستم تسلط شاه اختصاص می‌دهند و زمینه اقتصادی-اجتماعی آنرا که قرارگاه آنست، فراموش می‌کنند. در این آثار مقادیر معتابهی مواد توصیفی موجود است اما چنین نویسندگانی از طریق انتخاب تفوریک، خود را از کوشش در جهت پاسخ‌دادن به مسائل بزرگتری که موجودیت دولت ایران مطرح می‌سازد و رابطه‌ای که میان این دولت و توسعه سرمایه‌داری و رشد بورژوازی ایران وجود دارد، معاف داشته‌اند (هلیدی، ۱۳۵۸، صفحه ۴۷).

با توسعه حوزه روشنفکری ایرانی که اغلب متشکل از روشنفکران چپ یا توجیه‌گر راست بودند و با توجه به بروز ضعف‌ها و مشکلات بینشی و روشی آنها، زمینه مناسب برای شکل‌گیری روشنفکری مستقل (با فهم دینی یا ملی) پیدا شد. نقادی حوزه روشنفکری

راست‌گرایانه و چپ‌گرایانه را در آثار خلیل ملکی، جلال آل‌احمد و علی شریعتی می‌توان دید. آنها در طرح روشنفکری مستقل به رابطه‌نظر و عمل انقلابی، جهت‌گیری توده‌ای در مقابل جهت‌گیری حکومتی، بومی‌گرایی در مقابل غرب‌گرایی، پالایش سنت‌های اجتماعی به جای حذف یا نادیده‌گرفتن آنها، کم‌اهمیت دادن به مبانی نظری غربی اخذ شده از غرب و تأکید بر مبانی فرهنگ اسلامی و ملی و تحقق جامعه آرمانی و مطلوب و... توجه نموده‌اند. با این نکات است که می‌توان مدعی شد که روشنفکری مستقل ایرانی نیز ایدئولوژیک و سیاسی بوده است و کمتر میلی به تحلیل علمی از واقعیت‌ها از خود نشان داده است.

قدرت عرصه ایدئولوژیک زده توسعه به گونه‌ای بود که مدعیان روشنفکری مستقل نیز از ایدئولوژی‌زدگی بدور نبوده‌اند و نتوانسته‌اند فهمی علمی و بری از تعصب از تاریخ معاصر ایران بدست دهند. این گروه نیز با دیدگاهی سیاسی به نقادی پرداخته‌اند و با انتخاب مفاهیمی چون "روشنفکران برج عاج‌نشین"، جریان روشنفکری را مورد نقادی شدید قرار دادند. روشنفکرانی که خیال‌بافی‌های نظری آنان ربطی به واقعیت‌های ایران نداشت، توجه به نتایج فعالیت‌های روشنفکرانه آنها دست آخر مورد استفاده قدرتمندان قرار می‌گیرد تا مردم.

مرحله چهارم: مرحله ستیز با نوگرایی

در دو دیدگاه نوسازی و مارکسیسم، گذار از مرحله سنتی به مرحله جدید اجتناب‌ناپذیر و قطعی قلمداد شده است. نکته‌ای که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد این است که تحلیل مارکس از وضعیت کشورهای جهان سوم، غیرواقعی و به دور از مستندات واقعی و تاریخی بوده است. آنچه مارکس درباره آسیا نوشته است، صرفاً جنبه ژورنالیستی دارد و متکی بر اخبار زمان اوست. همچنین آنچه وی از هند می‌دانست، منحصر بود به اطلاعاتی که از طریق مطبوعات آن عصر به دست آورده بود (برای مثال مارکس و انگلس، هر دو بر این اعتقاد بودند که چنانچه انگلیس به ایجاد راه آهن در هند اقدام کند، عامل عمده‌ای در توسعه آن کشور خواهد بود). مارکس درباره چین و امریکای لاتین نیز اطلاعات کمی داشت و از وضعیت ژاپن و دیگر کشورها هم به طور کل بی‌اطلاع بود. اما به رغم آنچه گفته شد تاریخ نشان می‌دهد نظریه مارکسیسم به عنوان راهی در نوسازی در کشورهای جهان سوم از طریق بعضی از روشنفکران چپ‌گرای ایرانی مقبولیت یافت. مدل عملی و عینی توسعه در این دیدگاه کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق بود. زیرا از نظر چپ‌گرایان نظام شوروی نشان دهنده جامعه‌ای سوسیالیستی در مقابل سرمایه‌داری غرب بود.

از طرف دیگر، نظریه نوسازی غرب مدار نیز در نزد بعضی از روشنفکران مقبولیت داشت. این مقبولیت از چند راه امکان پذیر شد: الف) نبود نظریه و دیدگاهی روشن درباره توسعه در کشورهای جهان سوم. ب) وابستگی صاحب نظران توسعه در کشورهای جهان سوم به جهان غرب و تمایل به غربی شدن جامعه شان. ج) تسلط فن آوری جهان اول بر دیگر بخش های جهان. د) تأسیس مؤسسات و نهادهای علمی، فرهنگی و تحقیقاتی که کار اصلی آنها بررسی روند توسعه در کشورهای جهان سوم و ارائه الگو برای آنان بود. ه) وجود مؤسسات و سازمانهای بین المللی از قبیل یونیسف.

کاربرد دو دیدگاه فوق، ساختار فکری و ایدئولوژیک همسان در ایران تولید نمودند. دیدگاه نوسازی، الزامات جدیدی از قبیل حاکمیت آمرانه دولتمدار و دیدگاه مارکسیستی، تلقی ایدئولوژیک حزب مدار شکل گرفت.

در مقابل دیدگاه نوسازی "آمرانه راستگرایانه حکومتی دولتمدار" و دیدگاه نوسازی "آمرانه چپگرایانه انتقادی حزب مدار" (که البته هر دوی این دیدگاهها ایدئولوژیک می باشند)، عکس العمل عمده ای در میان روشنفکران ایرانی بوجود آمد:

این منتقدان در دو چیز اتفاق دارند یکی انتقاد از غربی که خود در بنیادهایش شک و تردید روا داشته اند و دیگر لزوم نوعی هویت و اصالت فرهنگی که لازمه ترقی است. گروهی از این جماعت که معتدلتر هستند اعتقاد به نوعی تلفیق میان ارزشهای ملی و ارزشهای غربی دارند (یعنی طرز تفکری که در صد سال اخیر همیشه وجود داشته است) منتهی با این تفاوت که راه حلهایی نیز چون توسعه درونزا و مانند آن عرضه می کنند. و گروهی دیگر به سنت بازمی گردند و غرب را نفی می کنند (بهنام، ۱۳۷۵، صفحه ۱۵۶-۱۵۵).

در این مرحله، نوسازی در عمل شروع شده بود، در ایران نظریه "نوسازی" در مقایسه با نظریات دیگر توسعه ای دارای قدمت و اعتبار بیشتری می باشد. زیرا این نظریه در بدو امر به عنوان "ایدئولوژی" و به عنوان "برنامه" از طرف برنامه ریزان سازمان برنامه و بودجه وارد ایران گردید. بکارگیری این چارچوب نظری در قالب برنامه در سطوح متعدد مورد توجه قرار گرفت. نمود عینی نوسازی در ایران از طرف دولت و نیروهای اجتماعی غیر سازمان یافته مدیریت می شد. نوسازی دولتی که از بالا به پایین و اقتدارگرایانه بود، بیشتر از نوسازی جهانی الگوپذیرفته بود تا وضعیت ملی. حضور نیروهای اجتماعی غیر سازمان یافته و بی برنامه در حوزه "تجارت" شکل گرفته بود. این افراد متشکل از تجار سنتی و جدید، سیاحان خارجی،

مسافران ایرانی به کشورهای اروپایی و منطقه و واسطه‌گران خرده‌پای تجاری بودند که محصول کار آنها شکل‌گیری "تجارت چمدانی" بود. در این تجارت بیشتر اجناس قاچاق و نامرغوب از طرف مسافران حرفه‌ای وارد کشور می‌شد و تغذیه‌کننده بخش عمده بازارهای سرگردان در سطح ایران بوده‌اند. ورود کالاهای جدید (اعم از صنعتی و غیرصنعتی) از طریق گروه‌های اجتماعی غیرآشکار به ضعف دولت و وابستگی بیشتر اقتصاد جامعه انجامیده است. از اولی‌ترین نتایج این روند فعالیت، عدم پرداخت مالیات ورود کالا و عدم امکان کنترل فروش آن در بازار است.

ذکر این نکته بجاست که اگرچه از دهه ۱۳۲۰ به بعد روشنفکران ایرانی با رویکرد مارکسیستی در قالب سوسیالیسم و کمونیسم دولتی شوروی و سپس سوسیالیسم اروپایی آشنا شده بوده‌اند، ضمناً همان‌طور که توضیح داده شد نحوه این آشنایی بیشتر ایدئولوژیک بود. آنها توسعه نیافتگی را حاصل عدم اقبال به کمونیسم متصور می‌شدند و به همین جهت قادر نبودند الگویی عملی برای توسعه ارائه نمایند مگر وقوع انقلابی سوسیالیستی که پدیدآمدن آن بیشتر به افسانه شباهت داشت تا به واقعیت.

در این دوران اتفاقی بیش از نقد "شرق" و "غرب" در نزد نسل جدیدی از روشنفکران ایرانی مطرح شد. این تلقی جدید حول محوریت مفهومی چون "جهان سوم" شکل گرفت که آشوری آنرا تحت عنوان گفتمان "شرق و غرب" نامیده است:

گفتمان "شرق و غرب" در جوار جهاد ضد امپریالیستی جهان سومی در فضایی پرهیاهو و آکنده از تنش سیاسی در زیر سرکوب رژیم شاه شکل گرفت که اگر چه می‌خواست به خود رنگ "فلسفی" بدهد و چهره‌ای فیلسوفانه به خود بگیرد، ولی در حقیقت چیزی جز بازتاب گیر - و - گرفتاریهای روشنفکری جهان سومی نبود که بی‌تابانه می‌خواست خود را از وضعیت پر حقارت خود در برابر مدل اصلی خود در "غرب" آزاد کند. ستیزه‌جویی آن با "غرب" چیزی جز آن روی سکه تسلیم بی‌قید - و - شرط "منورالفکری" پیش از آن نبود. این ستیزه‌جویی و جست - و - جوی هویت اصالت "خود" خواه در قالب "غرب‌زدگی" آل‌احمد و نوشته‌ها و سخنرانی‌های دراز دامن علی شریعتی، خواه در قالب نرم و نازک و خوش رنگ و لعاب‌تر برخی از "فیلسوفان" شرق و غرب با زمان در حقیقت چیزی جز بازتاب درماندگی‌ها و پرخاش‌جویی‌های روشنفکری جهان سومی نبود. و بر این‌ها می‌باید گفته‌های نانوشته‌ی احمد فردید را هم افزود که در آن روزگار هم در ذهن آل‌احمد و دیگران و از جمله من اثری انگیزاننده نهاده بود (آشوری، ۱۳۷۶، صفحه هفت).

در این دوره بسیاری از تألیفات و تحقیقاتی با رویکرد ستیزگونه در مقابل غرب تنظیم شد. در ادامه لازم است به بعضی از وقایع ادبی و فرهنگی این دوران که تا حدود بسیاری غرب ستیز می‌باشند، اشاره گردد: انتشار غرب‌زدگی آل‌احمد، انتشار نمایشنامه‌های غلامحسین ساعدی، انتشار آثار سیاسی فریدون آدمیت، معرفی برشت-گالیله (عبدالرحیم احمدی)، انتشار آثار سیاسی اجتماعی (علی شریعتی)، انتشار سنگ‌صبور (صادق چوبک)، ماهی سیاه کوچولو (صمد بهرنگی)، انتشار سووشون (سیمین دانشور)، انتشار شازده احتجاب (هوشنگ گلشیری)، انتشار قصه‌های (محمود دولت‌آبادی) و نگارش همسایه‌ها (احمد محمود) و بسیاری فعالیتهای علمی و فرهنگی و تشکیل سازمانها و اجتماعات فرهنگی (سپانلو، ۱۳۷۱، صفحه ۱۸).

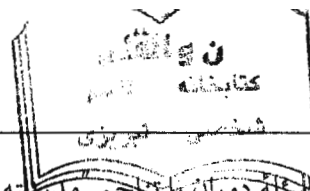
مسئله اصلی این مرحله

جهانبگلو مسئله اصلی این دوران را تراحم بین سنت و مدرنیته دانسته است: "پی بردن به تفاوت سطوح هشیاری و فاصله میان نظر و آگاهی، میان سنت و روح زمانه حفره دهان گشوده‌ای بود که میان شیوه‌های کهنه و نو، که غالباً با یکدیگر آشتی ناپذیرند، به وجود می‌آمد." (جهانبگلو، ۱۳۷۴، صفحه ۷۶).

شایگان در بررسی خود به وقوع دو نوع عکس‌العمل در برابر مدرنیته در کشورهای چو ایران پرداخته است: (۱) ایدئولوژی‌زدگی سنت و (۲) غرب‌زدگی ناآگاهانه. شایگان در مقابل این سؤال که آیا سه مذهب بزرگ توحیدی جای ایدئولوژی‌های سیاسی را که در معرض نابودی هستند گرفته‌اند، یا خیر، گفته است:

آری، و این پدیده‌ای است که من آن را "ایدئولوژی‌زدگی سنت" می‌نامم و بسیار مهم است. من آن را به تفصیل در کتاب انقلاب مذهبی چیست؟ توضیح داده‌ام. همچنین پدیده انحرافی دیگری را نیز که "غرب‌زدگی ناآگاهانه" نامیده‌ام برجسته کرده‌ام. از لحظه‌ای که مدرنیته و زیربناهای ساختی‌اش سراسر کره زمین را تصرف کرده‌اند، همه ما در کندوی چنین نظامی‌گیر افتاده‌ایم. از آن رهایی نداریم. از لحظه‌ای که بنیادگرایان راه حل‌های یدکی را عرضه می‌دارند در ناخودآگاه خود و شاید حتی به ناخواست خود، همان ابزارهای نظری را به کار می‌گیرند که ایدئولوژی‌های مدرن غربی برای ما تدارک دیده‌اند (همان منبع، صفحه ۹۳).

با توجه به ادبیات موجود از این دوره، به نظر می‌آید بر خلاف تلقی جهانبگلو، عده‌ای مانند



آل احمد مسئله دوران تراحم "مدرنیته با سنت" دانسته‌اند. از نظر این افراد، مدرنیته است که عامل تراحم با سنت می‌شود نه بالعکس. زیرا، شرایط ایجاد شده تحت عنوان نو سازی در ایران بدون ملاحظه زیرساختهای اجتماعی و فرهنگی و تاریخی مورد توجه قرار گرفت. از طرف دیگر، وابستگی به درآمدهای نفتی نیز جهت‌گیری جدیدی به نو سازی ایران داد که نتیجه آن به هم ریختگی عرصه سنت بود:

دورنمای توسعه ایران در جریان دهه‌های صدور نفت یا پس از قطع نفت به آن بستگی دارد که رژیم جهت‌گرایشهای ذاتاً موجود در اقتصاد اواسط دهه ۱۹۷۰ را معکوس کند. بلافاصله پس از افزایش قیمت نفت، دولت بودجه برنامه پنجساله خود را ۹۰ درصد افزایش داده به ۶۹ میلیارد دلار رساند و دورنمای خوش بینانه‌ای را در نظر مردم مجسم کرد که در آن ایران در عرض بیست سال به یک کشور صنعتی بزرگ مبدل خواهد شد و به همه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری خواهد رسید. مدت دو سال حتی دولت ایران ارزش خارجی اضافی داشت و بنابراین در کشورهای خارج به سرمایه‌گذاری و وام دادن مشغول شد. ولی پس از دو سال اوضاع دگرگون شد و تقاضاهای اقتصاد کشور و کاهش تقاضای جهان برای نفت ایران آنچنان بود که دولت ایران اکنون دیگر نمی‌توانست بعضی از پروژه‌های اعلام کرده‌اش را بمرحله اجرا بگذارد (هلیدی، ۱۳۵۸، صفحه ۱۷۸).

این نوع تلقی از عمل به نو سازی در عرصه روشنفکری و علمی واکنشهای بسیار قدرتمندی را بوجود آورد. گروهی از متفکران (در عرصه ادب، تاریخ، فلسفه، دین، و هنر) بر آن شدند که مقابله سنت و مدرنیته در ایران به شیوه‌های مسالمت‌آمیز میسر نیست و لاجرم محاصره‌ای از پی خواهد داشت. البته این جریان فکری را دو حادثه جهانی و ملی تقویت کردند: ۱- وجود بحرانهای سیاسی و اجتماعی ناشی از حوادث جنگ جهانی دوم ۲- شکست حرکتهای سیاسی و اجتماعی در ایران (از نهضت مشروطه گرفته تا پیدایش بحران در مدیریت تعارضات سیاسی ناشی از رابطه با غرب در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰). در همین زمینه بود که بسیاری از روشنفکران در این دوران در مقابل برنامه‌ریزی متمرکز واکنش منفی نشان دادند. آنها در مقابل اینکه آیا دولت مرکزی توانایی مدیریت رفع بحرانهای ایجاد شده را دارد یا اینکه غرب الگوی مناسبی برای حرکت از ساختار سنتی به مدرن می‌باشد با اضطراب و بی‌اعتمادی وارد گفتگو شدند و در نهایت حالت عصیان و اعتراض به خود گرفتند. حاصل آنکه، دیدگاه ستیز در عرصه‌های متعدد رواج یافت.

نقادی توسعه در اثر شکست‌های برنامه توسعه‌ای متمرکز از یک طرف و شکل‌گیری دیدگاههای "وابستگی" در حوزه توسعه از طرف دیگر شکل جدیدی گرفت. در این میان

نمی‌بایست از نقش جریان فکری که تأکید بسیاری بر نقش امپریالیسم در توسعه نیافتگی داشت، غافل شد:

یکی از استدلال‌های ناسیونالیستی معمولی در ایران و کشورهای دیگر و استدلالی که معمولاً دست چپ‌ها نیز از آن طرفداری می‌کنند آنست که تسلط امپریالیسم، توسعه جهان سوم را به تمویق انداخته و این پدیده همچنان عمل می‌کند (همان منبع، صفحه ۱۷۹).

بر اساس استدلال مخالفان دیدگاه نقد و بررسی مدرنیته، آنچه مورد نقد و بررسی قرار گرفت، بعضی از نمودهای مدرنیته بود تا مبانی و اصول مدرنیته در ایران. ستیز نیز نسبت به اصل مدرنیته نبود، بلکه نسبت به "شبه مدرنیته" یا نمودهای ظاهری مدرنیته بود. زیرا بسیاری از این افراد اعتقاد داشتند که مدرنیته به عنوان ضرورت دوران جدید قابل نقد و بررسی نمی‌باشد. نقد از مدرنیته به معنای نقد از زندگی است.

به نظر می‌آید این رویکرد در بدو امر در عرصه هنر و سپس در عرصه ادبیات و روزنامه‌نگاری و در نهایت در عرصه دانش اجتماعی رواج یافت. شاخص‌ترین افراد این رویکرد را می‌توان صادق هدایت، جمالزاده، بزرگ علوی با دیدگاهی بیشتر ایجابی نسبت به مدرنیته دانست. و در مقابل، فی‌المثل آل‌احمد و شریعتی و مطهری و بازرگان با رویکردی سلبی نسبت به مدرنیته دانست. تلقی این گروه بعضاً تحت عنوان رویکرد شبه مدرنیسم در ایران نامیده شده است. به عنوان نمونه آل‌احمد و شریعتی با اینکه به سنت نیز نگاه نقادانه داشت، ولی تلقی روشن و خوش‌بینانه‌ای نسبت به نقش غرب در فرایند نوسازی ایران نداشت. آل‌احمد کسی است که به رغم نقد سنت، نوسازی را راه رسیدن به خوداتکایی می‌دانست.

با وجود اینکه متفکران مخالف رژیم پهلوی در حوزه نقد و بررسی، پذیرش مدرنیسم را ناکافی می‌دانستند، ولی بطور رسمی در این مرحله تلاش عمده‌ای از طرف مجریان و کارگزاران توسعه صورت گرفت تا نظریه نوسازی در جامعه به کار گرفته شود. در این مرحله بیش از هر چیز به انطباق دیدگاه‌های توسعه‌ای مطرح در غرب با شرایط جامعه، توجه شد. از این رو عده‌ای از متخصصان توسعه با نام کارشناس اعم از "بوروکرات" و "تکنوکرات" به این کار همت گماردند. از این مرحله به بعد نوسازی در ایران بیشتر مخلوق عمل برنامه‌ریزان و بوروکرات‌ها بود تا حاصل اندیشه متفکران و دانشمندان. از اینرو، (۱) نوسازی با سرعت بیشتری صورت گرفت، (۲) نوسازی مطلوبیت سیاسی و اداری دولتی یافت، (۳) برنامه جامع توسعه بر اساس پیش‌فرض‌های نظریه‌های نوسازی طراحی گردید که بر دو اصل استوار گردید: الف: توسعه

نیافتگی کشورهای جهان سوّم ناشی از ساختار سنتی این کشورهاست و ب: توسعه یافتگی مساوی است با غربی شدن، در نتیجه رمز توسعه نیافتگی ناشی از وجود مقاومت‌های فرهنگی - سنتی است و راه توسعه یافتگی، نفی فرهنگ خودی و پذیرش فرهنگ غرب است، (۴) نوسازی در ایران حالت رسمی پیدا کرد، (۵) این نوسازی موجب زایش بحرانهای معرفتی و اخلاقی و فرهنگی شد.

از طرف دیگر، شکل‌گیری جریان قدرتمند چپ و به طور خاص مارکسیسم در ایران به صورت ایدئولوژی جایگزین و معارض با سنت مورد توجه بیشتر روشنفکران ایرانی قرار گرفت. عده‌ای آراء و نظریات مطرح شده جریان چپ در ایران را با دیدگاه انتقادی مورد دقت قرار داده و از آن متأثر شدند. روشنفکران مسلمان نیز در بسیاری از زمینه‌ها مارکسیسم را به عنوان متن جدی اندیشه‌ای قرار داده و برای آنها تا حدود زیادی زمینه رشد غرب‌ستیزی شد:

چهارمین دلیل برای رونق پدیده غرب‌ستیزی آن بود که بسیاری از تفکرات چپ از سوی گروهها، جریانات، صاحب‌نظران و شخصیت‌های اسلامگرا و اصلاح‌طلب که کم و بیش بعد از شهریور ۱۳۲۰ به وجود آمدند، مورد استفاده قرار گرفتند. اگر چه جریانات اسلامی به لحاظ اندیشه مستقل بودند و زیربنای فکریشان اسلام بود، اما این واقعیت مانع از آن نگردید تا بسیاری از آراء رادیکال و انقلابی چپ که لزوماً تضادی با اسلام نداشتند وارد تفکرات اسلامگرایان نشود. دو دلیل اصلی نیز زمینه‌ساز نزدیکی اسلام‌گرایان با سرمشق چپ گردید: نخست همان طور که دیدیم آراء چپ از تلالو زیادی در نزد اقشار تحصیلکرده دانشگاهی و روشنفکری جامعه برخوردار بود. از آنجا که بسیاری از اسلام‌گرایان جدید تعلق به این قشرها داشتند بنابراین طبیعی بود که آراء چپ، حداکثر با یک لعاب مذهبی، وارد تفکرات جدید مذهبی بشود. ثانیاً، مفاهیم و مقولاتی همچون "حکومت"، "سیاست"، "اقتصاد"، "مسائل اجتماعی"، "مشارکت سیاسی"، مباحث "توسعه و عقب ماندگی"، "دموکراسی"، "حاکمیت مردم"، و... که برای نخستین بار از سوی جریان اسلام‌گرا مطرح می‌شدند موضوعاتی بودند که قبلاً بر روی آنها از ناحیه علما و فقها کار چندانی انجام نگرفته بود (زیباکلام، ۱۳۷۶، صفحه ۷-۱۲۶).

اندیشه چپ در ایران ضمن اینکه فضای نقد سنتهای اجتماعی را فراهم نمود، امکان مناسبی در نقادی غرب (به عنوان سرمایه‌داری) گردید. زیرا شعار اصلی جریان چپ در ایران استقرار سوسیالیسم به عنوان جایگزین سرمایه‌داری غربی تلقی می‌شد.

دیدگاه‌های مطرح در این مرحله

عکس‌العمل‌های روشنفکری در مقابل غرب و تجدد به اشکال گوناگون و در الفاظ و القاب متعدد در سده گذشته مورد تأکید قرار گرفته است:

نخست مجدالملک از "شتر مرغ‌های ایرانی که از فرنگ برگشته‌اند" سخن گفت و سپس این موجود عجیب در آثار دهخدا، جمال‌زاده، مقدم، شادمان، آل‌احمد "فرنگی‌مآب"، "فکلی"، "جمفرخان" و سرانجام "غریزه" نام گرفت. ایرانیها "دیگری" را مسخره نکردند بلکه "خودی" را به مسخره گرفتند (بهنام، ۱۳۵۷، صفحه ۷۵).

جهت‌گیری اصلی در بیشتر عکس‌العمل‌ها در مقابل غرب، نفی و ضدیت با غرب است که "غرب‌ستیزی" نامیده می‌شود. عده‌ای ریشه این مرحله را در حوادث شهریور ۱۳۲۰ می‌دانند:

سقوط دیکتاتوری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ در حقیقت سرآغاز مقطع دوّم نگرش به غرب (بدبینانه و ضدیت با غرب) در ایران است. زیرا به دنبال برچیده‌شدن دیکتاتوری رضا شاه از آنجا که قدرت دیگری وجود نداشت که بلافاصله جایگزین قدرت قبلی شود یک خلأ نسبی قدرت در ایران به وجود آمد. تفاوت عصر بعد از رضاشاه با عصر ماقبل آن در این بود که در دوره قبلی فقدان قدرت مرکزی باعث گردیده بود تا همان طور که دیدیم نیروهای گریز از مرکز در اطراف و اکناف ایران ظهور نمایند. اما ساختار اقتصادی و بوروکراسی متمرکزی که رضا شاه ایجاد کرده بود باعث شد تا تضعیف قدرت مرکزی به هرج و مرج و بی‌ثباتی نیانجامد به علاوه، تضعیف حکومت باعث گردید تا درجه‌ای از آزادی سیاسی در ایران به وجود آید. آزادی نسبی‌ای که در حدود دوازده سال تداوم یافت و طولانی‌ترین دوره آزادی در ایران بعد از مشروطه شد (زیباکلام، ۱۳۷۶، صفحه ۱۲۳).

اندیشمندان اصلی این مرحله

برای فهم دقیق‌تری از این جریان و دریافت عناصر اصلی گفتمانی نوسازی و عرصه ستیز به بررسی اجمالی از دیدگاه چندین روشنفکر این دوران می‌پردازیم:

۱ - خلیل ملکی

اندیشه افرادی چون خلیل ملکی که در پی نقد کمونیسم شوروی و سرمایه‌داری آمریکایی و وابسته بود، زمینه‌های اندیشه غرب‌ستیزی در عرصه سیاست گردید. او بر وجود نیروی

جدیدی به نام "نیروی سوّم" در هدایت جامعه بجای نیروهای چپ دهه‌های ۱۳۳۰ به بعد به نام "توده‌ای‌ها" و نیروهای راست در قالب "هیئت حاکمه" تأکید نموده است:

به ایران خودمان برمی‌گردیم، در اینجا هم به ما اعلام می‌شود که هیئت حاکمه فاسد و منحط، از طرفی، و توده‌ای‌ها، از طرف دیگر، انعکاس دو صف متخاصم در دنیا هستند... ولی در این خصوص که ادعا می‌کنند که غیر از صف هیئت حاکمه و صف توده‌ای‌ها نیروی دیگری وجود ندارد، به تحولاتی نظر می‌کنیم که پس از شروع مبارزه اقلیت در مجلس پانزدهم پیش آمده است (اشاره به نهضت ملی). نیرویی که علی‌رغم هیئت حاکمه و توده‌ای‌ها در انتخابات (مجلس شانزدهم) در تهران اکثریت را برد چیست؟ پس معلوم می‌شود غیر از آن دو نیرو، نیروی دیگری نیز وجود دارد و آن نیرو خیلی قوی هم هست" (ملکی، ۱۳۷۴، صفحه ۱۲۵).

نیروی سوّم که بواسطه ملکی و یارانش مطرح گردید دارای جهت‌گیری جدی اجتماعی و سیاسی می‌باشد:

جذبۀ نیروی سوّم و سوسیالیزم ایرانی آن برای نسل جوان و روشنفکر ناشی از این بود که تحلیل‌های به ظاهر علمی مارکسیستی درباره مبارزه طبقاتی، سیر تاریخ و غیره با تأکید بر استقلال از هر دو بلوک شوروی و غرب طرح می‌شد و با میهن‌پرستی سنتی ایرانی سازگاری بیشتری داشت. ملکی در تعریف نیروی سوّم می‌نویسد، نیروی سوّم نه تنها نیرویی است که در مقابل دو نیروی مهاجم، از شمال و جنوب مقاومت می‌ورزد... بلکه در عین حال راه حل مشکلات اجتماعی، انتخاب یک روش زندگی ملی و اجتماعی است، که در مقابل دو طرز زندگی آمریکایی و روسی که سعی می‌شود به ما تحمیل شود، مقاومت می‌ورزد. در واقع با انتقاد از وابستگی حزب توده، و جبهه ملی و میهن پرستانه نیروی سوّم تشدید می‌شد و از این لحاظ به جبهه ملی قربت بیشتری پیدا می‌کرد، اما در عین حال با حفظ سوسیالیسم علمی مارکسیستی خود را از جبهه ملی متمایز می‌نمود (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷، صفحه ۵۵).

ملکی ضمن این‌که منتقد روشنفکران رسمی دوران خود می‌باشد، در عرصه فرهنگ و اندیشه به نقش آنها توجه نموده است. او روشنفکران را با ویژگیهایی چند معرفی نموده است: (۱) ترس از استعمار، (۲) فهم نارسا از نقش استعمار در توسعه و تحولات ایران، (۳) القاء بدبینی در میان مردم و روشنفکران دیگر، (۴) خیال‌بافی، و (۵) میل به تسلیم (ملکی، ۱۳۷۴، صفحه ۴۴).

ریشه این نوع نگرش ملکی به شرایط جامعه او برمی‌گردد:

نهضت مشروطه ایران یک تحوّل به تمام معنی ناقص بود. یک سلسله امتیازات سیاسی که برای طبقات سوّم و دهقانان، مطابق قانون اساسی تأمین شده بود، در نتیجه اینکه سازمانهای اجتماعی لازم از طرف دهقانان و یا کارگران وجود نداشت مورد استفاده قرار نگرفته بود. تنها فائده شکل پارلمانی این بود که آنچه فنودالها و هیئت حاکمه سابقاً به خلاف قانون و بشکل حکومت استبدادی بدان عمل می‌کردند حالا شکل قانونی به آن داده بودند. یک اصلاح کشاورزی برای ایجاد یک رابطه نوین اقتصادی بین دهقانان و مالک به وجود نیامده بود. در دوره دیکتاتوری گفتیم که پیدایش صنعت نوین، یک عامل مهم دیگر، یعنی طبقه کارگر و لزوم تجدید نظر در روابط کارگر و کارفرما را نیز ایجاب کرده بود. بطور خلاصه پس از برداشته شدن فشار دیکتاتوری پیش از شهریور، جریان تاریخ ایران به طور جدی ضرورت یک تغییرات و تحولات اساسی را ایجاب می‌کرد (همان منبع، صفحه ۸۵).

در مجموع می‌توان ملکی را ناظر دوران شکل‌گیری جریان سوّم یا سوسیالیسم ایرانی نامید که به حمایت از نیروهای مستقل غیر غربی و شرقی پرداخته است:

آیا آنطوری که تبلیغ می‌شود، دنیا به دو صف متخاصم تقسیم شده است که یک صف آن امپریالیسم و کاپیتالیسم - با پیشوایی آمریکا - و صف دیگر صف سوسیالیسم - با پیشوایی اتحاد شوروی - باشد؟ جواب به این سؤال را می‌توان این طور خلاصه کرد که: نه دنیا تماماً به این دو صف یا دو نیروی متخاصم تقسیم شده (که نیروهای دیگری غیر از آن دو وجود نداشته باشند)؛ نه بلوکی که به نام بلوک آمریکا نامیده می‌شود مطلقاً از عناصر امپریالیستی و نوکرن آن بوجود آمده؛ و نه صف دیگر مطلقاً از عناصر سوسیالیستی خالص بوجود آمده است (همان منبع، صفحه ۱۶).

مشخصه عمده "نیروی سوّم" در دوران ملکی و پس از آن، تعارض با غرب و شرق (به معنای کمونیزم) بود که حاصل این شکل‌گیری رویکرد ستیزگونه نسبت به غرب نشد. ملکی به لحاظ دیدگاه نقادانه نسبت به تحولات سیاسی جامعه ایرانی راه اصلی ساماندهی جریانات را شکل‌گیری نیروی سوّم دانسته است. او نیروی سوّم را متفاوت از نیروهای مدافع غرب و شوروی می‌داند. از نظر او این نیروها نقش اصلی در تحولات اجتماعی و فرهنگی ایران خواهند داشت.

۲- جلال آل احمد

در ارزیابی از اندیشه آل احمد تعابیر متعددی به کار برده شده است: ساده لوح، غرب ستیز، سیاست زده، توده ای، سطحی، روشنفکر سنتی، ضد غرب، بی آگاه نسبت به غرب و دنیای جدید، روایتگر ظاهر غرب، بی تفاوت نسبت به ماهیت غرب، دیندار، متعهد، منتقد اجتماعی، اندیشمند نوآور در عرصه نقد اندیشه، ... راستی کدام یک از تعابیر فوق در مورد آل احمد صادق است؟ به نظر می آید، در میان روشنفکران معاصر ایران دشمنی نسبت به آل احمد بسیار بیشتر می باشد. زیرا آل احمد بیش از اینکه به دفاع از عرصه جاری روشنفکری ایران پردازد، به نقد و اعتراض پرداخته است. در این صورت اعتراض نسبت به او و اندیشه اش پایانی ندارد.

آل احمد در طول زندگی محدودش (۱۳۴۸-۱۳۰۳) به سیاست پرداخت و به ساخت و ساز حاکم بر آن معترض گردید. به فعالیت حزبی پرداخت و سپس آنرا در جریان فعالیت علمی به عنوان کسب تجربه ای تا ماندن در آن می پنداشت و ماندن در آن و سیاسی شدن را گمراهی می دانست. به ادبیات و نقد پرداخت ولی همه آنها را دستمایه پرداختن به نقد اجتماعی و طراحی نظریه اجتماعی اش "غرب زدگی" ساخت. او رسیدن به این مرحله از رشد فکری را مدیون حضور در فعالیتهای سیاسی و درگیر شدن در دورانی می داند که امکان بی تفاوتی به هیچ انسانی را نمی دهد دورانی که امکان رویارویی با مسئله ای چون غرب را فراهم نموده است.

آل احمد تحت تأثیر عوامل و شرایط متعددی به طرح نظریه اش در عرصه روشنفکری و غرب زدگی پرداخته است: (۱) تأثیرپذیری از رویکردهای متفکران و روشنفکران زمان خود (خلیل ملکی و فرانتس فانون)، (۲) حضور و تأثیرپذیری از شرایط جدید جامعه ایران که درگیر استبداد پهلوی در عرصه فرهنگ و سیاست بود، (۳) تجلی شبهات عمده در حوزه مارکسیسم و نوسازی، (۴) تأثیرپذیری از شرایط بین المللی که با دو ویژگی قابل بیان می باشد: الف) شکل گیری نهضت های آزادیبخش در سطح منطقه از قبیل جنبش آزادیبخش الجزایر و ب) شکل گیری اندیشه چپ نو، (۵) آشنایی با روند نوگرایی اجتماعی و ادبی و فرهنگی در ایران.

آل احمد در پی حرکت جمalzاده، بزرگ علوی، هدایت و بسیاری از دیگر اندیشمندان قرار داشت و با شیوه و سبک ادبی اش که جایگزینی اثباتی برای شیوه و سبک مرده و دردآلود افرادی چون هدایت بود، توانست فضای فکری و فرهنگی نسبتاً مؤثر در صحنه عمل و نظر را فراهم نماید و محصول رویکرد او در طرح نظریه "بازگشت به خویش" در کتاب "غرب زدگی" تجلی یافت:

با عنوان "غرب زدگی" و کتاب نامداری که آل احمد در این باب نوشته بسیاری از ایرانیان آشنا

هستند. البته وضع‌کننده‌ی عنوان غربزدگی آل‌احمد نیست و کس دیگری این واژه را ساخته است و از دیدگاه دیگری، و آل‌احمد تعبیر خود را از آن ارائه داده است. صرف نظر از آنچه آل‌احمد در این باره گفته، "غربزدگی" را می‌توان عنوانی برای یک برخورد روشنفکرانه در دوران خاصی از تاریخ معاصر برای طرح مسائل اساسی جامعه‌ی ایرانی در روزگار کنونی بدانیم؛ برخوردی که دیدگاه‌ها و جنبه‌های گوناگون دارد و در پی آن است که راه حل بحران کنونی ما را نشان دهد. به عبارت امروزی، "غربزدگی" و گفت - و - گوهای پیرامون آن، گفتمان (discourse) دوران خاصی از تاریخ روشنفکری مدرن‌ماست. این زبان حال از سویی هم بیان آن سیتیزی ست که مارکسیسم-لنینیسم با "غرب" به عنوان دنیای امپریالیسم و سرمایه‌داری دارد و هم آن ناسیونالیسمی که در جستجوی هویت و "اصالت فرهنگی" ست و مخالف با هرگونه "نفوذ خارجی" و هم آن گرایش دینی‌ای که با غرب و "فساد فرهنگی" آن، در نتیجه، نفوذاش مخالف است و خواستار بازگشت به اصالت‌های خودی ست؛ و هم انواع ترکیب‌های اینها، یعنی ترکیب دید مارکسیست-لنینیستی با دیدهای ناسیونالیستی و مذهبی (مانند دیدگاه آل‌احمد و شریعتی) در مقابله با غرب و جهان آن (آشوری، ۱۳۷۶، صفحه ۴-۱۳۳).

تفسیر آل‌احمد تحت عنوان "غرب‌زدگی" بیان رابطه بین "مدرنیته" و "سنت" در ایران معاصر می‌باشد. او سعی دارد تا این رابطه و یا تزاخم را در سطح ملی و بین‌المللی مورد مذاقه و بررسی قرار دهد. کاتوزیان از اصطلاح "شبه مدرنیسم" به جای مدرنیسم استفاده نموده است. او معتقد است که تعارض بین سنت و شبه مدرنیسم در ایران وجود داشته و آل‌احمد نیز به عکس‌العمل در مقابل شبه مدرنیسم پرداخته است:

سالهای بسیاری گذشت تا واکنش علیه شبه مدرنیسم بتواند در اندیشه و عمل انسجام یابد. یکی از نخستین ثمرات این واکنش غربزدگی مرحوم جلال آل‌احمد است که در سال ۱۳۴۱ منتشر شد. بصیرت و شهود آل‌احمد - به ویژه برای زمانه خویش - تحسین‌انگیز است، اما بحثش با خطاهای واقعی و تاریخی، جافتادگی محدودیت‌های تحلیلی و سنسجیدگی تجربی آمیخته است که به آشفته‌گی مسأله می‌انجامد و تا اندازه‌ای نیز انجامیده است (کاتوزیان، ۱۳۷۷، صفحه ۱۵۰).

پیش فرض کاتوزیان در نقد و بررسی اندیشه آل‌احمد بیشتر در قبول مدرنیته به عنوان ضرورت دوران است. اشکال از نظر او بر خلاف نظر آل‌احمد در بد معرفی شدن مدرنیته نیست بلکه در وارد نشدن مدرنیته است. از نظر او مدرنیته آنگونه که در غرب وجود دارد در ایران

مطرح نیست. ببینید که چه کشفی و ابداعی کرده‌اند؟! واقعاً چرا مدرنیته ایران مثل و مانند مدرنیته مطرح در غرب نیست؟ چه اتفاق عجیبی افتاده است؟ شاید این نوع متفکران نمی‌دانند که امکان وقوع امری در دو مکان متفاوت به صورت واحد وجود ندارد. مگر می‌شود مدرنیته در ایران مانند مدرنیته در غرب باشد؟ اصلاً چرا می‌بایستی مدرنیته در ایران مانند مدرنیته در غرب باشد؟ آیا تصور ما این است که ایران مانند غرب است و یا اینکه ایران بخشی از غرب به لحاظ فرهنگی است. با این رویکرد است که تجلی مدرنیته در ایران می‌بایستی متفاوت از مدرنیته در هر جای دیگر باشد.

در اینکه "آیا آل‌احمد درک درستی از مسئله زمان خود داشته و یا اینکه تفسیر او از این مسئله درست و واقعی می‌باشد؟" تفاسیر متفاوتی وجود دارد که به بعضی از این دیدگاهها پرداخته می‌شود:

۱ - عده‌ای غرب‌زدگی را کتابی احساسی و عاطفی می‌دانند که در جهت درد و ناراحتی مؤلف در رویارویی با غرب است:

غرب‌زدگی محاکمه غرب است و به طور کلی‌تر بیداری و هوشیاری هویت‌های فرهنگی آل‌احمد با همه کسانی که علیه ظلم و امپریالیسم به پا خاسته‌اند در صف واحدی قرار دارد (کتابی و همکارش، ۱۳۷۰، صفحه ۱۴).

۲ - عده‌ای تفسیر او را نوعی دفاع از فرهنگ سنتی در مقابل با فرهنگ جدید غربی می‌دانند: اگر تجددخواهان اولیه، همانند ملکم، می‌خواستند اندیشه‌های ایرانی را غربی کنند، ملکی و روشنفکران دنباله‌رو او، درصدد برمی‌آیند اندیشه غربی را ایرانی کنند. اگر ملکم و امثال او برای جانداختن اصول تمدن غربی، عالماً و عامداً و از روی مصلحت آنها را با عبارات و الفاظ شرعی و اسلامی ارائه می‌نمودند، روشنفکرانی چون ملکی و آل‌احمد و دکتر شریعتی بعد از وی، با خلوص نیت اعتقاد داشتند که فرهنگ سنتی، با آخرین نظریه‌های سیاسی جدید سازگاری دارد (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷، صفحه ۳-۵۲).

با مراجعه به تفسیری که آل‌احمد از شکل‌گیری روشنفکری به دست داده است، می‌توان به نحوه و محتوای نقادی او از این مقوله پی برد. آل‌احمد ضمن اینکه مدرنیته را به طور کلی مورد نقادی قرار داده است، مؤلفه‌های آن را از قبیل تکنولوژی، مدرسه، روشنفکری، و اندیشه مورد بررسی قرار داده و تفسیرش را از این امر بازگو می‌نماید.

آل احمد به چهار زادگاه روشنفکری اشاره نموده است: زادگاه اشرافیت، روحانیت، طبقه جدید شهری و مالکان. به طور خاص او به نقادی زادگاه روشنفکری تحت عنوان روحانیت پرداخته است. از نظر او، روشنفکران حوزه روحانیت که به کتاب و سنت پرداخته‌اند، کمتر نوآوری دارند. در اینصورت برای بازگشت به سنت ضرورت بازبینی در این عرصه وجود دارد. به عبارت دیگر، آل احمد بازگشت به سنت و تاریخ را بدون بازبینی و تفسیر مجدد از آنها ممکن نمی‌داند. در اینصورت آنان که می‌گویند منظور آل احمد و شریعتی از بازگشت به فرهنگ سنتی بازگشت به سنت تفسیر نشده‌ای است که فقط در قدیم الایام وجود داشته است سنتی که از حیات و زندگی امروزی بدور است، نادرست است و حکایت از بغض و کینه مخالفان آنها نسبت به روشنفکری دینی این مرز و بوم می‌کند.

به نظر می‌آید آل احمد مدرنیته در ایران را قبل از ورود پایان یافته می‌داند. زیرا از نظر او مدرنیته قبل از ورود به ایران دارای بحران بوده است و در فرایند ورود و استقرار در ایران نیز دچار مجموعه بحرانهای عمده شده است. اساس شکل‌گیری بحران مدرنیته در ایران به تفسیر سیاسی و سطحی از آن در شرایط استبدادی و بواسطه مدیران و بوروکراتها تا در ایران برمی‌گردد تا تفسیر متفکران از آن. تفسیر سیاسی و ایدئولوژیک از مدرنیته راههای ورود مدرنیته بحران زاده به ایران بوده است تا بررسیهای علمی متعددی برای او فراهم نمود. او با درکی که از مدرنیته و عناصر آن داشت، سعی در طرح مدلی تلفیقی از سنت و مدرنیته با رویکرد دوگانه نسبت به هر دو داشت. از یک طرف، سعی نمود تا طرح مدرنیته در ایران را غیرکارا نشان دهد و از طرف دیگر به پالایش سنت پردازد.

تفسیر آل احمد از وضعیت ما حکایت از امکان ناپذیری ورود به مدرنیته به لحاظ شرایط ساختی و تاریخی دارد. نقرین زمین حکایت از جامعه‌ای است که به محض ورود تکنولوژی دچار مشکل می‌شود. این مشکلات از ماهیت تکنولوژی ناشی می‌شود تا نقائص جامعه سنتی. به عبارت دیگر، این مشکلات برای جامعه عارضی هستند تا ذاتی. از طرف دیگر، مدیر مدرسه او حکایت پروژه شروع نشده مدرنیته در عرصه فرهنگ و آموزش است که دچار بحران و نارسایی شده است.

غنی نژاد مدعی است که آل احمد درک درست و واقعی از فرهنگ و تمدن غربی نداشته است. زیرا او معتقد به توطئه در تحولات و تغییرات اجتماعی و سیاسی ایران می‌باشد: غفلت آل احمد، و یارانش نسبت به واقعیت تمدن غربی بسیار حیرت‌انگیز است و به جرأت می‌توان گفت که اندیشه وی نسبت به تجددطلبان اولیه، یک گام نه صد گام به پس است.

تجددطلبان اولیه این درک را داشتند که تمدن جدید در سایه تحوّل در اندیشه‌ها و ارزشها پدید آمده است، اما چون در مضمون این تحوّل دقت ننموده‌اند، استقرار تجدد در ایران را امر ساده‌ای پنداشتند و تحلیل‌هایشان در سطح ماند.

اما غفلت آل‌احمد و هم‌فکرانش مضاعف است، اینها نتایج تمدن جدید را علت پیدایش آن می‌پندارند، اینست که درکشان از ماهیت این تمدن بسیار ابتدایی‌تر و مغشوش‌تر از تجددطلبان اولیه است. نیروی سوّم و روشنفکران پیرو آن، این توهم را در کشور ما شایع کردند که گویا تمدن جدید (غربی) قابل تفکیک است به طوری که می‌توان اجزاء مفید و خوب آن را (مانند علم و تکنولوژی) انتخاب نمود و اجزاء نامناسب و بد آن (فرهنگ و ارزشها) را به کناری نهاد. اینها توجه نداشتند که تمدن صنعتی و علم و تکنولوژی آن، محصول تفکر جدیدی است که پیدایش علوم انسانی را ممکن ساخت و این علوم در واقع وجهه‌ای از آن است. ما از خود هیچگاه علوم انسانی نداشته‌ایم و نداریم، این علوم تنها در حوزه اندیشه جدید قابل تصوّرند (همان منبع، صفحه ۵۵).

عده‌ای بیان آل‌احمد در مورد غرب را سطحی و سست و دارای ابهام و تناقض دانسته‌اند:

به عبارت دیگر، "غربزدگی" نمونه اندیشه روشنفکرانه‌ای است که ادامه پروژه روشنفکری در غرب است و ناشی از نشت و نفوذ ایدئولوژی‌های مدرن به جهان غیر غربی، اما از جهت فکری نمی‌تواند به بنیاد فلسفی و نظری غرب برود. یعنی بر خلاف غزالی که به ریشه می‌رود و با بنیادی‌ترین مفاهیم و اساس جهان‌بینی فلسفی روبرو می‌شود، در این جا ریشه‌ها همه در مه و تاریکی قرار دارند. برای مثال، اینان نمی‌توانند به سراغ دکارت بروند و درکی از آن بنیاد اندیشگی ندارند که "سوژه" (subject) را بنیاد قرار می‌دهد و در واقع با اساس مدرنیته (modernite) بیگانه‌اند و از آن پرسش نمی‌توانند کرد، و خود در عمق ناآگاهانه از آن تأثیر پذیرفته‌اند، بلکه در مقام "روشنفکر متعهد" سراسر تأثیر ایدئولوژی‌های مدرن را باز می‌تابانند. به این ترتیب، این نحوه‌ی تفکری ست سترون و گرفتار دور باطل، زیرا در باطن چیزی را می‌خواهد که در ظاهر نفی می‌کند و بعکس. در نتیجه، به علت این ابهام و تاریکی اساسی در فکر راهی به پیش ندارد و روشنگر چیزی نیست، اگر در میدان شعار و جنگ سیاسی سلاحی مؤثر باشد. به عبارت دیگر، اندیشه‌ای سست بنیاد و از درون دچار تضاد که بر تضاد درونی خود چیره نمی‌تواند شد و به سطحی روشن آگاهی

نمی‌تواند آمد (آشوری، ۱۳۷۶، صفحه ۱۴۱-۱۴۰).

آل‌احمد و یارانش به نفی مدرنیته می‌پردازند، و سعی دارند تا تفسیر جدیدی از دین و سنت برای مقابله با مدرنیته ارائه دهند. دین و فرهنگ مورد نظرشان با آنچه در جامعه موجود می‌باشد بسیار متفاوت می‌باشد. از اینروست که عده‌ای تفسیر آنها را در چارچوب "بازگشت به خویش فرهنگی" بیان نموده‌اند. آنچه آل‌احمد و یارانش در این عرصه مطرح می‌کنند بازگشت امری وجودی است تا عدمی:

اما نظریه غربزدگی آل‌احمد و شریعتی و گروهی از این دست، که گاهی عنوان "روشنفکران مذهبی" می‌گیرند، بر پایه چنین تصویری از تاریخ نیست، بلکه اینان در طلب بازگشت به چیز از دست رفته‌ای هستند که گوهر آن، از نظر ایشان، بر اثر هجوم "غرب" پوشیده مانده و دچار تباهی شده است. به همین دلیل، "غربزدگی"، از این دیدگاه، یک مفهوم منفی‌ست و از یک حالت بیمارگونه در زندگانی و فرهنگ ما حکایت می‌کند... (همان منبع، صفحه ۱۳۵-۱۳۴).

داریوش شایگان بر خورد آل‌احمد را دچار نوعی بلاتکلیفی دانسته است:

آل‌احمد، از آغاز تا پایان کتاب، با خودش و با مقدمات مسأله‌ای که طرح می‌کرد، در وضعیت کج‌دار و مریز بود. مسأله‌ای را پیش می‌کشید اما همه روزنه‌هایی را که ممکن بود به راه حلی گشوده شوند می‌بست. این به عبارتی وضعیت ذهنی اکثر روشنفکران بود که نمی‌توانستند طلسم دیوهای بغض و کینه را بشکنند و سد و ترمزها را از تفکرشان بردارند (شایگان، ۱۳۷۶، صفحه ۷۶).

با توجه به کتاب غربزدگی، خدمت و خیانت روشنفکران، مدیر مدرسه، ارزیابی شتابزده و بسیاری از قصه‌ها و تحقیقات اجتماعی آل‌احمد، این اصل بدست می‌آید که مسئله عمده او بیان برخوردی است که مدرنیته با سنت‌های اجتماعی و فرهنگی ایجاد نموده است. آل‌احمد نحوه دریافت مسئله زمانش را روایت می‌نماید:

و همین جوربها بود که آن جوانک مذهبی از خانواده گریخته و از بلبشوی ناشی از جنگ و آن سیاست بازیها سرسالم بدر برده متوجه تضاد اصلی بنیادهای سنتی اجتماعی ایرانیه‌اشد با آنچه به اسم تحوّل و ترقی - و در واقع به صورت دنباله روی سیاسی و اقتصادی از فرنگ و آمریکا - دارد مملکت را به سمت مستعمره بودن می‌برد و بدلش می‌کند به مصرف کننده تنهای کمپانی‌ها و چه

بی اراده هم. و هم اینها بود که شد محرک "غرب زدگی" - سال ۱۳۴۱ - که پیش از آن در "سه مقاله دیگر" تمرینش را کرده بودم. "مدیر مدرسه" را پیش از اینها چاپ کرده بودم - ۱۳۲۷ - حاصل اندیشه های خصوصی و برداشتهای سریع عاطفی از حوزه بسیار کوچک اما بسیار مؤثر فرهنگ و مدرسه. اما با اشارات صریح به اوضاع کلی زمانه و همین نوع مسایل استقلال شکن (آل احمد، ۱۳۴۳، صفحه ۵۲).

او از توجّه به تعارض فوق است که سعی به بیان و تبیین ریشه های غرب زدگی زده است. از نظر او غرب زدگی در بدو امر در اثر دستیابی ما به ماشین حاصل شده است که این امر ریشه در عدم دسترسی ما در مقدمات ماشین از قبیل علوم جدید و تکنولوژی دارد. آل احمد غرب زدگی را عمیق تر از این می داند زیرا او معتقد است: "غرب زدگی مشخصه دورانی از تاریخ ما است که به جبر بازار و اقتصاد و رفت و آمد نفت ناچار از خریدن و مصرف کردن ماشینیم" (همان منبع، صفحه ۵۲) با این توضیحات است که آل احمد به طرح سؤال زیر که محور تحلیل اوست می پردازد:

این دوران چگونه پیش آمد؟ چه شد که در انصراف کامل ما از تحوّل و تکامل ماشین - دیگران ساختند و پرداختند و آمدند و رسیدند و ما وقتی بیدار شدیم که هر دکل نفت میخی بود در این حوالی فرو رفته؟ چه شد که ما غرب زده شدیم؟ (آل احمد، ۱۳۷۵، صفحه ۳۵).

با توجّه به توضیحات آل احمد در مورد غرب زدگی دو نکته اساسی بدست می آید: ۱ - منظور آل احمد از غرب زدگی صرفاً ماشین نیست بلکه منظور او به نظام اجتماعی و اقتصادی که زمینه مساعد در علم، تکنولوژی و ماشین را فراهم می نماید، است ۲ - مسئله او بیان چگونگی غرب زدگی ما است. با این رویکرد است که می توان مدعی شد که هنر آل احمد پیشگامی او در فهم روند غرب زدگی بجای توسعه است. او در مقابل کسانی که با دیدی خوش بینانه به غرب نگاه می کنند، حوزه نقد و بررسی نسبت به غرب را فراهم نموده است.

۳ - شریعتی و مطهری

این دو متفکر بعد از مباحثی که افرادی چون آل احمد مطرح نمودند، به بحث درباره مفاهیم اصلی مدرنیته از قبیل انسان و جامعه مدرن، تکنولوژی، علم، ابزارهای فرهنگی، ایدئولوژیهای موجود، آینده، تفسیر از گذشته، خدا و انسان و ... پرداخته اند. به لحاظ اینکه ایندو متفکر از

منظر اسلامی به مبانی و اصول مدرنیته پرداخته‌اند، زمینه لازم در نقادی مدرنیته و طراحی نظام جدید فکری تحت عنوان "ایدئولوژی" و "جهان بینی اسلامی" را فراهم نمودند. هر یک از این دو متفکر ضمن اینکه به نقادی مارکسیسم و ماتریالیسم و دیگر دیدگاه‌های فلسفی و اجتماعی در غرب پرداخته‌اند به ایدئولوژی جایگزین تحت عنوان "اسلام انقلابی" پرداخته‌اند. با این تلقی از این دو متفکر است که تلقی ایدئولوژیک از اسلام و مدرنیته مورد توجه می‌باشد.

مع هذا، ایندو متفکر از حیث نحوه برخورد به مبانی مدرنیته و اسلام و ایدئولوژی جایگزین مدرنیته با یکدیگر تفاوت دارند. شریعتی ضمن اینکه تفسیری ایدئولوژیک ارائه داده ولی بیشتر بر عناصر تاریخی اجتماعی تأکید نموده است، در حالیکه مطهری بر مبانی فلسفی و عقلانی مدرنیته و اسلام توجه نموده است. شریعتی مباحث اجتماعی و تاریخی اسلام را به کارگرفت تا با مباحث اجتماعی و تاریخی مدرنیته درگیر شود در حالیکه مطهری مبانی و اصول عقلانی اسلام را مورد تأکید قرار داد تا با مبانی و اصول عقلانی مدرنیته رویارویی کند.^(۱)

بهرتر است روایت میشل فوکو در مورد شریعتی در این واخوانی فرهنگی بیان شود:

شریعتی که از محیطی مذهبی برخاسته بود در دوران تحصیل در اروپا با مسئولان انقلاب الجزایر، با جنبش‌های مختلف چپ مسیحی، با جریان سوسیالیسم غیر مارکسیستی (وی در سر درس گروویچ حاضر شده بود) تماس پیدا کرد. او هم با آثار فانون آشنایی داشت و هم با کار ماسینیون. شریعتی به مشهد بازگشت و در آنجا آموزش می‌داد که معنی واقعی تشیع را نه در مذهبی که از قرن یازدهم هجری رسمیت یافته بلکه در درس و عدالت و مساوات اجتماعی که از امام اول می‌توان گرفت باید سراغ کرد. "بخت" با او یار بود و در اثر تعقیب رژیم ناچار شد به تهران برود و در آنجا بیرون از دانشگاه، در سالی که در کنار مسجدی برای او فراهم کرده بودند (حسینیه ارشاد) به سخنرانی بپردازد. وی مخاطبان خاصی پیدا کرد و چیزی نگذشت که شمارشان به هزاران تن رسید: دانش آموز، ملا، روشنفکر، بازاریان خرده‌پا، و مسافران شهرستانی (فوکو، ۱۳۷۷، صفحه ۴۰).

۱- البته بعضی از نویسندگان سعی نموده تا به جای بیان تفاوت‌های نظری و روشی دو دیدگاه شریعتی و مطهری برای دستیابی به گام جدید در حوزه اندیشه و فکر، تعارضات را توضیح داده‌اند. رسول جعفریان در کتاب نزاع سنت و تجدد به توضیح نقدها و ایرادات استاد مطهری نسبت به اندیشه شریعتی پرداخته است. او شریعتی را به عنوان نمونه اندیشمند نوگرایی غرب‌گرا و مطهری را متفکر دینی قلمداد نموده است.

از منظر بعضی از منتقدان شریعتی، او یکی از سردمداران جریان غرب‌ستیزی در ایران است. زیباکلام برای اثبات این ادعا به چندین مورد اشاره نموده است که در ادامه بازگو می‌شوند:

در مقابل روشنفکران "غرب‌ستیز" که شریعتی از آنان تجلیل می‌کند، او چشم دیدن روشنفکران و جریانات "غرب‌گرا" را ندارد؛ او به ملک‌خان (به همراه دیگر روشنفکران غرب‌گرای عصر مشروطه) می‌تازد که چرا در پی ایجاد نمادها و بنیانهای غربی در ایران بوده‌اند و در مقابل از سید جمال‌الدین اسدآبادی تجلیل می‌کند که با تأسیس بانک در ایران مخالفت کرده است. و بالاخره، شریعتی باور عموم دیگر جریانات "غرب‌ستیز" را نیز دارا می‌باشد؛ اینکه فرهنگ و تمدن غرب به آخر خط رسیده و راه انحطاط را می‌پیماید. برخلاف تحلیلی که در آن تلاش شده بود تا شریعتی را در ورای "غرب‌ستیز" رایج نشان دهد، به سختی می‌توان چنین جایگاهی برای شریعتی در نظر گرفت. او نه تنها فراتر از "غرب‌ستیزی" حاکم بر زمانه‌اش نرفت بلکه مجموعه‌ای از باورهای سیاسی ایدئولوژیک تند، شعارزده و مشحون از "فرضیه‌های توطئه" را در قالب غرب و غرب‌شناسی به مخاطبین عرضه داشت. اگر مبنای غرب‌ستیزی چپ اقتصاد بود، شریعتی به این مینا عنصر دیگری تحت عنوان فرهنگ و تمدن نیز اضافه نمود (زیباکلام، ۱۳۷۶، صفحه ۱۳۴).

در مجموع عکس‌العمل ایجاد شده در مقابل جریان نوسازی در این دوره در چندین صورت تبلور یافت. (۱) گروهی همچنان به دفاع از جریان مدرنیته پرداخته و مسائل و مشکلات ایجاد شده را بخشی از فرایند مدرنیته در ایران نامیدند. (۲) گروهی که بدون ارائه تفسیر نظری به عنوان "کارمندان و مستخدمان توسعه در ایران" به اهمیت و ضرورت ادامه این فرایند تأکید نمودند. (۳) گروه سوم به تعارض بین بینش و دانش غرب با شرق برآمدند. ملکی، آل‌احمد و بسیاری از منتقدان نوسازی در دفاع از سنتهای اجتماعی برخوردارند. (۴) گروهی نیز نوسازی با شرایط موجود را به منزله وابستگی به جهان غرب دانسته و با تأکید بر "جهان‌سومگرایی" به نقد غرب پرداختند. گروه سوم و چهارم در چندین مسئله و موضوع موافقت داشتند. رابطه با غرب را زمینه‌وابستگی دانسته و از طرف دیگر مدعی از دست‌دادن هویت فرهنگی و دینی در فرایند نوسازی بودند. از اینرو عده‌ای از آنها سعی نمودند تا بنیانهای هویت ایرانی (دینی و ملی) را بازشناسی کنند.

مرحله پنجم: مرحله نقد و طرح جایگزین

در این مرحله آنچه نقادی دو دیدگاه نوسازی و مارکسیستی مورد توجه جدی تر قرار گرفت. عبارت بود از: ضعف‌های درونی این نظریه‌ها، تجربیات توسعه‌ای کشورهای که این دو نظریه را به کار برده بودند، تجربه روشنفکران جهانی و روشنفکری در ایران، تلقیهای جدید نظری در توسعه خصوصاً در کشورهای آمریکای لاتین، و شرایط جدید جوامع نقادی دو دیدگاه زمینه شکل‌گیری رویکردی جدید شد.

این نوع رویکرد نسبت به توسعه در میان روشنفکران ایرانی بیشتر متأثر از تلقی روشنفکران آمریکای لاتین نسبت به توسعه بود. زیرا در آخرین سال‌های دهه ۱۹۴۰ گروهی از اقتصاددانان آمریکای لاتین که برای کمیسیون اقتصادی سازمان ملل در ارتباط با امریکای لاتین کار می‌کردند، در پی تجربیات حاصله، به نقادی نظریات توسعه‌ای مطرح شده (به طور عام) و نیز نقادی روند تجارت بین‌المللی و اثرات ساختاری رابطه غرب بر ساخت جوامع جهان سوم (به طور خاص) پرداختند و مدعی شدند که رابطه بین غرب و جهان سوم به جای آنکه موجب دستیابی به توسعه شده باشد، به افزایش فاصله میان مرکز و کشورهای حاشیه‌ای منجر شده است. بر این اساس انتقادات از نظریات مطرح توسعه‌ای به صورت نقد نوسازی و مارکسیسم کلاسیک در دهه ۴۰ و ۵۰ قرن بیستم در امریکای لاتین همچنان ادامه یافت تا این که به شروع مرحله جدیدی در چارچوب نظریات توسعه منجر شد.

در این دوران در ایران گروه جدید روشنفکران با ترکیب فکری، مذهبی و سیاسی که متأثر از شرایط جدید روشنفکری بین‌المللی و شرایط داخلی بودند، پا به عرصه وجود گذاشتند و تلقیهای جدیدی از توسعه و توسعه‌نیافتگی ارائه دادند.

حوادثی چون نقادی رویکردهای توسعه (نوسازی و مارکسیسم)، رشد راستگرایی و اقتصاد بازار، فقدان مشروعیت در نظام شوروی، اهمیت کالاهای فرهنگی، بحران در ایدئولوژیهای انقلابی و در نهایت انقلاب اسلامی در ایران ضرورت تجدید نظر در ساختار نوسازی و نظریات مربوط را به مورد توجه قرار گرفت. در مقایسه با دورانهای پیشین که روشنفکران بیشتر ارزیابی ایدئولوژیک داشتند، بیشتر بر اساس یافته علمی به بررسی مسائل توسعه پرداخته‌اند. اکثریت افراد این دوره هدف از توسعه را بهبود وضعیت اقتصادی اجتماعی تلقی می‌کردند تا بهبود وضعیت فکری جامعه. افراد بسیاری در این دوران به بحث در مسائل توسعه با گرایشهای متعدد علمی (سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناختی، ایدئولوژیک و ...)

پرداخته‌اند.

این مرحله در ایران را می‌توان مرحله‌ای با دو صفت نام‌گذاری نمود: (۱) مرحله نقد علمی و طرح جایگزین و (۲) مرحله هویت یابی (هویت اسلامی و هویت ملی). این مرحله مصادف با سالهای پایانی دهه ۱۳۵۰ و دهه ۱۳۶۰ است. این دو گرایش در این مرحله در آثار بسیاری از دانشمندان و روشنفکران (دینی و ملی) قابل رؤیت است که در ادامه به بیان هریک می‌پردازیم:

۱- دانشمندان سعی دارند تا از تجربیات توسعه‌ای گذشته درس آموخته و با نقادی علمی و نظری و تجربی جایگاه مناسبی برای رویکرد توسعه‌ای بیابند. حوزه اصلی این نوع گفتمان در جامعه‌شناسی قابل شناسایی است. در نقادی جامعه‌شناسی با تسلط نظریه نوسازی در ایران دو نوع نقد وجود داشت. نوع اول معطوف به اشکالات نظری و روشی موجود در عرصه جامعه‌شناسی توسعه در خارج و داخل کشور بود. اشکالات نوع دوم معطوف به تجربیات توسعه‌ای در ایران در دو دهه گذشته بود. در ادامه به هریک بطور مستقل می‌پردازیم:

(۱) اشکالات نظری و روشی مطرح در جامعه‌شناسی توسعه. بسیاری از جامعه‌شناسان توسعه‌ای به اشکالات مفهومی، روشی، نظری این حوزه در جهان اشاره نموده‌اند:

نقص اساسی بسیاری از نوشته‌ها در مورد جهان سوم، تعمیم بیش از اندازه آنهاست. بسیاری از تحلیل‌گران به طور تلویحی معتقدند که می‌توان یک الگو از جامعه توسعه نیافته و مسائل آن ارائه داد؛ گویی که توسعه نیافتگی وضعیتی منحصر به فرد است، و تمام صور تجربی آن صرفاً انواع یک نوع آرمانی هستند. دو انتقاد بر این رویه وارد است. اول آنکه جامعه‌های توسعه نیافته معاصر، آن چنان گوناگونند که توصیف همه آنها بر حسب یک الگوی واحد ممکن نیست. مؤید این اعتراض، ایجاد الگوهای متعددی است که هر جامعه‌ای به هر حال بر نوع آرمانی یکی از الگوها منطبق است. واقعاً می‌توان این سؤال منطقی را مطرح کرد که با وجود تفاوت‌های فوق‌العاده زیاد کشورهای توسعه نیافته، چه نیازی به طرح یک "جهان سوم" واحد است؟

انتقاد دوم از نوع دیگری است. این فرضیه که می‌توان یک الگو از جامعه توسعه نیافته را انتخاب کرد و سپس به تحلیل فرایندهای اجتماعی پرداخت، فرضیه‌ای غیر تاریخی است. غیر تاریخی است از آن جهت که دو نکته را کم اهمیت تلقی می‌کند. چنین الگویی، از یک سو زمینه متغیر بین‌المللی را که توسعه در آن صورت می‌پذیرد، کم اهمیت می‌داند. ...

از سوی دیگر، بیشتر الگوهای جامعه‌های توسعه نیافته میزان تأثیر ساختار اقتصادی در حال تغییر را در به وجود آوردن تغییرات ساختاری کیفی در ساختار

طبقاتی، و به وجود آوردن الگوهای متغیر طبقاتی - که بر سیاست و دولت تأثیر می‌گذارد - کم اهمیت تلقی می‌کنند. صور و تاریخ ساختارهای طبقاتی جامعه‌های توسعه نیافته تفاوت‌های زیادی با یکدیگر دارد و بخش اصلی هر تبیینی را شکل می‌دهد.

عدم توجه بسیاری از آثار جامعه شناسی توسعه به دو انتقاد مذکور موجب شده است که احکام نظری جهانشمول منابع و مآخذ جامعه شناسی توسعه پر از احکامی از این گونه است که مثلاً "ارتش یک نیروی نوسازی است"، "ورود سرمایه‌داری تسریع کننده شورش دهقانی است"، "دولتها در جهان سوّم بناپارتی است"، "امپریالیسم مانع توسعه اقتصادی است"، و جز اینها (بروف، ۱۳۷۶، صفحه ۳-۱).

عده‌ای از اندیشمندان حوزه توسعه (بیشتر اقتصاددان تا جامعه شناس) تلاش نموده‌اند تا در بررسی مسائل مربوط به توسعه از چارچوب خاصی بهره گیرند. ولی به نظر می‌آید گامی فراتر از وضعیت موجود در جهان نگذاشته و بیشتر در بکارگیری نظریات موجود خصوصاً با پیش فرضهای نظریه نوسازی برای تبیین توسعه نیافتگی تلاش نموده‌اند:

کتاب حاضر (مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران) علی‌رغم تمامی کمبودهای آن کوشیده است تا یک چهارچوب مستقل فکری برای درک و فهم مسائل کشور را به ویژه در مقدمه بلند آن فراهم آورد و شاید این نکته، مشوق اصلی علاقمندان به تهیه این کتاب بوده است (عظیمی، ۱۳۷۱، صفحه ۷).

تأکید بر محوریت تفکر نوسازی در برنامه ریزی نیز وجود داشت:

ایران نیز مانند اکثر کشورهای در حال توسعه در دهه‌های اخیر، بدون آنکه صریحاً اعلام کند برنامه‌های توسعه اقتصادی خود را براساس نظریه مدرنیزاسیون بنا نهاد و رشد اقتصادی هدف قرار گرفت. یعنی یک حرکت کمی که نتیجه‌اش بالا رفتن درآمد ملی بود به این امید که تحوّل کیفی جامعه بی‌آمد آن خواهد بود. ولی همواره چنین نشد و این امر موجب عدم تساوی غیرقابل قبول میان درآمدها گردید. تکنوکرات‌های برنامه‌ریز "بعد فرهنگی" توسعه را از یاد بردند و تب توسعه‌گرایی که به اکثریت کشورهای جهان سوّم سرایت کرده بود به مرحله بحرانی رسید (بهنام، ۱۳۷۵، صفحه ۱۳۸).

نوسازی برای ایران دربردارنده نتایجی بود:

نوسازی ایران در دهه‌های اخیر با پیروی از نظریه "نظریه مدرنیزاسیون" در "وضع غیر استعماری وابسته" بصورت آمرانه توسط "دولت" و "نخبگان" انجام گرفت (همان منبع، صفحه ۱۳۵).

آنچه از دانش توسعه برای جامعه ایرانی به ارمغان رسیده است، توضیح ریشه‌ها و زمینه‌های توسعه نیافتگی تا ارائه مدل در روند بازسازی و یا گامی به جلو با الگوی روشن از مؤلفه‌های اقتصادی اجتماعی بومی می‌باشد. هرچند که ارائه الگوی توسعه بر تبیین واقعی از توسعه نیافتگی است، ولی به نظر می‌آید بیشتر تلاش‌ها برای نشان دادن روندها و زمینه‌های توسعه نیافتگی شد. با مراجعه به آراء و نظریات متفکران توسعه‌ای در غرب دیده می‌شود که کمترین بحث در تبیین عقب ماندگی است در حالیکه بیشترین سهم در بیان راههای دستیابی به توسعه می‌باشد. به عنوان نمونه، عظیمی با ارائه مدلی (با تأکید بر نقش جمعیت و نیازهای اساسی تداوم حیات و نیازهای اولیه تداوم حیات و چگونگی تأمین این نیازها) سعی در تبیین عقب ماندگی ایران دارد (عظیمی، ۱۳۷۱، صفحه ۱۹).

(۲) اشکالات تجربی توسعه در ایران. طرح اصلاحات ارضی شاه تحت عنوان انقلاب سفید مورد ارزیابی سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی قرار گرفت. بسیاری از علمای علوم اجتماعی در این دوران به عرصه گفتگوی توسعه‌ای وارد گردیدند و در کنار برنامه‌ریزان و روزنامه نگاران به بررسی مسائل توسعه در ایران پرداختند. بیشتر این افراد به این نکته واقف شدند که توسعه آمرانه نتوانسته است موجب تحوّل در ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه شده و صرفاً مبلغ و مدافع لایه‌های بیرونی نوسازی آن هم در شهرها و به نفع طبقه بالای جامعه بوده است.

۲ - نقادی نوسازی زمینه "هویت یابی": در این رویکرد با تلاشهای گروههای بسیاری از روشنفکران (مذهبی و ملی و چپ) روبرو هستیم. متفکران مذهبی (از قبیل جلال آل احمد، علی شریعتی و مرتضی مطهری) در عرصه توسعه فرهنگی با طرح مسئله تعارض سنت و مدرنیسم، به نفی از خود بیگانگی اجتماعی فرهنگی و بازگشت به خویش تأکید نموده‌اند. زیرا مدعی بوده‌اند که غرب (در هر صورت آن، اعم از مارکسیسم و سرمایه‌داری و حتی دیدگاههای دیگر آن) موجب وابستگی و دور شدن از فرهنگ خودی می‌شود. روشنفکران ملی با طرح

تعارض منافع سرمایه‌داری جهانی با سرمایه‌داری ملی (بورژوازی ملی) نیز به بحث هویت ایرانی و ملی توجه نموده‌اند. روشنفکران چپ با طرح تعارض منافع زحمتکشان با منافع سرمایه‌داری جهانی وارد گفتگوی توسعه‌ای در سطح بین‌المللی گردیدند.

در این مرحله اساس در نقادی غرب (مارکسیسم و سرمایه‌داری) و توسعه بر اساس محوریت غرب و سرمایه‌داری از طرف گروه‌های مذهبی و غیر مذهبی می‌باشد. با وجود اینکه افرادی چون شریعتی و مطهری بطور مستقیم از توسعه بحث بمیان نیاورده‌اند، ولی هردوی این متفکر به بررسی روند تغییرات و تحولات جامعه ایران (از منظر تاریخی و ایدئولوژیک) پرداخته‌اند. مفاهیمی چون "تغییرات اجتماعی" "تکامل اجتماعی" "انقلاب اجتماعی" را بیشتر از مفهوم و مسائلی چون توسعه مورد توجه قرار داده‌اند. بررسی اینگونه‌ای ایندو متفکر در مورد مسائل ایران بیشتر به منظر ایدئولوژیک آنها برمی‌گردد. با بازخوانی آراء و نظریات ایندو متفکر می‌توان اندیشه آنها را در حوزه توسعه تحت عنوان توسعه فرهنگی و دینی تا توسعه اقتصادی و سیاسی مطرح نمود. روشنفکران غیرمذهبی نیز به بررسی مسائل مطرح پرداخته‌اند. همانطور که اشاره شد، رویکرد غالب مدافعان و مخالفان توسعه در ایران در این مقطع بیان میزان و امکان انطباق‌پذیری و یا عدم انطباق‌پذیری نظریه‌های توسعه با شرایط ایران بوده‌است. کمتر کسی در این دوران سعی نموده تا اثرات اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی توسعه در ایران را پس از انجام مطالعات تجربی دقیق بطور نظری و سازمان یافته بازگو نماید. در این بررسی ضرورت دارد تا به وضعیت و نقش مؤلفه‌هایی همچون نیروی انسانی، دولت، مذهب، اخلاق، فرهنگ، رهبران سنتی، سرمایه‌گذاری خارجی، روابط بین‌الملل، تحولات اجتماعی سطح کلان و خرد، مسائل روستایی و شهری و مانند اینها توجه شود. از طرف دیگر پاسخ‌دادن به بسیاری از سؤالات زیر می‌توانست مورد توجه قرار گیرد: نقش نیروهای انسانی در روند توسعه چگونه بوده است؟ تغییرات ایجاد شده در ساختار نیروی انسانی و اشتغال در ایران چگونه بوده است؟ آیا وضعیت اقتصادی اقشار محروم جامعه در فرآیند توسعه تغییر نموده است؟ آیا وضعیت دولت حرکت از ساختار سنتی به مدرن می‌باشد؟ چه پیوندهای جدیدی بین حوزه مذهب، سیاست، اقتصاد، و اخلاق و فرهنگ ایجاد شده است؟ آیا شرایط ایران در روند توسعه بسوی استقلال، وابستگی، و یا استقلال وابسته می‌باشد؟ آیا می‌توان از ایران جدید پس از درگیر شدن در فرآیند توسعه یاد نمود یا اینکه ایران هنوز ساختار سنتی دارد؟ (فوران، ۱۳۷۷، صفحه ۲۴).

فصل چهارم

رویکردهای توسعه‌ای در ایران

مقدمه

جامعه ایران در سده اخیر بطور آشکار و پنهان دارای برنامه‌های توسعه بوده است. از این‌رو، برنامه‌ریزان توسعه و همچنین ناقدان برنامه‌های توسعه در گروه‌های فکری و اجتماعی متعددی شکل گرفته‌اند. از طرف دیگر، تعداد بسیاری کتاب و مقاله در این زمینه به زبان فارسی وجود دارد، که بسیاری از آنها برگردان از زبانهای انگلیسی و فرانسه می‌باشد. نمی‌توان از نقش بسیاری از مجلات و نشریات به زبان فارسی که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم در پی بیان اهداف توسعه بوده‌اند، غافل شد. در سه دهه اخیر ادبیات بسیار مناسبی در مورد توسعه در نشریات و مجلات و حتی در رادیو و تلویزیون تولید شده است. از مطالعه مجلاتی که در ایران هدف اصلی خود را کندوکاو در امور توسعه قرار داده‌اند می‌توان از حساسیت جامعه روشنفکری در این زمینه اطلاع یافت: کیهان فرهنگی، کیان، ایران فردا، فرهنگ و توسعه، برنامه توسعه، کتاب توسعه، برنامه و بودجه، نامه علوم اجتماعی، نامه فرهنگ. اینها مجلات و نشریاتی هستند که بطور مستقیم و غیر مستقیم به بحث توسعه در ایران پرداخته‌اند و تا حدودی سازندگان بحث توسعه در ایران هستند. بسیاری از روزنامه‌های ملی و محلی نیز در اشاعه اندیشه توسعه در ایران معاصر مؤثر بوده‌اند. روزنامه‌های راستگرا و چپگرا، روزنامه‌های صبح و عصر و روزنامه‌های مدافع و مخالف نوسازی و اصلاحات هر یک به شیوه و اندازه‌ای در اصلی کردن مباحث توسعه مؤثر بوده‌اند. بسیاری مباحث توسعه که در اصل می‌بایستی در دانشگاهها و در میان برنامه‌ریزان توسعه‌ای (به واسطه کارشناسان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور) مطرح و نهایی می‌شد، از طرف روزنامه‌نگاران مورد چالش قرار گرفته است. به عنوان نمونه، بحث از تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی و بالعکس در ایران بیشتر به واسطه روزنامه‌نگاران مطرح شده و بسیاری از جوانب مسئله مورد بازشناسی قرار گرفته است. روزنامه‌های رسالت، جمهوری اسلامی، کیهان به لحاظ سیاسی به عنوان اصلی‌ترین

روزنامه‌های راستگرا و مدافع وضع موجود و به لحاظ دینی رادیکال در مقابل روزنامه سلام و روزنامه‌های مشهور به دوّم خرداد و روزنامه‌های میانه‌رو همچون روزنامه‌های همشهری و ایران سازندگان اصلی بحث توسعه در ایران دهه ۱۳۷۰ می‌باشند.

سه رویکرد توسعه‌ای در ایران

از بدو امر تاکنون در ایران در مورد توسعه دیدگاه‌های متفاوتی وجود داشته است. از عمده ترین این دیدگاهها می‌توان به دیدگاه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، انسانی، و فنی اشاره نمود. با وجود اینکه ظاهراً می‌بایستی بیشتر اقتصاددانان به توسعه اقتصادی توجه کنند تا دیگر برداشت‌های توسعه‌ای و جامعه شناسان به توسعه اجتماعی و علمای سیاسی به توسعه سیاسی و اندیشمندان نوگرای مذهبی به توسعه فرهنگی و انسانی تأکید کنند، ولی تمایز حرفه‌ای و تخصصی بین حوزه‌های توسعه‌ای در ایران دارای وضوح و روشنی کافی نیست. زیرا بعضی از اقتصاددانان بیش از اینکه به توسعه اقتصادی تأکید نمایند به توسعه فرهنگی اجتماعی و دیگران به توسعه فرهنگی انسانی توجه دارند. بدین لحاظ به نظر می‌آید نمی‌توان از دیدگاه رشته‌های علمی به تمایز بین دیدگاه‌های توسعه‌ای پرداخت. بلکه بایستی از درون گفتمان توسعه‌ای ایران به تفکیک و طبقه‌بندی پرداخت.

قبل از اینکه در مورد دیدگاه‌های مطرح بین متفکران توسعه پردازیم، لازم است تا در بدو امر سوالات و مسائلی که در توسعه مطرح شده‌اند مورد بررسی قرار دهیم. در یک نگاه اجمالی اولین سئوالی که بین اصحاب توسعه در ایران معاصر بر اساس تجربه توسعه در دهه‌های اخیر مطرح بوده است این است که: آیا در ایران توسعه همه جانبه امکان پذیر است؟ از این حیث تلاش‌های بسیاری در بیان امکان‌پذیری توسعه همه جانبه و یا عدم امکان‌پذیری آن صورت گرفته است. اصحاب توسعه در این سطح به سه گروه تقسیم شده‌اند:

۱ - مدافعان علمی توسعه

گروه اول کسانی‌اند که قائل به امکان‌پذیری توسعه در ایران بوده‌اند. در این دوران می‌بایستی به نقش و اهمیت کتب و افراد و سازمانهایی که در ایجاد گفتمان جدید توسعه‌ای در ایران نقش اصلی تری داشته‌اند، اشاره نمود. به لحاظ تأکیدی که اکثریت افراد این گروه در تحقق توسعه علمی داشته‌اند و آنرا ضروری و اجتناب ناپذیر دانسته‌اند، می‌توان آنها را "مدافعان علمی توسعه" در ایران نامید.

محوری‌ترین مسئله مورد توافق این گروه از مدافعان توسعه، تأکید بر پذیرش راه و روشی است که کشورهای توسعه یافته در طول چندین دهه گذشته پیموده‌اند، می‌باشد. مدلی اصلی توسعه، در این دیدگاه، بر مبنای حرکت از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن. زیرا مدعیان گرایش علمی توسعه در ایران معتقدند که جامعه ایران، جامعه‌ای سنتی است و برای رسیدن بهتر راهی جز مدرن شدن ندارد. در اینصورت تمام تلاشها بایستی در انتقال جامعه از مرحله سنتی به مدرن باشد.

شاید فعالیتهای زیر تا حدودی بازگوکننده تلقی و عمل مدافعان این دیدگاه در نوسازی باشد: این گروه (۱) بازگوکنندگان آراء و نظریات از غرب هستند، (۲) اعتقاد اندکی به انطباق و سازگاری آرا با وضعیت مشخص ایران دارند. (۳) کمترین گرایش به نقد مبانی توسعه را از خود نشان داده‌اند.

در میان این گروه از مدافعان توسعه با رویکردهای کاملاً متمایز روبرو هستیم. اکثریت آنها متأثر از نظریه توسعه اقتصادی آدام اسمیت و دیگر متفکران کلاسیک توسعه هستند و عده‌ای به متفکران دیدگاه نوسازی متأخرتر، از قبیل روستو و متفکران بعد از او تاسی می‌جویند. در میان عمده‌ترین افراد این گروه می‌توان به عظیمی، سریع‌القلم، حجاریان، و غنی‌نژاد با رویکردی راست‌گرایانه اشاره نمود. این افراد با وجود اینکه با رویکرد علمی توسعه مشترک می‌باشند، ولی در تعریفی که از جامعه ایران ارائه می‌دهند و راهی که برای دستیابی به وضعیت بهتر (مدرن) ارائه می‌دهند، با یکدیگر متفاوت می‌باشند.

به نظر می‌آید تلقی بیشتر این افراد از توسعه بیش از اینکه معطوف به مسائل ایجاد شده در گفتمان توسعه‌ای دوران حاضر باشد، بیشتر متوجه نوعی بازگشت به توسعه کلاسیک است. فی‌المثل گفته عظیمی در زمینه توسعه ایران قابل توجه می‌باشد:

به نظر من، ما باید واقعاً به تمدن صنعتی بیشتر فکر کنیم تا به شرق و غرب. دیگر رویارویی با غرب اصلاً مطرح نیست و این مفهوم به دوره‌ای تعلق دارد که باید از آن بگذریم. ما باید قانونمندیها را دریابیم و بر اساس شرایط، روشهای سروسامان دادن به تمدن خودمان را پیدا کنیم. ما زمانی می‌توانیم خود اتکا شویم که "الگوی توسعه خودمان" را طرّاحی نماییم. ما به عنوان اندیشمند و سیاستمدار باید الگوی ورود فعالانه به تمدن صنعتی را بیابیم. زمانی می‌توانیم خود اتکا باشیم که برخورد علمی را به درون جامعه برده و به اصالت انسانهای خودمان اهمیت بدهیم. خود اتکایی زمانی امکانپذیر است که انسانهای جامعه ما نترسند، نگران نباشند، در امور مشارکت واقعی داشته باشند و در چهارچوب برخورد علمی، الگوی توسعه کشور را ارائه دهند (عظیمی،



(۱۳۷۶، صفحه ۱۶۷).

غنی نژاد نیز با تأسی بر دیدگاه آدام اسمیت سعی دارد تا جریان توسعه نیافتگی در ایران را توضیح دهد. او ضمن بیان نقدگونه تلقی اندیشمندان ایرانی در دوران معاصر، راه دستیابی به توسعه را استفاده از نظریه آدام اسمیت می‌داند. او مشکل جامعه ایران را در فقدان رشد اقتصادی می‌داند تا رشد جمعیت:

مشکل کشورهای در حال توسعه، مانند کشور ما، سرعت رشد جمعیت نیست بلکه کندی رشد اقتصادی است. آنچه مانع این رشد است نه افزایش جمعیت است و نه کمبود سرمایه، بلکه شیوه تفکر، ارزشها و عاداتی که مانع بوجود آمدن نظام اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مناسب با توسعه می‌گردد. آنها که افزایش جمعیت را به عنوان یک مصیبت بزرگ افشا می‌کنند در واقع ناخواسته بزرگترین پیروزی بشریت، یعنی پیروزی انسان بر مرگ را، مورد سؤال قرار می‌دهند (غنی نژاد، ۱۳۷۷، صفحه ۱۵۸).

غنی نژاد راه دستیابی به رشد اقتصادی را انگیزه کافی می‌داند:

وجود منابع طبیعی، نیروی انسانی، سرمایه و تکنولوژی پیشرفته، الزاماً به رشد اقتصادی منتهی نمی‌گردد. رشد اقتصادی مستلزم انگیزه کافی برای استفاده از این امکانات است. این انگیزه زمانی کافی تلقی خواهد شد که منافع ناشی از استفاده از این امکانات بیش از هزینه‌های به کارگیری آنها باشد. به سخن دیگر تولید زمانی صورت می‌گیرد که سودآور باشد. هر چه چشم‌انداز سودآوری وسیع‌تر و مطمئن‌تر باشد، انگیزه برای تولید قوی‌تر خواهد بود (همان منبع، صفحه ۱۱۲).

او در توضیح انگیزه فردی^(۱) به اهمیت نقش تعیین کننده رقابت آزاد بدون دخالت عامل خارجی از قبیل دولت پرداخته است:

انتخاب مصرف کننده که یکی از پایه‌های تئوریک علم اقتصاد را تشکیل می‌دهد، مبتنی بر

۱- از نظر آدام اسمیت منفعت شخصی به تنهایی موجب فایده اجتماعی نیست، بلکه وجود نفع شخصی در مبادله است که فایده اجتماعی را پدید می‌آورد و مبادله نیز به شرایط و وسعت بازار بستگی دارد. اسمیت تحقق مبادله را نتیجه تمایل به معاوضه، نهاتر و مبادله یک چیز با چیز دیگر می‌داند. (رافائل، د.د. ۱۳۷۵، صفحه ۵۹).

ارزشهای فردگرایانه و اعتقاد به آزادی‌ها و حقوق فردی و کلاً آزادی انتخاب هر فرد انسانی است. اما در مقابل الگوی مصرفی مناسب در ایدئولوژی توسعه، بر اساس ارزشهای جمع‌گرایانه و سنتی تصور می‌شود، یعنی جامعه یا دولت، با صغیر یا نادان فرض کردن مصرف‌کنندگان، آزادی انتخاب را از آنها سلب می‌نماید، و همانند پدر دلسوزی به جای آنها تصمیم می‌گیرد و برایشان الگو می‌سازد. واضح است که در شرایط چنین الگویی، هیچ یک از قوانین علم اقتصاد، درباره تخصیص مطلوب منابع از دیدگاه افراد مصرف‌کننده، ابداً کارکردی نخواهد داشت، و استفاده از مفاهیم علم اقتصاد در چنین اوضاع و احوالی چیزی جز القاء شبهه نخواهد بود (همان منبع، صفحه ۷۴).

رویکرد افراد این گروه را با اینکه بنیان علمی دارد و بر توسعه کلاسیک تکیه دارد، بیشتر بایستی رویکردی "ارتجاعی در اندیشه توسعه" دانست^(۱). زیرا بیشتر افراد این گروه بدون توجه به تجربه ایران و جهان در فرایند نوسازی، خصوصاً نوسازی در دوره پهلوی اول تا انقلاب اسلامی که متکی بر بکارگیری توسعه اقتصادی بود، به طرح مباحث گذشته پرداخته‌اند. به نظر می‌آید کارها و تلاشهای برنامه‌ریزان، سیاستمداران و مدافعان نظریه نوسازی در ایران با ادعاهای گروه فوق فرق عمده‌ای ندارد. شاید اختلاف در شیوه دستیابی به تغییر در جامعه باشد. بیشتر افراد گروه مدافعان علمی توسعه بدون اینکه تصور دقیقی از شرایط و مقتضیات اجتماعی و فرهنگی و تاریخی ایران داشته باشند برای تحقق امری چون توسعه خود را موظف دانسته‌اند. این دیدگاه بیشترین تأثیرش را بر برنامه‌ریزان و مدیران اجرایی کشور گذاشته است. این افراد نوسازی را امری قطعی و اجتناب‌ناپذیر در دنیای جدید دانسته و به لحاظ اداری و سازمانی سعی در تحقق آن دارند. از اینروست که بین نوع نگاه کارشناسان توسعه‌ای در ایران در قبل و بعد از انقلاب اسلامی اختلاف عمده‌ای قابل مشاهده نیست. اکثریت اینان نظرشان توسعه اقتصادی اجتماعی است تا توسعه فرهنگی و انسانی. آنها کمتر به عوارض توسعه اقتصادی چون شهری شدن، رشد جمعیت و نابسامانیهای اجتماعی سیاسی و فرهنگی توجه نموده‌اند.

۱- استفاده از مفهوم "ارتجاعی" به معنای سیاسی آن نیست، بلکه حکایت‌کننده ارزیابی دیدگاه اشاره شده بر اساس واقعیت‌های اجتماعی، دوران اجتماعی، سطح توسعه‌یافتگی جامعه، تجربه اخذ شده از جریان توسعه در ایران در طول سده اخیر و تجربیات جهانی در حوزه توسعه می‌باشد. کمتر صاحب‌نظر توسعه‌ای در جهان معاصر تنها راه توسعه را در گذر جامعه از وضعیت سنتی به مدرن می‌دانند.

در این زمینه، دو تجربه توسعه‌ای در طول چندین دهه گذشته در ایران وجود دارد که توجه به آنها وضعیت توسعه در ایران با رویکرد ایجابی را معنی‌دار می‌سازد: از یک طرف جریان نو سازی ایران قبل از انقلاب که در برنامه "اصلاحات ارضی" تبلور یافت و از طرف دیگر، آنچه تحت عنوان "دوران بازسازی" در ایران پس از جنگ قلمداد گردید. به نظر می‌آید نتایج هر دوی این برنامه یکسان - البته با وجود اختلاف در زمان و شرایط و تلقی‌ای که در بیان توسعه‌ای وجود دارد - می‌باشد. زیرا هر دو برنامه امکان خلاصی از وابستگی را برای ایران فراهم نساخت. بلکه بر عکس، بر وابستگی ایران بر اقتصاد جهانی افزود.

در ادامه، بطور اجمال به بعضی از شباهت‌های این دو برنامه می‌پردازیم: (۱) هر دو برنامه بدون محاسبه و مطالعه علمی انجام گردید. (۲) هر دو برنامه پس از بحران ضرورت یافت. اولی پس از بحران مشروعیت پهلوی اول که ریشه در حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ داشت، شکل گرفت. برنامه‌ریزان و مدافعان نظام پهلوی و خود محمدرضا شاه پهلوی برای ساماندهی شرایط و گذر از بحران ایجاد شده به سیاست جدید نو سازی تحت عنوان اصلاحات ارضی پرداختند که در قالب برنامه اصلاحات ارضی تبلور یافت. برنامه‌ریزان توسعه‌ای در جمهوری اسلامی در دوره ریاست جمهوری علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی نیز پس از بحران اجتماعی ناشی از جنگ هشت ساله (جنگ عراق علیه ایران) با شعار بازسازی جامعه و اقتصاد کشور ضرورت طراحی برنامه جدید مطرح و جنبه فراگیری یافت. (۳) هر دو را دولت پیگیری کرد و از مرکز هدایت نمود. زیرا در این دو برنامه، دولت ضمن اینکه طراحی نو سازی بود مجری آن نیز تلقی می‌شد. طراحی، برنامه‌ریزی، حمایت، و حتی اجرای برنامه‌ها نیز بعهده دولت قرار گرفته بود. در دوران پیش از انقلاب اسلامی، جامعه با تعارضات متعددی از قبیل بیگانگی مردم نسبت به دولت، تأخر فرهنگی، تزاخم بین ارزشهای مدرن و سنتی و ... در سطوح متعدد که از توسعه ناشی می‌شد روبرو بود. به عنوان مثال می‌توان به نتایج ناخواسته ناشی از تقسیم زمین زمینداران (مالکان سنتی که اربابان بزرگ نیز در میان آنان بودند) و گسترش راهها و جاده‌ها و توسعه فضای شهری اشاره نمود. این نوع نو سازی ایران، موجب مهاجرت روستاییان به شهرها، و توسعه بدون برنامه شهرها و توسعه مصرف تا تولید گردید که در نهایت به تعارض بین مردم و دولت انجامید. در دوران پس از انقلاب اسلامی نیز تحولاتی از قبیل استمرار توسعه شهری و روستایی، روند صنعتی شدن، مهاجرت روستاییان به حاشیه شهرها، مسائل ناشی از جنگ عراق علیه ایران و تحولات فرهنگی اجتماعی در جامعه شهری در کل جامعه ایرانی صورت جدیدی پیدا نموده است. (۴) دولت در هر دو دوره بیش از اینکه به نظارت در اجرای

برنامه‌های توسعه‌ای بپردازد، در جهت اجرای برنامه‌های توسعه‌ای اقدام کرده است. حضور بخش خصوصی در فعالیتهای اصلی توسعه‌ای بندرت قابل رؤیت است. بخش خصوصی بیشتر ناظر عمل دولت می‌باشد. زیرا برنامه‌های اصلی و کلان توسعه‌ای از قبیل راهسازی، بیمارستان‌سازی، سدسازی، توسعه شبکه‌های ارتباطی، برنامه‌سازی رادیویی و تلویزیونی، و فعالیتهای صنعتی بواسطه دولت دنبال می‌شد. (۵) یکی از نتایج مشترک این دو دوره از توسعه، شکاف بین توسعه اقتصادی و اجتماعی در ایران می‌باشد، به میزانی که به توسعه اقتصادی توجه بیشتری شده است تا توسعه اجتماعی و فرهنگی. به همین سبب است که جامعه ایران با پدیده تأخر فرهنگی و اجتماعی روبرو می‌باشد. (۶) آشوبها و بحرانهای اجتماعی متعددی در فرآیند برنامه‌های توسعه در این دوران برای جامعه فراهم شده است. در میان عمده‌ترین این بحرانها می‌توان به تزامم شهری، مهاجرت بی‌رویه جمعیت از روستاها به شهرها، حاشیه‌نشینی، بی‌اعتمادی سیاسی، درگیری حاشیه‌نشینان با دولت مرکزی، و افزایش نرخ رشد بیکاری اشاره کرد.

۲ - مدعیان سلبی توسعه

گروه دوم، صاحب نظران توسعه در ایران را می‌توان مدعیان سلبی توسعه نامید. این گروه، توسعه در ایران را به لحاظ شرایط ساختاری موجود ممکن نمی‌دانند. از نظر این افراد آنچه را در ایران تاکنون تحت عنوان توسعه شکل گرفته است می‌بایستی تحت عنوان "وابستگی" و یا "عقب‌ماندگی" تعریف نمود. زیرا زیرساختهای مناسب طراحی و اجرای توسعه در ایران وجود نداشته است. توسعه در هر موقعیت و شرایطی تحقق نمی‌یابد، شرایط ویژه و معین و طراحی شده برای دستیابی به اهداف توسعه ضروری است. با تأکیدی که اکثریت افراد این گروه بر موانع تحقق توسعه در ایران دارند، می‌توان دیدگاه آنها را تحت عنوان "مدعیان سلبی توسعه" نامید.

این گروه عموماً به بیان موانع عمده و ساختاری برای دستیابی توسعه توجه نموده‌اند. در این نوع بحث، مسئله اساسی این است که موانع توسعه در ایران کدام هستند؟ کدامیک از عوامل (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی انسانی) در عدم توسعه یافتگی ایران تعیین کننده‌تر هستند؟ از مجموعه کسانی که در این دیدگاه مطرح هستند می‌توان به طبقه‌بندی چهار گروه متفاوت دست یافت:

(۱) گروهی که به عوامل خارجی و بیرونی توجه بیشتری می‌نمایند. این افراد با طرح این

اصل که توسعه امری غیربومی است و بر اساس نیازهای دنیای سرمایه‌داری طراحی شده است، معتقد هستند صورت ایجاد این نوع توسعه، مسائل و مشکلات بسیاری ایجاد خواهد شد و شده است. برای دستیابی به توسعه مناسب از نظر این گروه دو کار می‌بایستی صورت گیرد. از یک طرف می‌بایستی مسائل و مشکلات ناشی شده از فرایند توسعه ناخواسته رفع گردد و از طرف دیگر می‌بایستی طراحی مناسب توسعه‌ای که نیازهای جامعه ایرانی را برآورده می‌نماید، مورد نظر قرار گیرد. این گروه از مخالفان توسعه را می‌توان "گروه سنتی" در حوزه توسعه نامید. این گروه ادامه‌دهندگان سنت فکری فرید و فریدینی‌ها از قبیل آل‌احمد هستند. زیرا آنها نتیجه‌نوسازی در ایران را در همه عرصه‌ها غرب‌زدگی و وابستگی می‌دانند. آنچه از نظر این گروه قابل نقد و بررسی است حوزه عمل و تحقق توسعه است. از اینروست که دیدگاه آسیب‌شناسانه نسبت به توسعه پیدا نموده‌اند.

(۲) گروهی که به موانع معرفتی و تاریخی توسعه‌نیافتگی ایران اشاره می‌نمایند. مسئله‌ای که این گروه مطرح می‌نماید تعیین رابطه بین نظام معرفتی و فکری و تمدنی ما با توسعه است. این گروه مدعی‌اند بدون تغییر در ساختار معرفتی جامعه ایرانی روند توسعه شکل نخواهد گرفت. فریدون آدمیت و سیدجواد طباطبایی مدعی‌اند ایران امروز در دوره زوال قرار دارد. به لحاظ اینکه اندیشه و تفکر تحت شرایط متعدد (از قبیل حمله اعراب و مغول) تعطیل شده است، امکان طراحی توسعه با مدل‌های معمول و یا حرکت به جلو وجود ندارد. برای دستیابی به توسعه می‌بایست طراحی نو در انداخت و تفکر و نظام اجتماعی جدیدی ضروری است:

تاریخ اندیشه و نیز در تاریخ ایران، در دوره معاصر، بدگونه‌ای که بر حسب معمول در ایران مورد بحث قرار می‌گیرد - و البته، در سالهای اخیر، خیل "ایران‌شناسان" داخلی و خارجی و بویژه انگلیسی زبان نیز در بیش از هزار عنوان کتاب، به ظاهر، همه زوایای آن را کاویده‌اند - تا زمانی که مبتنی بر نتایج بحثی در مبانی و لاجرم، بحثی در شرایط امتناع اندیشه و تجدد نباشد، راه به جایی نخواهد برد. هنوز بسیاری از زوایای عمده تاریخ و تاریخ اندیشه در ایران زمین روشن نیست، و البته، تا زمانی که مشکل مبانی و در نهایت، مشکل نظریه‌ای عمومی درباره تاریخ اندیشه و تاریخ ایران راه حلی معقول پیدا نکند، حتی معنای زوایای کاویده و ناخته شده نیز معلوم نخواهد شد (طباطبایی، ۱۳۷۴، صفحه ۱۹-۱۸).

(۳) گروه سوم به موانع اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی موجود انگشت می‌گذارند. این گروه مدعی نیست که توسعه در صورتی می‌تواند در ایران تحقق یابد که موانع موجود رفع گردند.

عده‌ای از روشنفکران این گروه صرفاً به موانع گوناگون در دستیابی توسعه اشاره نموده‌اند. از نظر آنها - به لحاظ نظری و عملی - امکان رفع موانع وجود دارد. از نظر این گروه، فقدان تحولات لازم در عرصه آموزش به عنوان عمده‌ترین مانع توسعه است:

در ایران تحولات آموزشی پراکنده صورت گرفته و بیشتر در ابعاد صوری و فیزیکی بوده و تحولات عمیق و سیستماتیک کمتر دیده می‌شود. دلیل این امر همانطور که در مباحث کتاب "استراتژی‌های توسعه درون‌زا" تصریح شده، این است که الگوهای دگرگونی مزبور کمتر با تفکر همراه بوده و ناشی از طرح‌های تقلیدی و اخذ شده از کشورهای دیگر یا طرح‌های مقطعی بی‌ارتباط با یکدیگر می‌باشد. دگرگونی‌ها را باید از چنگ حوادث اتفاقی و طرح‌های مقطعی و اقتباس‌های مطالعه نشده رهانیده و در راستای برنامه‌ریزی‌های بلند مدت قرار داد (کریمی، ۱۳۷۲، صفحه ۷۴).

(۴) گروه چهارم مدافعان جدید دیدگاه نوسازی اقتصادی و سیاسی مطرح شده در دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۶۰ غرب هستند و سعی در بکارگیری آنها در ایران دارند. در این رویکرد می‌توان به افرادی همچون افرادی چون رزاقی و بشیریه و بسیاری از افراد مطرح دیگر برخورد کرد که رویکردی چپ‌گرایانه و متأثر از مارکسیسم دارند. این گروه بیشتر به ماهیت توسعه وابسته در ایران با توجه به نقش عوامل خارجی تأکید نموده‌اند. رزاقی در این مورد اشاره دارد:

اقتصاد ایران از یک اقتصاد شکوفا، با بخش‌های بهم پیوسته و پویا، با بازرگانی خارجی دارای مازاد، حاشیه‌ای نسبت به اقتصاد ایران و با صادراتی متنوع در دوره صفویه، به اقتصادی عقب مانده با صناعی رو به نابودی در دوره قاجاریان تبدیل شد. عامل خارجی که در دوره صفویان هم بدلیل توان اقتصادی، سیاسی و نظامی داخلی و هم ناتوانی نسبی کشورهای استعمارگر، ضمن تلاش در تأثیرگذاری بر سیاست و اقتصاد ایران، نیروی بازدارنده‌ای نبود، در دوره قاجاریان با وارد کردن شکست‌های سنگین نظامی بر ایران و جدا کردن بخش‌های مهمی از سرزمین و مردم از پیکر ایران، به نیرویی تعیین کننده تبدیل شد. عامل خارجی با برخورداری از ناتوانی داخلی، نیروی پشتیبان خود را در داخل تافت و تقویت کرد و در نتیجه امکان برپایی روابط نواستعماری را از کودتای سال ۱۲۹۹ بوجود آورد (رزاقی، ۱۳۷۶، صفحه ۲۷۹).

رزاقی مدعی است که روند توسعه در ایران به وابستگی بیشتر ساختاری انجامیده است. او برنامه‌ریزی (برنامه‌های توسعه‌ای) را ابزار مناسب این نوع وابستگی دانسته است:

استفاده از اهرم برنامه‌ریزی اقتصادی در مرحله دوم رشد سرمایه‌داری ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عملاً آغاز شد و طی پنج برنامه گام به گام، وابستگی ایران به مراکز صنعتی، و فرایند تک‌محصولی شدن اقتصاد کشور دنبال شد و در عین حال الگوی مصرف برونزاکه تأمین آن جز با واردات ممکن نیست به تدریج بر جامعه ایرانی تحمیل شد (همان منبع، صفحه ۷۹).

او به لحاظ تاریخی، دوره مصدق را آخرین تلاش برای دستیابی به استقلال می‌داند و دوره بعد را دوره جدیدی با عنوان "دوره خود استعماری" به شمار می‌آورد:

دوره مصدق آخرین تلاش برای صنعتی شدن مستقل با اقتصاد بدون نفت، جای خود را به آغاز دوره خود استعماری داد. که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با کمک مستقیم آمریکا و انگلیس حکومت سرسپرده‌ای پدیدار شد؛ و با افزایش درآمد نفت و برخورداری از تغییرات بوجود آمده در صنعت کشورهای صنعتی و وسایل ترابری بویژه دریایی و ارتباطات دور، خوداستعماری درونی شد. نسل جدیدی از صنایع با ویژگی رفع نیازهای خویش از خارج بوجود آمدند، که مهمترین تأثیر آن، رشد بازار مصرف داخلی بر پایه تولیدات آنها و کالاهای وارداتی بود و در دوره ۱۳۵۷-۱۳۵۰ این ساختار با برخورداری از جهش درآمد نفت به شدت گسترده‌تر و ژرف‌تر شد. در این مرحله اقتصاد ایران به اقتصادی وابسته، تک‌محصولی، با بخش‌هایی کاملاً از هم گسیخته و الگوی مصرفی متکی به خارج تبدیل شد که سالیانه حدود ۲۰ میلیارد دلار هزینه ارزی داشت که تنها از صدور نفت خام قابل دستیابی بود (همان منبع، صفحه ۲۸۰).

رزاقی در صورت استمرار شرایط موجود در عرصه اجتماع، اقتصاد، و فرهنگ، روند عقب‌ماندگی و خوداستعماری را با دوام دانسته است:

با توجه به اینکه الگوی مصرف جامعه برونزاست، صنایع وابسته (گرچه این وابستگی بطور نسبی کاهش یافته)، بیکاری، نداری، بی‌خانمانی، تنزل شدید، سطح زندگی نیمی از جمعیت کشور، کاهش انگیزه برای آموزش، پژوهش، تولید و افزایش انگیزه برای فعالیتهای خدماتی بویژه واسطه‌گری و دلالی، وجود دارد، می‌توان تداوم خوداستعماری را تا کنون نتیجه گرفت (همان منبع، صفحه ۲۸۰).

۳ - مدعیان توسعه ایجابی

گروه سوم امکان توسعه را مشروط به تحقق عواملی و حذف عوامل دیگر دانسته‌اند.

گرایش مسلط در این گروه با پیش فرض ایجابی نسبت به توسعه هستند. زیرا اکثریت افراد مدعی در این گروه معتقد به توسعه بوده و پرداختن به آنرا از ضروریات دنیای مدرن می‌دانند. در اینصورت است که می‌بایستی این گروه را "مدعیان توسعه ایجابی مشروط" دانست. مدعیان توسعه ایجابی مشروط به لحاظ اینکه چه نوع تلقی از توسعه را موجه می‌دانند، متفاوت می‌باشند. عده‌ای که در رأس آنها اقبال لاهوری قرار دارد احیاءگری سنت‌ها را زمینه‌نومساز می‌دانند. عده‌ای به تخفیف آسیب‌های ناشی از نوسازی توجه نموده‌اند (ترجانی‌زاده، ۱۳۷۰، صفحه ۷-۲۵۶).

از طرف دیگر، افراد این گروه بیشتر به تحقق عوامل خاص و لازم به عنوان پیش شرطهای متعدد از قبیل شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و ... در تحقق توسعه معتقدند. در اینجا است که نزاع و گفتگوی دیرین در عرصه توسعه ایران مجدداً ظاهر می‌شود: آیا توسعه فرهنگی مقدم بر توسعه اقتصادی است یا اینکه توسعه سیاسی مقدم بر هر دوی آنها است یا اینکه توسعه انسانی و یا توسعه سازمانی مقدم بر اشکال گوناگون توسعه است. این نوع بحث در حوزه توسعه ایران به معنای تعیین استراتژی توسعه و بیان پیش شرطهای توسعه‌ای است. این گفتگو بر اساس طرح این سوال مطرح شده است که کدامیک از توسعه‌ها مقدم بر توسعه دیگر است؟ و یا اینکه رابطه عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و انسانی و فرهنگی در شکل‌گیری توسعه همه‌جانبه کدام هستند؟

در ادامه به بعضی از نظرات مطرح در عرصه گفتمان توسعه‌ای ایران در طول سه دهه گذشته اشاره می‌شود. افرادی چون سبحانی (سبحانی، ۱۳۷۲، صفحه ۲۸) که بیشتر از منظر سیاسی و ایدئولوژیک به توسعه ایران نگاه می‌کنند، توسعه را توسعه صنعتی می‌دانند تا اجتماعی و غیر آن. به عبارت دیگر صنعتی شدن جامعه از نظر او فرایندی است که موجب می‌شود جامعه ایران از حالت عقب‌ماندگی به پیشرفته متمایل شود. صنعتی شدن که به معنای توسعه است نیاز به فرهنگ کار، آموزش نیروی انسانی، سرمایه‌گذاری و حمایت‌های درست دولتی دارد.

طباطبائی (طباطبائی، ۱۳۷۵، صفحه ۸-۳) توسعه را فرایند تجدد با دو عنصر (خرد دموکراتیک و خرد تکنولوژیک) می‌داند. از نظر او شرط اصلی در دست‌یابی به توسعه تحوّل در اندیشه است که زمینه ساز تحوّل در تکنیک و ساختارهای سیاسی و اقتصادی خواهد شد، است.

گروهی نیز با کمی تفاوت با دیدگاه افرادی چون طباطبائی معتقدند پیش شرط اصلی دست‌یابی به توسعه تحوّل فرهنگی (تحوّل در تفکر مذهبی) است. از نظر او مسئولیت‌پذیری

بجای تقلید، نگاه به درون جامعه به جای نگاه به بیرون در بررسی مسائل و مصائب، و اندیشه‌مداری بجای شخص‌مداری، زمینه‌های تحوّل فرهنگی و سپس توسعه است (شهریاری، ۱۳۷۰، صفحه ۱۰۱).

عظیمی (عظیمی، ۱۳۷۱، صفحه ۳۹) نیز ضمن اینکه توسعه را حرکت از مرحله سنتی به مدرن می‌داند ولی پیش شرط این حرکت را تحوّل در ذهن و نگرش انسانها می‌داند. سریع‌القلم (سریع‌القلم، ۱۳۷۱) نیز از تحقّق اصول ثابت علمی به عنوان زمینه‌های توسعه یاد نموده است. از نظر او توجه به علم و تفکر علمی، غلبه نظام آموزشی کارآرا بر حیات اجتماعی، نظم و آرامش، سلطه قانون و قانونگرایی و فرهنگ اقتصادی شرایط تحقق توسعه سیاسی و فرهنگی و در نهایت توسعه اقتصادی است.

در مجموع با وجود اختلاف نظر، این افراد معتقدند که فرهنگ مقدم بر توسعه اقتصادی است. زیرا بدون وجود و تحقّق فرهنگ توسعه به عنوان پیش شرط توسعه، توسعه اقتصادی امکان‌پذیر نیست. تفاوت این افراد در مکانیزم و عوامل مؤثر در تحقق فرهنگ توسعه برای توسعه همه جانبه می‌باشند. فرض همه این افراد اینست که توسعه بدون دستیابی به علم و تکنولوژی حاصل نمی‌شود و توسعه همه جانبه و واقعی در صورت هم‌نوایی بین عناصر سخت‌افزاری و نرم‌افزاری توسعه امکان‌پذیر می‌گردد.

فصل پنجم

پارادایم توسعه نیافتگی در ایران

مقدمه

با توجه به ادبیات مطرح در مورد توسعه ایران، به نظر می آید آنچه مدافعان و مخالفان توسعه با یکدیگر توافق دارند اعتقاد به این امر است که شناخت موانع توسعه، راهی به سوی توسعه می باشد. کمتر توجه مدعیان نوسازی و توسعه در ایران به طرح ایجابی توسعه بوده است. طرح دیدگاههای نوسازی اجتماعی و فرهنگی بیشتر در حوزه نقادی توسعه تا عملی بوده است. زیرا لازمه توسعه در ایران توسعه فرهنگی و سپس اشکال دیگر آن می بود.

این موانع تا کنون در میان روشنفکران و صاحب نظران توسعه ایرانی مطرح شده است که به آنها می پردازیم: عدم صراحت و گویایی اهداف توسعه، عدم پیش بینی دقیق عوامل توسعه، تنوع عناصر ساختی جامعه، عدم ایجاد تعادل میان نیروهای درگیر در طرح توسعه از قبیل دولت، بخش خصوصی، مردم و نیروهای خارجی، عدم تناسب طرح با موقعیتهای جاری جامعه، عدم پیش بینی مشکلات ممکن در روند توسعه از قبیل امکان وقوع سیل در مناطق روستایی، بوروکراسی عریض و طویل، بهره گیری از تکنولوژی، تمرکز یا عدم تمرکز، سیاستمداری در امر توسعه، و ... به سبب این تأکیدهاست که ادبیات توسعه در ایران بیش از اینکه در پی طراحی نظریه ای مشخص برای تبیین توسعه یافتگی و یا چگونگی توسعه در جامعه باشد، در جهت بیان موانع توسعه نیافتگی در ایران با تأکید بر دیدگاههای متعدد است. به عبارت دیگر جامعه شناسی توسعه در ایران بیشتر متوجه شناخت و بیان "موانع توسعه نیافتگی" است تا "چگونگی توسعه یافتگی".^(۱) از اینروست که باید گفتمان توسعه ای ایران یا

۱- در اینجا بایستی مابین دو مفهوم "موانع" و "مشکلات" توسعه در ایران تمایز قائل شد. مشکل به امری اطلاق می شود که در روند توسعه حاصل می شود در صورتیکه موانع توسعه به اموری گفته می شود که در مقابل توسعه وجود دارد و از حرکت توسعه جلوگیری می نماید.

تحت عنوان "پارادایم توسعه نیافتگی" توصیف کرد تا پارادایم "توسعه یافتگی" و یا حتی "جامعه در حال گذار". این پارادایم ضمن اینکه دربردارنده رویکردهای متعدد و حوزه‌های متفاوت است، بر اساس جهت‌گیری اصلی و اساسی طراحی شده است: (۱) تأکید بر موانع توسعه و (۲) بیان آسیب‌های متعدد ناشی شده از فرایند توسعه در ایران.

دیدگاه‌های متعدد

موانع بسیاری در ایران برای شروع توسعه وجود داشته و وجود دارد. مجموعه موانع موجود عمدتاً عبارتند از موانع معطوف به طراحی توسعه، موانع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که در ادامه به بیان اجمالی هر یک پرداخته می‌شود:

۱ - موانع برنامه‌ای یا طراحی توسعه

یکی از عمده‌ترین موانع توسعه در ایران "روند طراحی توسعه" است. در طراحی توسعه در ایران تاکنون زوایای ممکن توسعه پیش بینی نشده و از همه مهمتر اینکه امکان انعطاف‌پذیری طرح در شرایط متفاوت و در برخورد با موانع نادیده گرفته شده است. برخی از مطالعات آزمایشی و مقدماتی از پیش تعیین شده می‌باشند و طراح و مجری اصرار بر انجام آنچه از پیش تعیین شده است، دارند. با توجه به شرایط و امکانات جامعه ایران این نوع برخورد و طراحی توسعه به بیراهه رفتن است. زیرا حوادثی چون انقلاب اسلامی، تغییرات اجتماعی و تحولات فرهنگی، دستیابی به منابع و امکانات جدید و یا از دست دادن امکانات موجود و شرایط متغیر طبیعی باید در طراحی منظور شوند و یا قابل پیش بینی باشند.

در طراحی‌های توسعه، طراحان با ناظرین کمتر ارتباط دارند و طرحها کمتر قابل بکارگیری در تمامی سطوح جامعه است. به نظر می‌رسد در کشوری مانند ایران بایستی در پی یک نوع طراحی نوین که قابل تطبیق در سطوح روستایی، شهری و ملی باشد، بود. به لحاظ اینکه توسعه یک جریان متراکم و مستمر در کلیت جامعه می‌باشد، طراحی بایستی با ملاحظه همه مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه باشد، و زمان گذشته و مسائل آینده، و موقعیت گروه‌های اجتماعی و عناصر مؤثر در روند توسعه مورد ملاحظه قرار گیرد. با این ملاحظه است که می‌توان طراحی‌های دولتی در ایران را در طول چهار دهه گذشته مورد نقد و بررسی قرار داد. زیرا این طراحی‌ها بیشتر معطوف به تشخیص مدیران و کارشناسان دولتی و مقتضیات سیاسی و مقطعی بوده است. در طراحی توسعه همه جانبه ملاحظه مؤلفه‌هایی چون موقعیت دولت،

مردم، بخش خصوصی و شرایط بین‌المللی ضروری است. زیرا ادبیات توسعه در جهان نشان دهنده موفقیت توسعه‌ای در زمان ارتباط این عناصر با یکدیگر بوده است. به عنوان نمونه می‌توان به بررسی‌های آپهوف (Uphoff, 1991) که به نقش مشارکت مردم در کنار نقش دولت و بخش خصوصی توجه نموده و ایونز (Evans, 1984) که در بررسی وضعیت توسعه در کشورهای آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی به نقش مشترک دولت، مردم، بخش خصوصی و شرکتهای چند ملیتی توجه کرده، مراجعه کرد.

با مراجعه به تجربه توسعه در ایران پیش از انقلاب اسلامی، می‌توان دید که نقش دولت و شرکتهای چند ملیتی دارای اهمیت بیشتری است تا نقش بخش خصوصی و پس از انقلاب نقش دولت در فرایند توسعه بیش از دو مؤلفه دیگر می‌باشد. در هر دو برنامه از نقش مردم و بخش خصوصی خبری نیست. شاید به همین دلیل است که بخش خصوصی مستقل و بومی، درک درستی از مشارکت عموم مردم در برنامه‌های توسعه در جامعه ندارد. با مراجعه به تاریخ ایران می‌توانیم ببینیم که در بعضی از شرایط، ضرورت حمایت از بخش خصوصی مطرح می‌شده ولی به لحاظ تحلیل نادرست از جایگاه بخش خصوصی در نظام اجتماعی، میل به وابسته‌تر نمودن آن به دولت وجود داشته است. این رویکرد زمینه عمده در شکست حضور بخش خصوصی در فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بوده است.

در بحث از اهداف توسعه، دستیابی به این مراحل از مهمترین مسائل توسعه است: صنعتی شدن، مشارکت سیاسی اجتماعی، از بین رفت فقر عمومی و افزایش تولید. در جوامع جهان سوّم به لحاظ ساختار سیاسی و وجود گروههای فشار، برنامه‌ریزان توسعه، سوگیری توسعه را بیان نمی‌کنند و پاسخ این سؤالات همچنان در بوته‌ای از ابهام قرار دارد. در این زمینه سؤالات متعددی وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود: آیا هدف از برنامه توسعه برقراری عدالت اجتماعی است؟ آیا هدف افزایش تولیدات صنعتی است؟ آیا هدف دستیابی به جامعه‌ای با تسلط تکنوکراتها و متخصصین است؟ و یا اینکه جامعه‌ای با وجود تنوع گروههای اجتماعی و ملیت‌ها است؟ سرنوشت مشارکت اجتماعی و سیاسی اقلیت‌گوناگون اجتماعی چگونه است؟ وضعیت طبقات اجتماعی و توزیع قدرت در جامعه چگونه خواهد شد؟ آیا توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی مقدم است یا برعکس؟ وضعیت توسعه انسانی و فرهنگی با ملاحظه توسعه اقتصادی و سیاسی چه می‌شود؟

۲ - موانع اجتماعی توسعه

در مجموع در ادبیات توسعه از مؤلفه‌های متعددی تحت عنوان موانع اجتماعی توسعه یاد شده است که در زیر به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

(۱) موانع سازمانی

عدم تناسب سازمانهایی که طراح، کنترل و ارزیابی جریان توسعه را بر عهده دارند با اهداف توسعه، یکی از موانع عمده توسعه در ایران است. در جهان سوم به لحاظ وارداتی بودن استراتژی توسعه، سازمانهای عهده‌دار توسعه در نقش "مانع" عمل می‌کنند. چرا که عموماً سازمانها بدون کارائی مناسب، دچار بوروکراسی عریض و طویل هستند و هزینه و نیروی انسانی بسیاری را صرف می‌کنند، بدون آنکه نتیجه‌ای حاصل شود. با این رویکرد است که عده‌ای در ایران به این اصل دست یافته‌اند که فقدان مدیریت علمی راز اصلی توسعه نیافتگی است.

بر اساس مباحث نوین جامعه شناسی سازمانی، امکان تغییر و تحوّل ساختاری بر اساس تغییر سازمانی میسر است. اما آیا "جابجایی سازمانی" می‌تواند موجب توسعه شود؟ یا اینکه بدون تغییر در سازماندهی جامعه، صرفاً با تغییر "جهت سازمانی" می‌توان به اهداف توسعه دست یافت؟ هیگ و فنستربوش به تغییر سازمانی به عنوان الگوی توسعه معتقدند.^(۱) تأکید بر تنها یک و یا دوتا از سازمانهای اجتماعی چهارگانه (سنتی، مکانیکی، ارگانیکی و ارگانیکی - مکانیکی) در طراحی توسعه بدون شناسایی موقعیت هر یک در ایران زمینه‌های نارسائی در روند توسعه را فراهم می‌نمایند. زیرا هریک از این سازمانها حکایت از نوع خاص از نظام اجتماعی می‌نماید. البته در یک کشور امکان وجود همه سازمانهای اجتماعی وجود دارد. در روند توسعه باید بین انواع سازمانها تفکیک قائل شد و آنها را پذیرفت. سازمان سنتی در واحدهای سنتی جامعه از قبیل صنعت قالی بافی، ریسندگی و صنایع دستی، و سازمان مکانیکی در سیستم اداری، سازمان ارگانیکی در سازمانهای تولید ماشین و سازمان ارگانیکی - مکانیکی در جهت صنایع اتمی کاراست. حال وقتی بحث از توسعه است بی‌توجهی به تنوع این سازمانها برای سیاست گذاری توسعه مشکل ساز است. برای رفع موانع سازمانی بایستی در جهت تفکیک اهداف، کارکرد و سازماندهی و نقش هریک در برنامه‌های توسعه‌ای تلاش نمود. در

۱- بحث بیشتر را در بحث نظری تحت عنوان نظریه سازمانی ببینید.

سازمان سنتی در روند توسعه الگوهای رهبری تثبیت شده و کارکردهای سنتی شفاف گردیده و حمایت ملی و اجرایی از آنها صورت گیرد و تطابق آنها با نیازها اتفاق افتد. در مقابل، سازمانهای اجتماعی جدید با عنایت به این ویژگیهای، مفید هستند: امکان جذب مدیریت و نیرو و تکنولوژی جدید، کنترل و نظارت دقیق بر اهداف طرحها و اعمال اصلاحات لازم در روند توسعه و اهداف، بازبینی مستمر، پیوستگی عناصر درون سازمانی و پیوند آن با سازمانهای بیرونی، وجود دستورالعمل برای بازبینی و اهمیت بازار.

(۲) تمرکزگرایی

تمرکزگرایی که عامل شکل‌گیری بوروکراسی ناتوان و گسترده در ایران بوده است، موجب مشارکت کمتر افراد و گروههای داوطلبانه در روند توسعه شده است. تمرکزگرایی در دوران خاص - بحران و یا جنگ و یا حوادثی از این قبیل - می‌تواند موثر واقع گردد. ولی در شرایط طبیعی سیاست عدم تمرکز می‌تواند زمینه مناسبی در توسعه باشد. عدم تمرکز از راههای زیر می‌تواند در روند توسعه مؤثر واقع گردد: میان مشارکت‌کنندگان و نیروهای دولتی رابطه متقابل ایجاد می‌کند، امکانات و توانایی‌های محلی در جهت برنامه‌ریزی توسعه‌ای منطقه‌ای و ناحیه‌ای، و انعطاف در سطوح متعدد جامعه انعطاف ایجاد می‌کند. سیاست عدم تمرکز موجب تعادل میان رهبری سنتی و دولتی می‌شود. با وجود اینکه سیاست عدم تمرکز زمینه مشارکت بیشتر مردمی خواهد بود و این مشارکت نیز مشکلات خاصی بیار می‌آورد ولی این مشکلات در گذر زمان قابل حل هستند.

(۳) طبقات اجتماعی

عدم تعیین ساختار طبقاتی جامعه (وسعت نظام طبقاتی) می‌تواند به عنوان مانع توسعه تلقی گردد. ساختار طبقاتی جامعه می‌بایستی بر اساس اهداف و نیازهای توسعه‌ای طراحی گردد. به عنوان نمونه سیمای طبقه متوسط جامعه (مشمول بر کارمندان، متخصصین، صاحبان حرف و مشاغل، هنرمندان، و...) در سازماندهی به روند توسعه می‌تواند تعیین‌کننده باشد. طبقه متوسط در دوزان جدید در کنار طبقات دیگر نقشهای متعدد در روند توسعه بعهده دارد: تنظیم رابطه بین دیگر طبقات، توزیع مناسب ثروت و تقسیم کار، شکل‌گیری سهل‌تر دموکراسی، و در نهایت امکان بهتری در حرفه‌ای‌تر شدن جامعه.

با مراجعه به تاریخ ایران می‌توان به تلاشهایی که دولتها در سازماندهی به طبقات اجتماعی

صورت داده‌اند، پی برد. دولتهای جدید به اهمیت طبقات اجتماعی در توزیع مناسب قدرت توجه بسیار کرده‌اند. در مقابل دولتها فقدان سازمان طبقاتی را رمز اصلی آشوب و عقب‌افتادگی می‌دانند. در اولین مراحل شکل‌گیری منظم و هدایت شده طبقات اجتماعی می‌توان به دوره ساسانی توجه نمود. در این دوره جامعه به چهار طبقه اجتماعی تعریف شد: روحانیان، سپاهیان، کارگران کشوری و برزگران و پیشه‌وران. در ادامه تلاش در تعیین هویت طبقات جامعه، از هفت طبقه در جامعه یاد شده است.

این نوع تلاش در دوره جدید ایران بیشتر مورد توجه دولت مرکزی بوده است. رضاشاه اولین مصلحان نظام طبقاتی رسمی بود. او در سازماندهی طبقه مسلط برای دور کردن قاجاریه از قدرت بیشترین سعی را نمود. پس از او، محمدرضا شاه در توسعه طبقه متوسط بسیار تلاش نمود.

(۴) افزایش جمعیت

عده‌ای افزایش جمعیت را به عنوان مانع اصلی توسعه دانسته‌اند. این گروه فراموش کرده‌اند که ایران دارای جمعیتی بسیار کمتر از جمعیت موجود بوده ولی همچنان در چاه توسعه نیافتگی گرفتار بوده است. آنچه سهم و نقش جمعیت را در توسعه تعیین می‌کند مؤلفه‌های اقتصادی و فرهنگی جامعه است.

۳ - موانع سیاسی توسعه

فقدان تناسب میان اهداف سیاسی دولتها و نیازهای واقعی جامعه مانع دیگری در روند توسعه جامعه می‌باشد. بیشتر دولتها در ایران در پی پاسخ به نیاز گروههای ذی‌نفوذ می‌باشند که این امر موجب تعارض در جامعه شده است. گروههای سیاسی ذی‌نفوذ موجب می‌شوند که (۱) دولت در بخش مورد نظر این گروهها سرمایه‌گذاری می‌کند و از سرمایه‌گذاری در دیگر بخشها جلوگیری بعمل آید. (۲) کالاهای خاص تولید شود که فقط نیازهای مصرف‌کنندگان خاص را پاسخ می‌دهد. (۳) بدنبال کاهش قیمت در مناطق شهری در جهت کاهش فشارهای سیاسی و اجتماعی است. (۴) در پی کسب حمایت گروههای دینی و فکری خاص در درون کشور است. (۵) در جهت کسب حمایتهای خارجی مجبور به وارد کردن کالاهای خاص و صادر کردن کالاهای مورد نیاز بازارهای خارجی است. (۶) در این راستا اگر کمک‌های خارجی نیز جلب شوند بر میزان مشکلات افزوده خواهد شد. زیرا کمکهای خارجی معمولاً با شرایط

خاص در اختیار کشورها گذاشته می شود.

۴ - موانع معرفتی توسعه

طباطبایی در بررسی روند اندیشه نوسازی در ایران به عدم امکان پذیری نوسازی با توجه به شرایط موجود معرفتی و علمی اشاره نموده است. از نظر او ورود به عصر و اندیشه جدید، نیاز به انقلاب علمی و معرفتی دارد:

با آماده شدن مقدمات جنبش مشروطه خواهی مردم ایران و حتی از بسیاری از جهات، سده‌ای پیش از آن، سوّمین چالش با مغرب زمین و اندیشه غربی آغاز شد که حاصل آن، اندیشه حکومت قانون از دیدگاه سیاسی و اندیشه تجدد از دیدگاه فلسفی می توانست باشد، اما تقدیر چنین بود که در هشت دهه‌ای که از جنبش مشروطه خواهی می گذرد، اساس مشروطه که بنابر قانون اساسی آن، "تعطیل بردار نبود"، دچار وقفه تعطیل شده و تجدد به بن بست شکست رانده شود. در واقع، با توجه به آنچه در این دفتر درباره فقدان مفاهیم اساسی در اندیشه سیاسی و امتناع اندیشه عقلانی در سیر تاریخ دوره اسلامی آورده شد، می توان گفت که بنیان جنبش مشروطه خواهی ایران، بر باد بوده است (طباطبایی، ۱۳۷۳، صفحه ۲۸۹-۲۸۸).

در این فصل به طور گذار به دیدگاههای متعدد در زمینه عوامل توسعه نیافتگی در ایران اشاره شد. زیرا مؤلف مدعی است پارادایم مسلط بر جریان اندیشه نوسازی و توسعه در ایران "پارادایم توسعه نیافتگی" است تا "پارادایم توسعه یافتگی". آنچه به عنوان وظیفه برای علاقه مندان به توسعه در ایران مطرح است، بررسی تجربی تعیین سهم هریک از موانع توسعه و سپس تعیین عوامل توسعه است.

نتیجه گیری

اندیشه نوسازی در ایران با افت و خیزهایی از قبل از مشروطیت به بعد در ایران همواره مطرح بوده است و به نتیجه محصلی نرسیده است. با قدری تأمل و دقت می توان یافت که نوسازی در ایران با آنچه در جهان اتفاق افتاده است بسیار متفاوت می باشد. اما به طور کلی می توان گفت که نوسازی امری وارداتی، غربی، متأثر از سرمایه داری، معارض با سنت های اجتماعی بوده است و با ورود به ایران در قالب ایدئولوژی تجلی یافته است و در نزد روشنفکران و یا سیاستمداران به ابزار برخورد با سنت های اجتماعی و فرهنگی ایران بدل گردیده است.

اندیشه نوسازی با توجه به وارداتی بودن آن و عدم آمادگی ایرانیان در پذیرش آن زمینه بحران زدگی و در نهایت عقب ماندگی تا توسعه و تحول را فراهم ساخته است. به عنوان نمونه وقتی به حوادث قبل و بعد از واقعه مشروطه در ایران توجه می شود، در می یابیم که امکان تقلید و تبعیت از غرب برای روشنفکران و سیاستمداران ایرانی فراهم شد اما امکان عقب ماندگی و وابستگی نیز افزایش یافت. علت اصلی این وضعیت دوگانه ناشی از فقدان نقادی علمی از مدرنیته در ورود به دوره جدید بود (طباطبایی، ۱۳۷۲، صفحه ۲۸۹-۲۸۸).

اولین مرحله نوسازی که در اثر رابطه روشنفکران، سیاستمداران، و تجار ایرانی با غرب شروع شده در صدد آن بود که ورود غرب به ایران را میسر سازد. عاملان اندیشه نوسازی در ایران از اوضاع جدید جهان که در حوزه عثمانی، روسیه، و بعضی از کشورهای اروپایی از قبیل انگلیس و آلمان تجلی یافته بود، مطلع بودند. حوزه های فکری و اندیشه ای، توسعه و وسایل ارتباط جمعی از قبیل روزنامه و سپس رادیو، و تحولات اقتصادی اجتماعی توانست موجب آگاهی افراد مرتبط با غرب گردد. آنها با این ارتباط، مفاهیمی چون "پیشرفت"، "دولت جدید"، "قانون"، "آزادی"، "صنعت" و "ماشین" را از مجموعه تمدن غربی اخذ کردند و وارد ادبیات اجتماعی ایران نمودند. در این مرحله، بسیاری از تحصیل کرده ها، مسافران، تجار، و ... در قالب نوگرایان مدعی بودند که نوسازی باید در عرصه سیاسی - بیشتر اداری - و سپس نظامی انجام گیرد، آنها به امکان نوسازی در دیگر عرصه ها بی توجه ماندند.

در مرحله دوم، نوسازی ایران، افزون بر عوامل قبلی، وارد مرحله جدیدتری در عرصه سیاسی و اداری شد. زیرا پس از جریان انقلاب مشروطه، جامعه ایرانی با نابسامانی ساختاری روبرو گردید. حضور بیگانگان (بریتانیا در جنوب و روسیه در شمال) در داخل کشور از یک طرف و تعارضات سیاسی در صحنه عمومی و میان سیاستمداران از طرف دیگر، زمینه نیاز به وحدت و سازگاری ملی را فراهم ساخت. جامعه با تجربه‌ای که در جریان مشروطه برای دستیابی به آزادی و دیگر حقوق مدنی و شهروندی پیدا کرده بود با آشوب و نابسامانی روبرو شد و راه را در ثبات و آرامش برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران دید. به عبارت دیگر، بسیاری از روشنفکران و سیاسیون و روحانیت و مردم نسبت به شعارهای سیاسی که دعوت به آزادی و تجدد می‌داد، بی‌اعتنا شده و به همگرایی ملی در چارچوب حکومتی مقتدر تن دادند. عرصه عمومی برای پذیرش نوسازی اقتدارگرایانه آماده شد و ملی‌گرایی افراطی ایدئولوژی این جریان بود. تلاش اصلی در این دوران در نوسازی سیاسی معطوف به بازآفرینی مفهوم "سلطنت مدرن" با حمایت مجلس و قانون بود. مفهوم جدیدی از حکومت، شاه، سلطنت، ملت و... رو به شکل‌گیری بود. زیرا تکیه‌گاه اصلی بر تلقی تاریخی ایرانیگری، ملیت ایرانی با پیشینه تاریخی چند هزارساله بود. این تلقی ضرورت ارائه اقتدار و شکوه از ملت و دولت را فراهم ساخت. از اینروست که نوسازی ارتش و سپس نظام اداری برای کنترل مرزها و سرکوب مخالفین ضرورت یافت.

با آنکه قرداد ۱۹۱۹ با شکست روبرو شد، اسپریالیست‌های بریتانیا پس از آن کوشیدند، همان سیاست را اما به گونه‌ای دیگر به کار بندند. آغاز سال ۱۹۲۰ بود که هیئت‌های نمایندگی مالی و نظامی انگلستان به ایران آمدند و نقشه تجدید سازمان ارتش ایران و متحد کردن یگان‌های گوناگون (قزاق، ژاندارم و جز اینها) را طرح کردند. اما نیروهای مسلح بریتانیا چشم براه تجدید سازمان ارتش ایران ننشستند و مستقیماً در پیکار با جنبش‌هایی رهایی بخش خلقی، بویژه در نیمه دوم سال ۱۹۲۰ و همه سال ۱۹۲۱ در گیلان، با وحشیگری بیشتری شرکت جستند (ملیکف، ۱۳۵۸، صفحات ۲۲-۲۳).

تأسیس "ارتش مدرن" با مقاصدی چون تقویت رژیم، حذف قدرت و اثرگذاری نظام ایللیاتی و در نهایت یکسان سازی نظامی در درون نظام و شکل‌دهی به بوروکراسی به عنوان ابزار دولت برای تحکیم چنین ایدئولوژی بود. در این مرحله تصور بر این بود که اگر سیمای فرد ایرانی از صورت سنتی به مدرن تغییر یابد، ساختار جامعه و فرهنگ نیز مدرن شده و نوسازی

امکان‌پذیرتر می‌شود.

آنچه هر ناظری را در بررسی تحولات ایران در دوره مشروطه دچار حیرت می‌نماید، چگونگی چرخش از رژیم سلطنتی قاجاریه به رژیم سلطنتی جدید پهلوی است. سؤال مطرح شده اینگونه است: "چگونه و تحت چه شرایطی جامعه ایرانی مدعی قانون‌گرایی و آزادی در دوره مشروطه به رضاشاه به عنوان منجی ایران تن در می‌دهد؟" وضعیت روشنفکران در این مرحله چگونه می‌باشد؟ آیا آنها هم مانند دیگر اقدار جامعه به حاکمیت رضاشاه تن داده و یا اینکه به مخالفت برخاستند؟ با توجه به اطلاعات موجود در تاریخ، می‌توان مدعی شد که روشنفکران نیز راه نجات از اوضاع نابسان سیاسی و اداری در دوران مشروطه و پس از آنرا در تسلیم قدرت به رضاشاه و حتی حمایت از او دانستند. بدین لحاظ است که بسیاری از روشنفکران در حاکمیت جدید به فعالیت پرداختند و هریک به گونه‌ای راه را برای نوسازی اقتدارگرا هموار کردند. زیرا آنها بسیاری از خواسته‌هایشان را در شعارها و اعمال رضاشاه می‌دیدند. به عنوان مثال نوسازی ارتش، معارضه با اشرار، آموزش اجباری، آزادی زنان، دولت قدرتمند و متمرکز به عنوان اصلی‌ترین این خواسته‌ها و آرزوها بود. این مطلب را با مراجعه به گفتگویی که بین رضاشاه و افراد "انجمن ایران جوان" صورت گرفته است بیشتر می‌توان دید. وقتی افراد انجمن به بیان مرامنامه برای آشنایی و جلب همکاری رضاشاه با آنها پرداختند، رضاشاه اشاره نمود که آنچه آنها به عنوان اهداف انجمن می‌شمارند، او در عمل بدان می‌پردازد.

مرحله سوم و چهارم نوسازی که مصادف با حاکمیت محمدرضا شاه، پهلوی دوم و سپس جمهوری اسلامی است، نوسازی وارد عرصه‌های جدیدی چون اقتصاد و فرهنگ و سیاست نیز شد. برنامه‌ریزی جامع در دوره پهلوی دوم که با اهدافی چون تغییر در ساختار کلی جامعه روستایی و شهری در قالب برنامه اصلاحات ارضی بود، گامی عمده در این جهت به شمار می‌رفت. عمل به این برنامه موجب شد تا مفهوم جدیدی از کار، نیروی انسانی، حاشیه نشینی، مهاجرت، صنعتی شدن، و مشکلات و بحران‌های جدید مطرح گردد. عمده‌ترین تزاخم‌ها در این دوران به وجود آمدند و جریان روشنفکری وارد چالش‌های جدید فکری گردید. ایدئولوژی و سیاست، تغییرات اجتماعی، تزاخم عرصه سیاست و فکر، نوگرایی فکری را در پی داشت. در این دوران با تحولات جدید اجتماعی، قرائت‌های متعددی از نوسازی صورت گرفت. عمده‌ترین دیدگاهی که در عرصه نوسازی ایران در سطح نظر و عمل غلبه پیدا نمود می‌توان تحت عنوان "پارادایم توسعه نیافتگی" نامید. نقادی فرهنگی اجتماعی توسعه اقتصادی در قالب

"غرب‌زدگی" و یا "بازگشت به خویش" شایع‌ترین بخش نظری و فکری این پارادایم بود. نقش افرادی چون ملکی، آل‌احمد، شریعتی، بازرگان، بسیاری از روشنفکران چپ و تکنوکراتها در ساماندهی به پارادایم توسعه نیافتگی ایرانی تعیین کننده می‌باشد. این جریان توانسته است پیوندهای جدی با حوزه دین و ایدئولوژی در ایران زده و در حال حاضر نیز تعیین کننده جریان فکری توسعه در ایران باشد.

منابع

- آبراهامز، جی. اچ. مبانی و رشد جامعه‌شناسی. ترجمه حسن پویان، چاپخس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳
- آزادارمکی، تقی. اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان: از فارابی تا ابن‌خلدون. انتشارات سروش، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶.
- آزادارمکی، تقی. جامعه‌شناسی توسعه. تهران، ۱۳۸۰، در دست چاپ.
- آشوری، داریوش. ما و مدرنیت. مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.
- آشوری، داریوش. شعر و اندیشه (بریل). مجتمع خدمات بهزیستی نایبانیان رودکی، تهران، ۱۳۷۶
- آشوری، داریوش. شعر و اندیشه. نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
- اسحاق‌پور، یوسف. بر مزار صادق هدایت. ترجمه باقر پرهام، باغ آینده، تهران، ۱۳۷۴.
- اصیل، حجت‌الله. زندگی و اندیشه‌ی میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله. نشر نی. چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.
- آل‌احمد، جلال. غرب‌زدگی. چاپ دوم، رواق، تهران، ۲۵۳۶.
- آل‌احمد، جلال. سه مقاله دیگر. رواق، تهران، ۱۳۵۷.
- آل‌احمد، جلال. سه تار: مجموعه داستان. کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۷.
- آل‌احمد، جلال. اورازان: وضع محل، آداب و رسوم، فلکور، لهجه. زیر نظر شمس آل‌احمد، ترجمه مقدمه به انگلیسی از سیمین دانشور، فردوس، تهران، ۱۳۷۵.
- آل‌احمد، جلال. خسی در میقات: سفرنامه. زیر نظر شمس آل‌احمد، مجید، تهران، ۱۳۵۷.
- آل‌احمد، جلال. ارزیابی شتابزده: هجده مقاله. چاپ دوم، تهران: چاپ کاویان، آل‌احمد، جلال. در خدمت و خیانت روشنفکران. خوارزمی، تهران، ۱۳۷۵.
- آل‌احمد، جلال. غرب‌زدگی. زیر نظر شمس آل‌احمد، فردوس: مجید، تهران، ۱۳۷۵.
- آل‌احمد، جلال. هفت مقاله. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰.

- انصاری، مهدی. شیخ فضل الله نوری و مشروطیت (رویاریوی دو اندیشه). مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۷۶.
- بازرگان، مهدی راه طی شده. شرکت سهامی انتشار، ۱۳۳۸.
- بروجردی، مهرداد. روشنفکران ایرانی و غرب. ترجمه جمشید شیرازی، چاپ دوم، نشر فرزانه، تهران، ۱۳۷۷.
- بروک، پل. جهان سوم در بن بست. ترجمه امیر حسین جهانگللو، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.
- بهارلو، محمد. گزیده آثار محمدعلی جمالزاده. نشر آروین، ۱۳۷۳.
- بهنام، جمشید. نوسازی در ایران. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵. حه
- پوستمن، نیل. تکنوپولی: تسلیم فرهنگ به تکنولوژی. ترجمه صادق طباطبائی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵.
- تافلر، الوین. موج سوم. ترجمه شهیندخت خوارزمی، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- تافلر، الوین. آنسوی بحران. ترجمه مهرداد دهگان، محور: جامی، تهران، ۱۳۷۷.
- ترجانی زاده، احمد. تاریخ ادبیات عرب: از دوره جاهلیت تا عصر حاضر. دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- دانایی برومند، مریم. صادق هدایت در بوتۀ نقد و نظر. ناشر مؤلف، تهران، ۱۳۷۷
- داوری اردکانی، رضا. "صدسال سرگردانی در راه غربی شدن و تجددمآبی" در یادواره بیستمین سالگشت دکتر علی شریعتی: ما و غرب. گردآورندگان: حسن یوسفی اشکوری و سعید درودی و علیرضا بختیاری، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقات علمی و دینی حسینیه ارشاد چاپ اول، ۱۳۷۶.
- داوری اردکانی، رضا. "ایرانیان و غرب" در کتاب گردآوری یوسفی اشکوری و همکاران دریا بندری، نجف. یک گفت و گو. ناصر حریری با نجف دریا بندری، نشر کارنامه، تهران، ۱۳۷۶.
- دسوقی، محمد. سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق شناسی. ترجمه محمد رضا افتخارزاده، نشر هزاران، تهران، ۱۳۷۶.
- دوروششوار، کنت ژولین. خاطرات سفر ایران. ترجمه مهران توکلی، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.

- رافائل، د.د. آدام اسمیت، ترجمه عبدالله کوثری، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- رائین، اسماعیل. میرزاملکم خان: زندگی و کوششهای سیاسی او. بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه، تهران، ۱۳۵۰.
- رزاقی، ابراهیم. آشنایی با اقتصاد ایران. نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- رزاقی، ابراهیم. الگوی توسعه اقتصادی ایران. نشر توسعه، تهران، ۱۳۶۹.
- زاکس، ولفگانگ. نگاهی نو به مفاهیم توسعه. ترجمه فریده فرهی و وحید بزرگی، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- زیباکلام، صادق. "شریعتی و پدیده غرب‌ستیزی حاکم بر جریان روشنفکری ایران" در یادواره بیستمین سالگشت دکتر علی شریعتی: ما و غرب. انتشارات حسینیّه ارشاد، ۱۳۷۶.
- زیباکلام، صادق. ما چگونه ما شدیم، ریشه‌یابی علل عقب ماندگی در ایران. (ویرایش ۲)، روزنه، تهران، ۱۳۷۶.
- زیباکلام، صادق. مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی (نوار). مؤسسه آموزشی امام خمینی (ره)، تهران، ۱۳۷۶.
- حاضری، محمدعلی. روند اعزام دانشجویان در ایران. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، ۱۳۷۲.
- جعفریان، رسول. نزاع سنت و تجدد: بحثی درباره مناسبات فکری دکتر شریعتی و استاد مطهری. چاپ اول، ۱۳۷۱.
- جمالزاده، سیدمحمدعلی. "یکی بود و یکی نبود" کاوه. ۱۳۰۰، تهران.
- جمالزاده، سیدمحمدعلی. یکی بود و یکی نبود. کتابفروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۳۳.
- حجازی، محمد. زیبا. ابن سینا، تهران، ا.بی تا.
- جهانبگلو، رامین. مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران. نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۴.
- سپانلو، محمدعلی. نویسندگان پیشرو ایران از مشروطیت تا ۱۳۵۰: مروری بر قصه‌نویسی، رمان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی و نقد ادبی. انتشارات نگاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.
- سپانلو، محمدعلی. در جستجوی واقعیت: مجموعه ۳۱ واقعه از ۳۱ نویسنده معاصر ایران. تهران: نگاه، ۱۳۷۷.
- سجادی، سیدجعفر. نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب. چاپ اول، مهر ماه ۱۳۶۹، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

- سحابی، عزت‌الله. "ایرانیان و غرب" در کتاب گردآوری شده حسن یوسفی اشکوری و همکاران، ۱۳۷۶.
- سروش، عبدالکریم. درسهایی در فلسفه علم الاجتماع (روش تفسیر در علوم اجتماعی). نشر نی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶.
- سریع‌القلم، محمود. عقل و توسعه‌یافتگی. نشر سفید، تهران، ۱۳۷۲.
- سیف، احمد. پیش درآمدی بر استبداد سالاری در ایران. نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۹.
- شایگان، داریوش و رامین جهانگللو. زیر آسمانهای جهان: گفت و گوی داریوش شایگان با رامین جهانگللو. ترجمه نازی عظیمیا، نشر و چاپ فرزانه روز، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۶.
- شایگان، داریوش. آسیا در برابر غرب. مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸.
- شهریاری، پرویز. "توسعه اقتصادی همراه با فرهنگ انسانی" مجموعه نظریه‌ها: کتاب توسعه. چاپ اول، ۱۳۷۰. صفحات ۱۰۷-۱۰۱.
- شهیدی، محمدنقی. بررسی استراتژی صنعتی ژاپن، جلد اول، بیمه ایران، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- طباطبایی، سیدجواد. زوال اندیشه سیاسی در ایران. انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۳.
- طباطبایی، سیدجواد. این خلدون و علوم اجتماعی: وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی. طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- طباطبائی، محیط. مجموعه آثار میرزا ملکم خان. انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۲۷.
- عظیمی، حسین. گردآوردندگان حسن یوسفی اشکوری و همکاران. تهران، ۱۳۷۶.
- عظیمی، حسین. ایران امروز در آینه مباحث توسعه. چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.
- عظیمی (آرانی)، حسین. مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران. نشر نی، تهران، ۱۳۷۶.
- عظیمی (آرانی)، حسین. "لزوم تعریفی درباره غرب صنعتی". ما و غرب. گردآوردندگان حسن اشکوری و همکاران، انتشارات حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۷۶.
- غنی‌نژاد، موسی. تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر. نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
- غنی‌نژاد، موسی. تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر. نشر مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.
- فوران، جان. مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران: از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی. ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۷.
- کافکا، فرانتس. مسخ و گراکوس شکارچی مهمان مردگان شمشیر در کنیه‌ها. ترجمه هدایت،

- صادق، تهران: زریاب، تهران، ۱۳۷۸.
- کتبی، مرتضی و حجت‌الله قره‌باغی. "مقدمه‌ای بر غرب‌زدگی آل‌احمد" اطلاعات. سه‌شنبه، ۲۶ شهریور، تهران، ۱۳۷۰.
- کتیرائی، محمود. فراماسونری در ایران: از آغاز تا تشکیل لژ بیداری ایران. اقبال، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۵.
- کرگل، ج.ا. نظریه رشد اقتصادی. ترجمه حسین خلیلی، مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی، تهران، ۲۵۳۶.
- کریمی، یوسف. تغییر دادن رفتارهای کودکان و نوجوانان. جان دی کرمبولتر، هلن بی، کرمبولتر، ۱۳۷۲.
- کوربن، هانری. تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه سیدجواد طباطبایی، تهران، کویر، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران، ۱۳۷۳.
- عزیززاده، هادی. "تفکر درباره تحولات آینده آموزش و پرورش ایران روشهای برخورد با بحران آموزش و پرورش در دهه ۷۰" مجموعه مقاله‌های سمینار جامعه‌شناسی (جلد اول). سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، تهران، ۱۳۷۲.
- علیزاده، عزیزالله. بینش آل‌احمد. فردوسی، تهران، ۱۳۷۶.
- غیائی، محمدتقی. تأویل بوف کور (قصه زندگی). انتشارات نیلوفر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.
- فرانک، گوندر. جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی توسعه. تهران، ۱۳۵۹.
- فلامکی، محمدمنصور. فرهنگ عامیانه مردم ایران: صادق هدایت نیرنگستان، اوسانه، ترانه‌ها، آثار تحقیقی و آثار چاپ نشده. نشر چشمه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.
- فوکو، میشل. ایران روح یک جهان بدون روح (مجموعه مصاحبه‌ها). ترجمه افشین جهان‌دیده، نیکو سرخوش، تهران: شهر کتاب، هرمس، تهران، ۱۳۷۷.
- فوکو، میشل. ایرانیها چه رویایی در سر دارند؟ ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: شهر کتاب، هرمس، ۱۳۷۷.
- فوکو، میشل. تاریخ جنون. ترجمه فاطمه ولیانی، شهر کتاب، هرمس، تهران، ۱۳۷۷.
- فوکو، میشل. نیچه، فروید، مارکس (مجموعه مقالات). ترجمه افشین جهان‌دیده و همکاران، شهر کتاب، هرمس، تهران، ۱۳۷۷.
- فرمانفرمایان، منوچهر و رخسان فرمانفرمایان. خون و نفت: خاطرات یک شاهزاده ایرانی.

- ترجمه مهدی حقیقت‌جو. چاپ چهارم، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۷۸.
- کتاب توسعه. جلد اول و چهارم. نشر توسعه، ۱۳۷۶-۱۳۷۰.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون). اقتصاد ایران: از مشروطیت تا سقوط رضاشاه. پایپروس، تهران، ۱۳۷۶.
- گیب، همیلتون الگزاندر راسکین. ادبیات نوین عرب. ترجمه یعقوب آژند، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۶.
- گیب، ه. آ. ر. تاریخ‌نگاری در اسلام: مجموعه مقالات. آلبرت هورانی، ترجمه و تدوین یعقوب آژند. نشر گسترده، تهران، ۱۳۶۱.
- طباطبائی، محیط. مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان. انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۲۷.
- لنگرودی، شمس. مکتب بازگشت: بررسی شعر دوره‌های افشاریه، زندیه، قاجاریه. ویرایش دوّم، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۵.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین. سیاحتنامه ابراهیم‌بیک. به کوشش باقر مؤمنی، نشر اندیشه، ۱۳۵۲.
- مجله دانشکده. سردبیری ملک‌الشهراء بهار، ۱۲۹۷
- مطهری، مرتضی. خدمات متقابل اسلام و ایران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی ایران، تهران، ۱۳۵۴.
- مک لئود، تاس. اچ. برنامه ریزی در ایران: بر اساس تجارب گروه مشاوره دانشگاه هاروارد در ایران در تهیه برنامه عمرانی سوم. ترجمه علی‌اعظم محمدیگی، چاپ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷.
- میر، جرالد. مباحث اساسی اقتصاد توسعه. ترجمه غلامرضا آزاد(ارمکی)، چاپ اول، نشر نی، ۱۳۷۸.
- ملکی، خلیل. برخورد عقاید و آراء. ویرایش و مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان و امیر پیشداد، چاپ اول، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
- ملیکف، ا.س. استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران. ترجمه سیروس ایزدی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
- نائینی، محمدحسین. تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملله یا حکومت از نظر اسلام. ترجمه محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۱ (۱۳۴۷).
- نامه علوم اجتماعی. دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.

- نصر، سیدحسین. نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت. شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۵۹.
- نونهال، محمد. توسعه و نوسازی در ایران. رساله کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، استاد راهنما دکتر تقی آزادارمکی، ۱۳۷۷.
- والرشتاین، ایمانوئل. سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی (ژئوپلتیک و ژئوکالچر). ترجمه پیروز ایزدی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷.
- هانت، دایانا. نظریه‌های اقتصاد توسعه: تحلیلی از الگوهای رقیب. ترجمه غلامرضا آزاد(ارمکی)، چاپ اول، نشر نی، ۱۳۷۶.
- هانتینگتون، سموئل. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی، نشر علم، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- هانتینگتون، سموئل. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی، نشر علم، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
- هدایت، صادق. پروین دختر ساسان به همراه اصفهان نصف جهان، مرگ، سامپینگ (متن فارسی - فرانسه)، هوسباز (متن فارسی - فرانسه). مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲.
- هدایت، صادق. زنده بگور. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲.
- هدایت، صادق. سایه روشن. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲.
- هدایت، صادق. سگ ولگرد. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲.
- هدایت، صادق. علویه خانم و ولنگاری. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲.
- هدایت، صادق. فواید گیاهخواری. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲.
- هدایت، صادق. نیرنگستان. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲.
- هدایت، صادق. مسخ و گراکوس شکارچی مهمان مردگان شمشیر در کنیه‌ها. نویسنده فراتس کافکا، تهران: زریاب، ۱۳۷۸.
- هدایت، جهانگیر. فرهنگ عامیانه مردم ایران صادق هدایت نیرنگستان، اوسانه، ترانه‌ها، آثار تحقیقی و آثار چاپ نشده. نشر چشمه، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- هلیدی، فرد. دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران. ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- یکتایی، مجید. پیدایش مشروطه در ایران. اقبال، ۲۵۳۷.

یوسفی اشکوری، حسن و سعید درودی و علیرضا بختیاری. یادواره بیستمین سالگشت دکتر علی شریعتی: ما و غرب، چاپ اول: مؤسسه تعلیماتی و تحقیقات علمی و دینی حسینیه ارشاد، ۱۳۷۶.

Evans, 1984. and 1979. *Dependent Development: The Alliance of Multinational, State, and Local Capital in Brazil*. Princeton University Press.

Gran, Gug. 1983. *Development by People: Citizen Construction of a Just World*. Praeser Press.

Frank, Andre Gunder. 1966. "The Development of Underdevelopment". *Monthly Review*.

Preston, 1985. *Economic Development*. Routledge Gamikeg, London and Oxford.

Report on Program for the Development of Man. Prepared by: International Engineering Company, INC. San Francisco, California. United States of America for Morrison-Knudsen International Company, INC. July 1947.

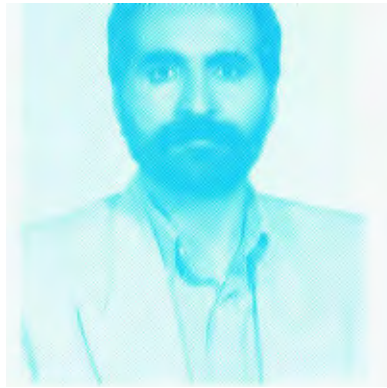
Uphoff, Norman. 1986. Cases. Kumarian *Local Institutional Development: An Analytical Sourcebook With* 1991 Press.

فہرست اعلام

پ	پوسٹمن، ۱۵۶	آ	آبراہامز، ۴۷، ۱۵۵
			آدمیت، ۶۸، ۷۷، ۱۰۹، ۱۳۸
ت	تافلر، ۳۸، ۳۹، ۶۵، ۱۵۶		آشتیانی، ۵۸
	ترومن، ۲۰، ۳۱		آشوری، ۳۰، ۵۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۵۵
	تقی زادہ، ۵۴، ۷۶، ۹۰		آل احمد، ۱۲، ۷۱، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲
		ا	
ج	جعفریان، ۱۵۷		ادیب الممالک، ۵۶
	جلال الدین میرزا، ۵۵		اسحاق پور، ۸۸، ۹۳، ۱۵۵
			اسمیت، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۶
ج	چوبیک، ۸۹، ۱۰۹		اصیل، ۷۵، ۹۴، ۱۵۵
			امام خمینی، ۱۸، ۱۵۷
			انصاری، ۵۰، ۱۵۵
ح	حاضری، ۶۵، ۶۶، ۱۵۷	ب	بارو، ۵۲، ۷۵
	حجاریان، ۱۳۳		بازرگان، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۵۶
			بروک، ۳۲، ۱۵۶
د	دانایی برومند، ۹۷		بزرگ علوی، ۱۱۱، ۱۱۶
	داوری، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۱۵۶		بہار، ۷۶، ۸۷، ۸۸، ۹۵، ۱۵۶، ۱۶۰
	درودی، ۱۵۶، ۱۶۱		بہارلو، ۶۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳
	دریابندری، ۸۲، ۱۵۶		بہنام، ۴۹، ۵۱، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۵۶

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷،	دسوقی، ۶۱، ۶۵، ۱۵۶
۱۶۱	دوروششوار، ۵۳، ۵۴، ۱۵۶
شف، ۵۷	
شهیدی، ۱۵۸	ر
شیرازی، ۵۶، ۵۷، ۶۷، ۸۴، ۱۵۶	رائین، ۱۵۶
	رافائل، ۱۵۶
ص	رحیم‌زاده، ۲۴
صالح شیرازی، ۵۶، ۶۷	رزاقی، ۷۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۳۹، ۱۵۷
	رضاخان، ۱۵، ۷۰، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۱۶۰
ط	رضاشاه، ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۱۰۲، ۱۱۳
طالبوف، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۹	۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۹
طالقانی، ۱۶۰	
طباطبائی، ۵۸، ۶۸، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰	ز
	زاکس، ۲۰، ۳۱، ۳۳، ۱۵۷
ع	زیباکلام، ۴۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۵۷
عبادیان، ۹۰	
عباس میرزا، ۵۰، ۵۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶	س
عزیززاده، ۴۲، ۱۵۹	سبحانی، ۱۴۱
عظیمی، ۱۲، ۴۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۲،	سپانلو، ۵۴، ۸۹، ۱۰۹، ۱۵۷
۱۵۸	سجادی، ۱۵۷
علیرضا بختیاری، ۱۵۶، ۱۶۱	سحابی، ۴۷، ۴۸، ۷۰، ۱۴۱، ۱۵۷
علیزاده، ۱۵۹	سروش، ۵۹، ۶۰، ۱۵۵، ۱۵۷
غنی‌نژاد، ۲۵، ۷۷، ۷۸، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۳،	سهروردی، ۵۷، ۵۸
۱۳۴، ۱۵۸	سیف، ۹۸، ۱۵۸
ف	ش
فرانک، ۳۴، ۱۵۹	شریعتی، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۸،
فرمانفرمایان، ۶۳، ۶۶	۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲،

- فلاملکی، ۶۲
 فوران، ۱۵۸، ۱۲۹، ۱۰۳، ۸۵
 فوکو، ۱۵۹، ۱۲۳، ۱۰۳، ۸۶، ۴۱
- ق
- قره باغیان، ۲۵
- ک
- کاتوزیان، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۱۷، ۱۰۱، ۹۸، ۳۴
 کافکا، ۱۶۱، ۱۵۸
 کتیرائی، ۱۵۸
 کربن، ۵۸، ۵۷، ۵۵
 کرگل، ۱۵۹
- گ
- گیب، ۱۶۰، ۱۵۹، ۶۷
- ل
- لل، ۲۲
 لنگرودی، ۱۶۰، ۷۲
- م
- مایر، ۲۱
 مجازی، ۳۳
 محمدرضا شاه، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۳۶، ۷۰، ۶۶
 مراغه‌ای، ۹۲، ۸۹، ۸۰، ۶۷
 مصدق، ۱۴۰
 مطهری، ۱۲۲، ۱۱۱، ۹۷، ۵۹، ۵۸، ۵۷
 ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۳
 ملاصدرا، ۵۷
- ملکم خان، ۸۰، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۶۹، ۶۷، ۴۷
 ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۲۴، ۹۲
- ملکی، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۶، ۶۲
 ۱۶۰، ۱۵۳، ۱۲۴، ۱۱۸
- ملیکف، ۱۶۰، ۱۵۱
- میر، ۵۸، ۵۶، ۵۵، ۵۱، ۵۰، ۴۷، ۲۶، ۲۵
 ۱۶۰، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۰، ۶۹، ۶۷
 ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵، ۹۸، ۸۹، ۸۸، ۸۴، ۸۳
 ۱۶۱، ۱۶۰
 مینوی، ۸۸
- ن
- نائینی، ۱۶۰، ۸۱، ۸۰، ۷۶
 نصر، ۱۶۰، ۱۲۲، ۶۰، ۵۸
 نونهال، ۱۶۰، ۸۱، ۷۴
- و
- والرشتاین، ۱۶۰، ۲۸
- ه
- هانا، ۲۵
 هانت، ۱۶۱
 هاتینگتون، ۱۶۱، ۳۷
 هدایت، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۸۹، ۸۳، ۸۲، ۷۶
 ۱۴۸، ۱۳۶، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۱، ۹۷، ۹۶
 ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵
 هلیدی، ۱۶۱، ۱۱۰، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۱
- ی
- یکتایی، ۱۶۱، ۵۶



دکتر تقی آزاد ارمکی

مولد ۱۳۳۶ د مک کاشان، تحصیلات دبیرستانی ا د سهر به پایان رسانید، د ۱۳۵۴ خورشیدی به عنوان دانشجوی شته تعاون و سپس جامعه شناسی در مقطع لیسانس د دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران پذیرفته شد در سال ۱۳۶۰ در اولین دوره پذیرش دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس به عنوان دانشجو در رشته جامعه شناسی مشغول تحصیل شده و در سال ۱۳۶۲ این دوره را به عنوان اولین فارغ التحصیل رشته فوق با راهتایی استاد دکتر غلامعباس توسلی به پایان رسانید. وی از سال ۱۳۶۴ به عنوان مربی در گروه جامعه شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران پذیرفته شده و مسول تدریس و تحقیق گردید و تا سال ۱۳۶۷ به تدریس و وس مباحثی جامعه شناسی، تاریخ اندیشه اجتماعی متفکران در اسلام پرداخت. در این دو با جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران و جهاد سازندگی د انجام طرحهای پژوهشی و آموزشی همکاری داشت. د سال ۱۳۶۷ برای ادامه تحصیل با بورسیه دانشگاه بهر به دانشگاه مرلند آمریکا رفته و د سال ۱۳۷۱ به یافت مدرک دکتری با گرایش اصلی جامعه شناسی نظری و گرایش فرعی جامعه شناسی توسعه با دجه افتخاری نائل شد وی پس از د یافت مدرک دکتری با اهتمامی جورج ریترز، ا جامعه شناسان برجسته امریکایی، جهت همکاری به دانشکده برگشته و مسول تدریس و علمی چون تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام، نظریه های جامعه شناسی جامعه شناسی توسعه پرداخت. دکتر تقی آزاد ارمکی با ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵ به عنوان رئیس مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه های صدا و سیما مسول به کار شد و در ضمن پرداختن به آموزش و پژوهش. در این زمان به ترجمه مک کتاب و تألیف کتابهایی چون نظریه در جامعه شناسی، نظریات جامعه شناسی و اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان از فارابی تا ابن خلدون اقدام نمود. وی از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ به عنوان مدیر گروه جامعه شناسی دانشگاه تربیت مدرس مشغول به کار شد. همچنین به تدریس دروس بینش های جامعه شناسی و اندیشه های اجتماعی متفکران مسلمان و جامعه شناسی توسعه د مقطع فوق لیسانس و دکتری پرداخت. محصول این تحقیقات، تألیف دو کتاب جامعه شناسی ابن خلدون و

اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان از خواجه نصیر تا ابن خلدون است. کتاب جامعه شناسی جامعه شناسی در ایران نتیجه تدریس و تحقیق ایشان در حوزه جامعه شناسی است که در سال ۱۳۷۸ به چاپ رسید که این کتاب از سوی دانشگاه تهران به عنوان کتاب برگزیده سال ۱۳۷۸ در رشته علوم اجتماعی انتخاب و معرفی شد. همچنین کتاب اندیشه نوسازی در ایران نیز نتیجه تحقیق و تأمل در زمینه اندیشه نوسازی در ایران معاصر با رویکردی تازه و انتقادی است. دو کتاب جامعه شناسی پست مدرن و نظریه سازی در جامعه شناسی نیز نتیجه گفتگوهای متعدد با دانشجویان دوره دکتری جامعه شناسی و بعضی از اساتید جامعه شناسی دانشکده علوم اجتماعی می باشد که در دست چاپ است. دکتر تقی آزاد ارمکی، ریاست دانشکده علوم اجتماعی را از سال ۱۳۷۵ خورشیدی به عهده دارند.